اسپرانتو؛
دموکراسی در عرصه‌ی زبان

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
شماره ۱۱ سال چهارم بهار ۱۳۸۴
قیمت: ۷۰۰۰ ریال

ویلیام اولد شاعر بزرگ اسپرانتو



به نام خداوند جان و خرد

پیام سبز اندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی- فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو
سال چهارم شماره یازدهم بهار ۱۳۸۴
شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN 1728-6174
تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد
سردبیر: محمدرضا ترابی

•
نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود دو نسخه از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی پستی مجله ارسال کنند.
•
مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
•



روی جلد: ویلیام الد، شاعر و نویسنده بزرگ اسپرانتو
روی جلد اسپرانتو: سینمای ایران

همکاران تحریریه‌ی این شماره:
هلیو ف. آدرنه (برزیل)
غلامرضا آذرهوشنگ
شیرین احمدنیا
لومینا ابراهیم‌پور
شیما باستانی
رضا خیرخواه
علیرضا دولتشاهی
حمزه شفیعی
کیهان صیادپور
حسین علیزاده
سیمین عمرانی
منصوره فاضل زاده
م. فهمی
اسد محبوب
احمدرضا ممدوحی
بهجت ممدوحی
آناتولی یونس اف (تاجیکستان)

گرافیست: بابک ترابی
امور چاپ: رضا حاجی‌حسنلو
حروفچینی: سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷۵۰۰۰۶۵

نشانی‌ها:
تهران، صندوق پستی ۱۸۴- ۱۷۷۶۵
تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸ **فکس:** ۸۹۲۲۳۶۶
اینترنت: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com
تهران، خ استاد نجات الهی پلاک۲۶ طبقه دوم غربی واحد ۸

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو :

خوانندگان ارجمند،

در این شماره با یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان، شعرا، سردبیران، مترجمین و شکل‌دهندگان اصلیِ زبان شعر جدید در دنیای اسپرانتو آشنا می‌شویم: ویلیام اُلد، بدون شک متبحرترین شاعر زنده‌ی زبان اسپرانتو است. وی که امسال نیز نامزد دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل است، در طول بیش از پنجاه سال اخیر، بیش از پنجاه کتاب به زبان اسپرانتو نگاشته است. مسلماً پاسخ اُلد به این سؤال که "آیا زبان انگلیسی زبان بین‌المللی است یا اسپرانتو؟"، "اسپرانتو" است، هر چند که انگلیسی زبان رسمیِ کشور متبوع وی است و او تسلط کامل بر آن دارد. اما متأسفانه بسیاری از غیرانگلیسی‌زبانان در سراسر جهان در پاسخ به این سؤال، "انگلیسی" را انتخاب می‌کنند که نه زبان کشور ایشان است، نه ایشان توانسته‌اند به آن تسلط پیدا کنند و احتمالا هم برای مدتی کوتاه یا طولانی توسط این زبان تحت اشغال و استعمار قرار داشته‌اند و هم‌اکنون نیز از عوارضِ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعیِ آن، بی‌نصیب نیستند. در کشور ما نیز این‌گونه افراد کم نیستند: حامیانِ زبان بریتانیای کبیر و ایالات متحده‌ی آمریکا (در این مورد، توجه شما را به‌ویژه به مطلب جالبِ "حقوق بشر در حیطه‌ی زبان" نوشته‌ی دکتر رناتو کورسه‌تی، پرزیدنتِ کنونیِ سازمان جهانی اسپرانتو UEA است، جلب می‌کنیم).

★

مطلب زیر برگرفته از کتاب *پدیده‌ی اسپرانتو، راه حل مشکل زبان بین المللی* است.

این کتاب که ترجمه و تالیف احمدرضا ممدوحی است هم اکنون در دست انتشار است.



درباره‌ی ویلیام اُلد

نویسنده‌ی کتاب *پدیده‌ی اسپرانتو*

ویلیام اُلد[۱]، بزرگ‌ترین مترجم، نویسنده و شاعر زنده ی دنیای اسپرانتو، به پاسِ آثار بسیار ارزشمند و فراوانی که در طول بیش از نیم قرن، به زبان اسپرانتو نگاشته است، در سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ نامزد دریافت جایزه‌ی ادبی نوبل شد[۲]. اُلد نامزد دریافت این جایزه در سال ۲۰۰۵ نیز شده است. وی کتاب *پدیده‌ی اسپرانتو* را – که ترجمه‌ی متن کامل آن در کتاب حاضر آمده است – به‌مناسبت صدمین سال تولد زبان اسپرانتو و به‌منظور ترجمه شدن به زبان‌های ملی دنیا، به‌زبان اسپرانتو تألیف کرد.

این نویسنده، شاعر، مترجم و سردبیر چندین مجله ی وزین جهان اسپرانتو، در سال ۱۹۲۴ در شهر *کِنت*[۳] انگلستان، چشم به دنیا گشود و در سال ۱۹۳۷ (در سیزده سالگی) با زبانِ اسپرانتو آشنا شد و شروع به فراگیری آن کرد. از سال ۱۹۴۷ فعالیت‌های ادبیِ اُلد در دنیای اسپرانتو آغاز گشت و تا کنون که بالغ بر ۸۰ سال سن دارد، ادامه یافته است.

وی، علاوه بر تألیف و ترجمه‌های ارزشمند، گوناگون و فراوان – که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می شود – از سال ۱۹۷۹ تا سال ۱۹۸۳ ریاست *فرهنگستان اسپرانتو*[۴] را نیز بر عهده داشته است.

مجموعه‌ی آثار او که بالغ بر پنجاه کتاب است، از جمله شامل این کتاب‌ها است:

(۱) هشت کتاب شعر، از جمله منظومه‌ی حماسی *نژاد کودک*[۵] سروده شده در سال ۱۹۵۶ که از شاهکار های بی‌بدیل ادبیات اصیل اسپرانتو است و با *سرزمین بی‌حاصل*، شاهکار تی اس الیوت (۱۹۶۵–۱۸۸۸) قابلِ مقایسه است[۶].

(۲) بالغ بر بیست اثر ترجمه شده به اسپرانتو از زبان‌های انگلیسی، اسکاتلندی و سوئدی، از جمله رباعیات حکیم عمر خیام از نسخه‌ی انگلیسی پروفسور ادوارد فیتزجرالد، غزلیات حافظ و آثاری از ویلیام شکسپیر، اسکار وایلد، هری هریسن[۷] و کتاب *ارباب حلقه‌ها*[۸] اثر تالکین در سال ۱۹۹۵.

(۳) چهار کتاب در زمینه‌ی آموزش زبان اسپرانتو:

- اسپرانتو: رهیافتی نو[۹]
- گام‌هایی در جهت تسلط کامل[۱۰]
- نخستین دوره‌ی آموزشیِ اسپرانتو[۱۱]
- ترجمه کنید![۱۲]

وی هم‌چنین دارای هفت مجموعه ی مقالات، سه مجموعه‌ی آواز و پنج گزیده‌ی ادبی است و در تهیه ی سه گزیده‌ی ادبی دیگر نیز نقش به‌سزایی داشته است.

کارنامه‌ی اُلد در مورد سردبیری مجلات اسپرانتو زبان به شرح زیر است:

۱– سردبیریِ مجله‌ی *اسپرانتو در اسکاتلند*[۱۳] از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹۵۵

۲ – سردبیریِ مجله‌ی *اسپرانتو*[۱۴]، ارگان رسمیِ *سازمان جهانیِ اسپرانتو*[۱۵] (که دارای روابط رسمی با سازمان ملل متحد و *یونسکو* است) از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۵۸ و ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۲

۳ – سردبیریِ مجله‌ی *فرهنگ جهان*[۱۶] از سال ۱۹۶۲ تا سال ۱۹۶۳

۴ – سردبیریِ مجله‌ی *منشور شمال*[۱۷] از سال ۱۹۶۸ تا سال ۱۹۷۲

سه گانه ارباب حلقه‌ها – ترجمه ویلیام الد







۵- سردبیریِ مجله‌ی *اسپرانتودانِ بریتانیایی*[18] از سال ۱۹۷۳ تا به امروز

۶- سردبیریِ مجله‌ی چشمه[19] از سال ۱۹۸۰ تا به امروز



اهدای کتاب‌خانه‌ی شخصیِ اُلد

آقای ویلیام اُلد، که هم‌اکنون در آستانه‌ی ۸۰ سالگی خود به‌سر می‌برد، کتاب‌خانه‌ی با ارزش و منحصر به‌فرد خود را، در سال ۲۰۰۱ به کتاب‌خانه‌ی ملی اسکاتلند اهدا کرد. وی در طول عمر پرثمرش مجموعه‌ی بسیار نفیسی از کتاب‌های اسپرانتو را در کتاب‌خانه‌ی منزل خود گردآوری کرده بود، و شاید این کتاب‌خانه، آخرین دارایيِ معنوی او باشد که می‌توانست به دنیا هدیه کند – در کنار بیش از پنجاه سال از عمر خود، که در راه اسپرانتو صرف کرده است. آقای یان مک گاوِن (Ian McGowan)، کتاب‌دار کتاب‌خانه‌ی ملی اسکاتلند، در مراسمی که به‌همین مناسبت برپا شده بود گفت:

"این مجموعه حقیقتاً از اهمیتی بین‌المللی برخوردار است و منبعی غنی برای اسپرانتودانان زمان حاضر و آینده به‌شمار می‌آید ... باعث افتخار ماست که کتاب‌خانه‌ی ملی اسکاتلند برای نگه داری این مجموعه‌ی بی‌همتا انتخاب شده است.... در حقیقت، این مراسم فرصت خوبی نیز برای ابراز قدردانی از کوشش‌های فراوانی است که آقای اُلد برای زبان اسپرانتو و اسپرانتودانان جهان انجام داده است."

پانوشت‌ها:

۱- William Auld

۲- در مورد خبر نامزد شدن اُلد برای جایزه‌ی ادبی نوبل می‌توان به سایت اینترنتی بی بی سی (BBC) به آدرس زیر مراجعه کرد:
http://news.bbc.co.uk/2/hi/uk/scotland/461498.stm Published on Sep. 30 1999

۳- Kent

۴- Akademio de Esperanto

۵- این منظومه که مشتمل بر ۲۵ فصل است، جزو برترین آثار ادبیِ زبان اسپرانتو است و مشخصات چاپ سوم آن که حواشيِ مؤلف نیز به آن اضافه گردیده، به شرح زیر است:
AULD, William, La Infana Raso, Saarbrücken: Artur E. Iltis, 1980, 121p., Ilus.
این اثر همراه با ترجمه‌ی پرتغالی آن نیز، به صورت دو زبانه منتشر شده است:
AULD, William, La Infana Raso, Trad. L. H. Knoedt, Chapeco: Fonto, 1992, 160p., Ilus.
نخستین فصل این منظومه، به‌صورت دکلمه (صوتی) و متن (نوشتاری)، در آدرسِ اینترنتی زیر به‌صورت رایگان قابلِ دست‌یابی است:
http://donh.best.vwh.net/Esperanto/Literaturo/Poezio/infana.html

۶- پروفسور گاستون وارینگ‌ین (Gaston Waringhien 1901-1991) ادیب بزرگ اسپرانتودان فرانسوی، در نقدی که بر این کتاب نوشته است، آن را با اثر معروف شاعر آمریکايي‌الاصل انگلیسی تی اس الیوت (T. S. Eliot, The Waste Land)، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی‌ی نوبل در سال ۱۹۴۸، مقایسه کرده است. برای متن این نقد میتوان به مجله یا آدرس اینتر نتی زیر مراجعه کرد:
G. Waringhien, "La Infana Raso", La Nica Literatura Revuo, 2/3, 116-117. http://donh.best.vwh.net/Esperanto/Literaturo/Revuoj/nlr/nlr23/recenzou.html

۷- Harry Harrison

۸-
TOLKIEN, J. R. R., La Kunularo de l' Ringo, La 1a parto de La Mastro de l' Ringoj (The Lord of the Rings), trad. W. Auld, Jekaterindurg: Sezonoj, 1997 (2a eld.), 543 p.
TOLKIEN, J. R. R., La Reveno de la Reĝo, La 3a parto de La Mastro de l' Ringoj (The Lord of the Rings), trad. W. Auld, Jekaterindurg: Sezonoj, 1997, 399 p.

۹- A New Approach

۱۰- Paŝoj al Plena Posedo
این کتاب که به‌منظور آموزش پیشرفته‌ی زبان اسپرانتو نگاشته شده، تا سال ۱۹۹۹ هفت بار به چاپ رسیده است:
AULD, William, Paŝoj al Plena Posedo, Pisa: Edistudio, 1999, 7a eld., 228p.

۱۱- A First Course in Esperanto

۱۲- Traduku!

۱۳- Esperanto en Skotlando این فصل‌نامه‌ی فرهنگی و ادبی از سال ۱۹۴۷ تاکنون توسط فدراسیون اسپرانتودانان اسکاتلندی (Skota Federacio Esperantista) منتشر گردیده است.

۱۴- Esperanto این ماهنامه که اُرگان رسميِ سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) است در مورد نهضت و فرهنگ اسپرانتو است و از سال ۱۹۰۵ تا کنون منتشر شده است.

۱۵- Universala Esperanto-Asocio (UEA)

۱۶- Monda Kulturo

۱۷- Norda Prismo

۱۸- La Brita Esperantisto این مجله‌ی دوماهانه که از سال ۱۹۰۵ تاکنون، توسط انجمن اسپرانتوی بریتانیا (Brita Esperanto-Asocio) منتشر شده‌است، به نهضت و ادبیات اسپرانتو می‌پردازد.

۱۹- Fonto

بخش کوچکی از تالیف‌ها و ترجمه‌های ویلیام الد



Al mia amatino neesperantista

Eklerni esperanton vi evitas:
tre bone, kara, scias mi la kaŭzon
de tio, ke vi kvazaŭ sentas naŭzon,
kiam mi ion esperantan citas.

Ho jes! Ĉu kredas vi, ke mi ne vidas
tiun subitan spasman spiropaŭzon?
Pri l' lingvo sentas vi ĵaluzotaŭzon,
ke mian amon vi kun ĝi dividas!

Kara, pripensu: ĉu ne bone estus
se pri la aferet' vi ne kontestus,
sed entreprenus Zamenhof-ekzercojn?

Ĉar tiam vere vivus vi pli home,
kaj sentus kun, ne kontraŭ mi – kaj krome,
vi poste povus legi miajn versojn.

William Auld

Fonto: http://www.esperanto.mv.ru/ESP/literaturo.html

به همسر غیراسپرانتودانم

تو از یادگیری اسپرانتو تن باز می‌زنی
و من، عزیزم، خوب می‌دانم چرا
هر بار حس بدی پیدا می‌کنی،
وقتی من از اسپرانتو حرف می‌زنم.

آری، تو فکر می‌کنی من در نمی‌یابم
آن تنگی تنفس ناگهانی تو را؟
احساس حسادت به این زبان، آشفته‌ات می‌کند
و تو عشقم را با او دوپاره می‌کنی.

عزیزم، بیاندیش: بهتر نیست
به جای مجادله درباره‌ی این موضوع کوچک
تمرینات زامنهوف را دنبال کنی؟

آن گاه، به راستی انسانی‌تر زندگی خواهی کرد
درکنارم، و نه بر ضدم- و یک چیز دیگر
قادر می‌شوی ابیاتم را بخوانی.

La perfidita juno

Jam unu fojon ni al fremdaj bordoj
iris batale kontraŭ faŝisthordoj.
Pro mia kredo mi buĉadi lernis,
kaj multajn homajn vivojn mi ekstermis
(aŭ mi supozas tion: mi ne vidis.)
En alto mi aeroplanon gvidis,
kiu bombegojn portis en la ventro,
kaj vomis morton al la urbocentro...
poste ekfloris lantaj fulmofungoj.
Milito kvazaŭ per gigantaj ungoj
la grundon gratis kaj la mondon tordis.
Kaj tiel homofratoj ĉie mortis.
Ni, la junuloj, iris en inferon
por tranĉi el la monda mam' kanceron:
ni kredis je pli forta posta sano,
pli pura vivo laŭ pacama plano.
Oni al ni promesis la futuron,
se ni likvidos la faŝistteruron:
mensogo fia! Kion ni ricevis,
kiam la falsa bestreĝimo krevis?
Ĉu pacon kaj esperon kaj progreson?
Ĉu oni ja plenumis la promeson?
Ne! Aŭdis ni, veninte el batalo:
la mondon savis vi por kapitalo!
Oni al ni proponis la premiojn:
malnovajn kredojn kaj malnovajn diojn.

Ni, junaj, ne toleru plu la honton,
ke oni al ni rabas la estonton!

William Auld

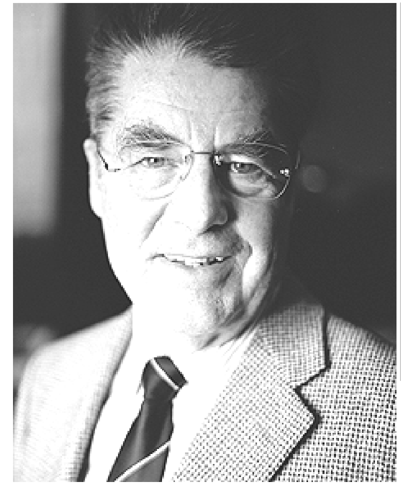
Fonto: http://www.esperanto.mv.ru/ESP/literaturo.html

جوان فریب‌خورده

وقتی برای اولین بار به مرزهای بیگانه رفتیم
تا با قوم فاشیست‌ها بجنگیم،
من به خاطر اعتقاداتم، قصابی را یاد گرفتم
و انسان‌های بسیاری را سلاخی کردم.
(یا من این‌طور حدس می‌زنم، خودم که ندیدم.)
در ارتفاعی بالا، هواپیمایی را هدایت کردم
که در بطن خود، بمب‌هایی عظیم حمل می‌کرد
و مرگ را در مرکز شهر قی می‌کرد...
و بعد، قارچ های سمی آذرخش سر درآوردند.
جنگ، گوئیا با پنجه‌های غول آسای خود
زمین را شیار می‌زد و جهان را در هم می‌پیچاند.
و این چنین شد، که همه جا، برادران مردند
و ما، جوانان، پا به دوزخ گذاشتیم
تا پستان‌های سرطانی را از بیخ ببریم:
چرا که به سلامتی بیشتر بعدی باور داشتیم
و به زندگی پاک‌تر در میان صلح.
آن‌ها آینده را به ما وعده دادند
اگر، می توانستیم وحشت فاشیسم را از میان برداریم.
چه دروغ بیشرمانه‌ای! به ما چه رسید
وقتی که رژیم دروغین حیوانی از درون پوکید؟
آیا صلح و امید و پیشرفت؟
آیا آن‌ها به وعده‌های خود عمل کردند؟
نه! در بازگشت از جنگ، به ما گفتند
شما جهان را برای حیات سرمایه نجات دادید.
آن‌ها به ما جایزه پیشنهاد کردند:
باورهای کهنه، خدایان کهنه.

ما، جوانان، این ننگ را دیگر تحمل نخواهیم کرد
که کسی، آینده را از ما برباید!

ترجمه: کیهان صیادپور



پرزیدنت جدید اتریش نیز از اسپرانتو حمایت می‌کند

والدینِ رییس‌جمهور اتریش اسپرانتودان بودند

آقای دکتر هینز فیشر (Heinz Fischer)، که به‌تازگی در پست خود به عنوان رئیس جمهور اتریش مشغول به کار شد، از طرف‌داران چندین و چند ساله‌ی اسپرانتو است. در ابتدا سیاست برای او از زمانی جالب شد که می‌شنید پدر و مادرش در مورد جنگ جهانی دوم و اشغال نازی‌ها بحث و گفتگو می‌کردند. گفتگوی ایشان در پیشِ رویِ فیشر و خواهرش، و به زبان اسپرانتو بود! فیشر دوران کودکی خود را در وین، که در آن زمان تحتِ اشغال نازی‌ها بود، پشت سر گذاشت و نگرانیِ پدر و مادرش را در طول این دوره تجربه کرد. به همین دلیل— چنان‌که بعدها گفت – در همان زمان مُهر ضدیتِ با استبداد بر روی پیشانی‌اش زده شد.

دکتر فیشر که حامیِ افتخاریِ *کنگره جهانی اسپرانتو* در وین در سال ۱۹۹۲ بود، به‌عنوان رییس مجلسِ وقتِ اتریش، خطاب به این همایش بین‌المللی چنین نگاشت:

"پدر و مادر من اسپرانتیست‌های بااشتیاقی بودند. من همیشه ایده‌ی زبان اسپرانتو را، که سبب پیوند زدن بین مردمان است، خیلی تحسین می‌کردم. این نکته بسیار قابل توجه است، که اسپرانتو نه تنها زبانی ابداعی و نبوغ‌آمیز است و دست‌آورد بزرگی در عرصه‌ی علم زبان شناسی محسوب می‌شود، بلکه به ارتقای نوع‌دوستی و پیوند ایجاد کردنِ بین انسان‌ها نیز، نائل گشته است چراکه بر این فرضیه‌ی صحیح پایه‌گذاری شده است، که انسان‌ها هنگامی‌که بتوانند با میل و رغبت با یک‌دیگر صحبت کنند، قادر خواهند بود تا مشکلات را خیلی بهتر حل کنند. بنابر این، زبانی مشترک، که واجدِ عناصر مهم تمدن‌ها است، به‌معنیِ پیشرفت با شکوهی است و اکنون، همانند گذشته، بسیار مطلوب است، که این ایده پیروز شود و طرفداران جدیدی داشته باشد و نه تنها در متن تاریخِ جنبش کارگری به‌یاد آید، بلکه به‌عنوانِ مفهومی کلی برای قرن بیست و یکم نیز مورد ملاحظه قرار گیرد."

دکتر فیشر عضو *اتحادیه‌ی اسپرانتودانان سوسیالیست اتریش* (ASLE) است، که با *حزب دموکرات سوسیال اتریش* دارای ارتباط است.

ASLE بعد از جنگ جهانی توسطِ دکتر فرانس یوناس (Franz Jonas)، که بعدها رئیس‌جمهور اتریش شد (۱۹۶۵-۱۹۷۴) — و هم‌اکنون از دنیا رفته است – تاسیس شده بود. دکتر یوناس در سال ۱۹۷۰ نطق سلیسی را به زبان اسپرانتو در مراسم افتتاحیه‌ی پنجاه و پنجمین کنگره جهانیِ اسپرانتو، که در وین برگزار می‌شد، به‌عنوانِ حامیِ بلند مرتبه‌ی این همایش بین‌المللی، ایراد کرد.

> **یک رییس‌جمهور دیگر اتریش نیز اسپرانتودانی برجسته بود، که اتحادیه ی اسپرانتودانان سوسیالیست را هم تاسیس کرد.**

دکتر فیشر هم‌چنین در طول سال‌های زیادی رئیس شعبه‌ی اتریشیِ انجمنِ *دوست‌داران طبیعت* بود، که زبان‌های رسمی آن آلمانی و اسپرانتو است. این انجمنِ بین المللیِ محیط‌زیستی، مجله‌ای را به زبان اسپرانتو، تحت عنوانِ *لا میگرانتو* (La Migranto) که به معنی *"مهاجر"* است، منتشر می‌کند. اهداف این نهادِ جهانی عبارت است از: جهان‌گردیِ هماهنگ با محیطِ زیست، توسعه‌ی منطقه‌ای که از نظر اجتماعی نیز مؤثر باشد، و آموزش فعالِ زیست‌محیطی. این مرکزِ اسپرانتوزبان در مورد حمل و نقلِ زیست‌بوم ـ محور و هم‌چنین مهمان‌سراهای *دوست‌داران طبیعت*، بانک‌های اطلاعاتیِ خوبی را در اختیار عموم قرار می‌دهد.

در طی انتخابات ریاست جمهوریِ اتریش، تواناییِ تکلم به زبان‌های گوناگون به موضوع پرشوری در *رادیو اتریش* تبدیل شد. رقیب دکتر فیشر، خانم بِنیتا فِررِو والْدنِر (Benita Ferrero-Waldner) که مترجم است، در مورد توانایی خود در تکلم به پنج زبان مختلف صحبت فراوانی می‌کرد و بسیار به خود می‌بالید که می‌تواند با رؤسای ۱۰۱ دولتِ دنیا به‌یاریِ این پنج زبان صحبت کند. این نیز با طعنه

⇦

مدال دولت ویتنام برای رئیس انجمن اسپرانتوی صلح ژاپن



آقای هیدِاُ کوماکی (Hideo Kumaki)،
رئیس *انجمن اسپرانتوی صلح ژاپن* (JPEA)

آقای هیدِاُ کوماکی (Hideo Kumaki)، رئیس *انجمن اسپرانتوی صلح ژاپن* (JPEA)، مدال دوستیِ دولت ویتنام را به‌خاطر نیم قرن تلاش خود برای ایجاد دوستی بین مردم ژاپن و ویتنام دریافت کرد. در طول سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ کوماکی به‌عنوان معلم و عضو حزب کمونیست ژاپن مشغول به کار بود و در جنگ ویتنام با آمریکا مخالفت می‌کرد.

آقای کوماکی کتاب‌های فراوانی را از زبان ویتنامی به ژاپنی ترجمه کرد و برای کمک کردن به ویتنام به کارهای گوناگونی دست زد. ازجمله، پس از جنگ، آقای کوماکی به یاریِ قربانیان "عاملِ پرتغال" (ماده ای شیمیایی که در جنگ از آن برای از بین بردن برگ درختان استفاده می شد، اما سبب بیماریِ انسان ها نیز می‌گشت) شتافت. کوماکی در سال ۲۰۰۰ آژانسی را برای تسهیلِ هم‌کاریِ معلمان اسپرانتوی ژاپنی در جهت کمک کردن به ویتنام به‌وجود آورد. وی هم‌چنین طرحی را در مورد روشی ویژه برای تولید کاغذ از درختان موز در ویتنام آغاز کرد.

هیات سردبیریِ پایگاه اینترنتیِ *جنگل* (www.gxangalo.com) و مجله ی *پیام سبزاندیشان* اهدای این جایزه ی ارزشمند را به آقای کوماکی – که با اقدامات انسان دوستانه ی خود، سببِ نزدیک ساختنِ قلب ها و ذهن های مردمان در این دو کشور شده است – تبریک می گوید و امیدوار است که اسپرانتودانان بیشتر و بیشتری در جهت ایجاد صلح و دوستی در سراسر جهان بکوشند.

منبع:
http://gxangalo.com/esperanto/22.html
بنابر گزارش راس ویلیامز (Russ Williams) از آمریکا

مترجم: بهجت ممدوحی

گفته می‌شد که دکتر فیشر فقط زبان‌های آلمانی و انگلیسی را می‌داند! (اما، همان‌طور که گفته شد، دکتر فیشر از اسپرانتودانان قدیمی نیز است و اسپرانتو به‌عنوان *زبان بین‌المللیِ بی‌طرف*، امکان برقراریِ ارتباط بینِ تمامیِ دولت ها – و ملت‌های – جهان را با کم‌ترین هزینه و وقت به‌وجود می‌آورد.)

بنابراین بسیار جالب خواهد بود، که ببینیم عقیده‌ی دکتر فیشر در مورد زبان اسپرانتو چیست؟ به‌عنوان مثال، دکتر فیشر در طول انتخابات ریاست جمهوری خطاب به جمعیت *جوانان اسپرانتیست اتریش* (AEJ) چنین نوشت:

"هم اکنون انگلیسی شناخته‌شده‌ترین زبان دوم در اتحادیه‌ی اروپا است، اما این‌که آیا در آینده رسمی هم خواهد شد یا نه، هنوز کاملاً نامشخص است. این موضوع بستگیِ تام به پذیرش تک تکِ کشورهای عضو این اتحادیه خواهد داشت. با وجود این من شانس زیادی را برای پیش‌بُردِ اسپرانتو می‌بینم، و خیلی خوشحال خواهم شد اگر زبان اسپرانتو در سطح اروپا از اهمیت بیشتری برخوردار گردد."

و نتیجه‌گیریِ دکتر فیشر در این مورد چنین است:

"به همین خاطر من نیز از تقویت کردن و پیش بُردِ زبان اسپرانتو در اتریش استقبال می‌کنم، تا شانسی حقیقی برای این زبان در اتحادیه‌ی اروپا به‌وجود آید." ★

منبع:
http://gxangalo.com/esperanto

مترجم: بهجت ممدوحی

برخی از ویژگی‌های شگفت اسپرانتو

حسین علیزاده

زبان اسپرانتو، اختراع ابتکاری و هوشمندانه دکتر زامنهوف، ویژگی های مثبت بسیاری دارد و از ابعاد و زوایای گوناگونی قابل بررسی و جالب توجه است. در این نوشتار به اختصار به نمونه‌ای از جالب‌ترین و گفتنی‌ترین‌ها می‌پردازیم.

۱- اسپرانتو تنها زبان مصنوعی جهان نیست بلکه ولاپوک، اینترلینگوا و ... هم از این گونه زبان های ساختگی و پیشنهادی هستند، اما بی گمان اسپرانتو موفق ترین آن‌هاست که مورد توجه و تحسین بسیاری از نامداران و فرهیختگان شرق و غرب جهان و در راس آنان بزرگان اندیشمند و انسان دوستی هم چون تولستوی، اینشتین، تاگور، گاندی و رومن رولان قرار گرفت و سازمان ملل و یونسکو رسما و کتبا آن را موفق ارزیابی کرده و تایید نمودند و آموزش آن را به جهانیان توصیه کردند و به‌عنوان مثال تیتو، یکی از رهبران کشورهای غیر متعهد، سال‌ها از حامیان اسپرانتو بود.

۲- از علل اصلی موفقیت اسپرانتو، آسانی تلفظ، رسم‌الخط، تعداد اندک قواعد دستوری و سهولت آن‌ها و امکان وسیع لغت‌سازی به کمک پایانه ها و آوندها از ریشه‌هایی معدود که اغلب از مشترکات زبان‌های گوناگون جهان(و به‌ویژه زبان های لاتین) هستند، می‌باشد که این‌همه علاوه بر خوش آهنگی آن موجب شد که به‌سرعت مورد استقبال اقشار گوناگون به‌ویژه اهل فرهنگ و دانش قرار گرفت و امروزه با این‌که بیش از صد سال و اندی از پیدایش آن نمی‌گذرد، دارای میلیون‌ها سخنگو در میان ملت‌ها و کشورها و اهل زبان‌های گوناگون در سراسر جهان است که دارای صدها انجمن، نشریه، رادیو و سایت اینترنتی بوده و تاکنون هزاران همایش محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی به طور سالانه برگزار کرده و همچنان برگزار می‌کنند.

۳- امروزه، هر چند اسپرانتو از برخی از زبان هایی که دارای پشتوانه ملی و دولت- کشوری هستند و گاه ذخیره ادبی صدها ساله و حتی بعضا هزاران ساله دارند، بیشتر سخنگو دارد، اما هنوز چنانچه باید شناخته شده و چنان‌که شایسته و در خور آن و متناسب با نیاز انسان هاست، پرتکلم نیست و این مشکل باید با تلاش آموزشی مضاعف دانایان این زبان برطرف گردد. بدیهی است منظور از "چنان‌که باید و شاید" این است که این زبان بی‌طرف، همگانی و جهانگیر گشته و نه فقط در آرمان، بلکه در عمل نیز به "زبان دوم" تمامیِ انسان‌ها تبدیل شود. اگر چه یک پدیده جالب هم اینست که عده قابل توجهی از نسل‌های اخیر اسپرانتودان، زبان اول و مادریشان نیز اسپرانتوست، چرا که زبان دوم مشترک پدر و مادرشان اسپرانتو بوده است!

۴- شگفت است که امروزه پرتکلم‌ترین زبان جهان - و هم چنین دشوارترین خط و زبان جهان - چینی است گه گویش‌وران آن صدها میلیون از میلیارد هم فراتر رفته است! و باز جالب و در عین حال طبیعی است که زبان اسپرانتو نیز در میان همین چینیان بیشتر مورد استقبال قرار گرفته و رسما به عنوان زبان دوم برگزیده شده و سال‌هاست که به طور گسترده مورد آموزش و ترویج قرار گرفته و امروزه ده ها میلیون چینی با این زبان آشنا هستند و بدان تکلم می کنند. در مرداد سال ۸۳ شمسی نیز کنگره جهانی سالانه اسپرانتودانان به مدت ۷ روز در پکن برگزار شد و یکی از وقایع شنیدنی آن این بود که شعر یک پزشک متخصص ایرانی در مسابقات هنری آن برگزیده و برنده جایزه شد.

۵- پس از چینی، زبان های عربی و هندی زبان مادری بیشترین انسان ها در جهان است. اما انگلیسی که در حال حاضر مقام چهارم را در جهان دارد — و به احتمال قوی به زودی جای خود را به زبان اسپانیایی خواهد داد و به مقام پنجم تنزل پیدا خواهد کرد — با داشتنِ متکلمینی کمتر از ۳۵۰ میلیون نفر، با پشتوانه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برخی از دولت های قدرتمند و سلطه طلب هم‌چون آمریکا و انگلیس، تبدیل به اصلی‌ترین رقیب اسپرانتو شده است. تا چند سال پیش زبان روسی نیز در پی این‌گونه قدرت طلبی‌ها بود ولی اینک پس از فروپاشی ابرقدرت شوروی رو به ضعف و کاستی رفته است و شبیه این رویداد در مورد زبان انگلیسی نیز آغاز شده است. بدین معنی که عقب نشینی انگلیسی به‌ویژه در اتحادیه اروپا و برخی دیگر از کشورها (هم‌چون چین و هند) محسوس است. بدیهی است که اگر قدرت جهانی آمریکا نیز افول یابد، زبان انگلیسی نیز دیگر یکه تاز نخواهد بود. همان طور که در گذشته نیز برای زبان هایی مانند لاتین و فرانسوی همین اتفاق افتاده است.

۶- شغل دکتر زامنهوف، ابداع کننده اسپرانتو، چشم پزشکی بود اما اختراع ماندگار او در عالم غیر پزشکی صورت گرفت، زیرا که زبان‌دان و زبان‌شناس هم بود. چنانچه به عکس آن برخی از غیر پزشکان نیز دارای نوآوری در عالم پزشکی هستند. به عنوان نمونه کشف طب سوزنی را به *شن نونگ* امپراطور چین نسبت می‌دهند و لئوناردو داوینچی نقاش معروف ایتالیایی اولین آزمایش ها و طراحی‌های دقیق علم تشریح را انجام داد.

۷- زامنهوف همچنین مانند برخی دیگر از نامداران بشر دوست یا هنرمند، شایسته دریافت پاداشی از قبیل جایزه صلح نوبل بود. داستایوسکی، تولستوی، گاندی، نهرو، چخوف، برتولت برشت، ماکسیم گورکی، جبران خلیل جبران و مارسل پروست هم از نامورانی بودند که شایسته دریافت جایزه نوبل بودند، اما به آن نرسیدند، ولی جالب این‌که نویسنده موفق و مشهور اسکاتلندی به نام ویلیام الد که اغلب آثار خود را به اسپرانتو نگاشته است، چند سالی است که کاندیدای جایزه ادبی نوبل است و بعید نیست که اگر برخی از بدخواهان بگذارند و گردش روزگار مهلت دهد، به دریافت این نشان نایل شود.

۸- خالی از لطف و طنز نیست که نکته پایانی این بخش را با مطایبه ای به پایان برسانیم و مقدمه آن اینست که می گویند ارشمیدس دانشمند یونانی که در حمام به کشف معروف خود درباره وزن حجمی اجسام یقین پیدا کرد، آن‌چنان به هیجان آمد که کاملا عریان به خیابان دوید و فریاد زد: یافتم، یافتم! پس زامنهوف حق داشت اگر وقتی اختراع زبان دوم خویش را پس از سال‌ها تلاش به پایان رساند، به خیابان می‌دوید و ارشمیدس‌وار فریاد می کشید، هر چند که این پزشک خوددار لهستانی چنین نکرد! ★

حقوق بشر درحیطه‌ی زبان

ما، که پیش‌آهنگان‌مان پدیدآورنده‌ی این مفهوم (حقوق بشر در حیطه‌ی زبان)، قبل از تولد مفهوم حقوق بشر بوده‌اند، باید سعی کنیم بین اسپرانتو و *حقوق بشر درحیطه‌ی زبان* پیوندی قوی در اذهان انسان‌ها به‌وجود آوریم.

حکومت این شب تیره وتار برتارک زمین هم‌چنان به طول خواهد انجامید، اما، برای ابد نخواهد پایید.

زمانی، هنگامه ی آن در خواهد رسید که انسان‌ها به روبه‌صفتی خود در برابر یک دیگر پایان بخشند ...

این کلماتِ دکتر زامنهوف (مبدع زبان اسپرانتو) در سخنرانی مشهورش در گیلدهال لندن درسال ۱۹۰۷ است. تقریبا یک قرن از آن زمان سپری شده است، قرنی که پر از وقایع وحشتناک و دهشت‌آمیز بوده که نه توسط مردمانی عقب مانده و در اعماق جنگل‌ها، بلکه توسط انسان‌هایی که به‌ظاهر متمدن‌ترین‌اند انجام گرفته است.

هنوز، هنگامی که این مصرع (سروده‌ی زامنهوف) را می‌خوانیم که *"مردم مردمان را مورد هجوم قرار می‌دهند"*، باورمان براین قرار می‌گیرد که این شعر برای توصیف وقایع همین روزها سروده شده است. اما، به نظر من، جنبه‌ی زشت‌تر این مسئله در زمان حال – نسبت به دوران گذشته – این است که علیرغم گذشت یک قرن، مدافعان راه حل‌های مبتنی بر زور، برای حل مشکلاتی که به راحتی قابل حل‌اند، یعنی در واقع مدافعان قانون جنگل، دیگر مانند زمان‌های دور، ازخود شرم ندارند، بلکه ، حتی با افتخار و غرور اذعان می‌دارند که در زمینه‌ی پیشرفت و جهانی شدن پیش‌تازند، و به نظر ایشان، خیلی طبیعی است که زورمندان و قدرتمندان بر بقیه حکومت کنند!

همه‌ی ما اسپرانتودانان تاکنون این را شنیده‌ایم که بعضی‌ها نصیحت‌کنان می‌گویند: این گونه مسائل چه ارتباطی با اسپرانتو دارد؟ ما، اسپرانتودانان، باید راجع به فرهنگ صحبت کنیم، نه سیاست! اما، دوستان گرامی، اگر ما در عصر حاضر بر اساس ایده‌های انسان‌دوستانه عمل نکنیم، به عقاید و ایده‌آل‌های زامنهوف در مورد برابری انسان‌ها، و به ایده‌های قوی نهفته در اسپرانتو – هرچند به‌صورت تلویحی – خیانت خواهیم کرد.

به همین دلیل است که اکنون سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) طرح ***حقوق بشر در حیطه‌ی زبان*** را ارائه کرده‌است. این طرح قرار است که یک حرکت فراگیر اطلاع‌رسانی باشد که باردیگر کاربری زبان بین‌المللی اسپرانتو را به‌عنوان وسیله‌ای مؤثر برای تحقق عدالت (در عرصه‌ی روابط بین‌المللی) پیشنهاد می‌کند.

خوب، به‌یاری این طرح، اسپرانتو را به چه کسانی پیشنهاد کنیم؟ جواب من این است: به همه! به‌عقیده‌ی من سرمایه‌گذاری تمام دارایی، در یک زمینه، اشتباه بزرگی است. اشتباه است که بگوییم فقط *اتحادیه‌ی اروپا* اسپرانتو را به پیروزی خواهد رساند، یا این‌که تنها زبان‌شناسان اسپرانتو را به پیش خواهند برد، و یا با کار تبلیغی برای انبوه برزیلی‌ها و یا با کاربرد عملی آن در جهان‌گردی و غیره می‌توان ضامن پیروزی اسپرانتو در جهان شد. هیچ‌یک از ما تمامی حقیقت را در انحصار خود ندارد. همه‌ی ایده‌ها و نظریات قابل احترام‌اند، زیرا در هریک از آن‌ها بخشی از حقیقت وجود دارد.

به‌نظر من، مسئله ساده است، ما باید تلفیقی از دو دیدگاه سنتی "از پایین به بالا" (یعنی ابتدا عموم مردم را در مورد اسپرانتو متقاعد سازیم تا دولت‌ها مجبور به پذیرفتن آن گردند) و "از بالا به پایین" (به‌این معنی که نخست دولت‌ها را آگاه سازیم تا ایشان مردم خود را به سوی اسپرانتو سوق دهند) به‌وجود آوریم و با تساهل، پذیرای این واقعیت گردیم که دیگران دارای نظریاتی متفاوت و حتی مخالف با عقاید ما هستند. شاید بخشی از نظریات ایشان نیز به نفع اسپرانتو باشد.

شما آگاهید که در حال حاضر، برخی از افراد غیراسپرانتیست، مانند تُوهِ اسکاتناب-کانگاس

(Tove Skutnabb-Kangas) و روبرت فیلیپسون (Robert Phillipson) و اطرافیان ایشان سعی دارند مفهوم *حقوق بشر درحیطه‌ی زبان* را مطرح سازند. ما، که پیش‌آهنگان‌مان پدیدآورنده‌ی این مفهوم، قبل از تولد مفهوم حقوق بشر بوده‌اند، باید سعی کنیم بین اسپرانتو و *حقوق بشر درحیطه‌ی زبان* پیوندی قوی در اذهان انسان‌ها به‌وجود آوریم. هدف اصلی این است که پس از مدتی، هر وقت کسی کلمه‌ی اسپرانتو را شنید، بی‌اختیار با خود بگوید: *آه باز هم آن‌ها، آن‌هایی که راجع به حقوق بشر در حیطه‌ی زبان کار می‌کنند!*

شما می‌دانید که فعالیت دراین زمینه مدتی‌است که شروع شده است. *مرکز ارتباطات* در بروکسل، سعی دارد که دقیقا در همین زمینه کوشش کند. سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) نیز سندی را به زبان اسپرانتو در باره‌ی *زبان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌المللی بشر* منتشر کرده است، اگر شما بخواهید این سند را به زبان ملی خودتان ترجمه و بین هم‌وطن‌های خود منتشر کنید، همین می‌تواند اولین اقدام شما در این حرکت بزرگ باشد. برای تهیه‌ی این سند می‌توانید با UEAتماس بگیرید.

در هر حال نهضت حقوق بشر در حیطه‌ی زبان باید شامل اقدامات هم‌آهنگ‌شده‌ی بسیاری باشد و لیست زیر فقط فهرستی آغازین است:

۱- سعی در تحقق بخشیدن به این هدف که سازمان ملل متحد قطعنامه‌ی سازمان‌های غیردولتی (NGO) سِئول را مورد بحث قراردهد. دراین قطع‌نامه از هیات مشاورین اجتماعی و اقتصادی آن سازمان درخواست شده است که به‌طور جدی به مسئله‌ی زبان بین‌المللی کمکی بپردازد.

۲- اقدامات لازم در جهت زبان صلح و گفتگو در چارچوب "دهه‌ی فرهنگ صلح ۲۰۱۰-۲۰۰۱" یونسکو و سازمان ملل متحد که سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) دارای روابط رسمی با آن‌ها است. این اقدامات به‌گونه‌ای خیلی ساده می‌تواند شامل عرضه‌ی کلاس‌های اینترنتی اسپرانتو به سازمان‌های غیردولتی (NRO)، و به افراد گوناگون و به‌ویژه آن‌هایی که در مناطق جنگی به‌سر می‌برند و تحت عنوان دهه‌ی فوق یونسکو و بر اساس ابتکارات دیگری که در جهت ایجاد گفتگوِ بین تمدن‌های مختلف تلاش می‌کنند، انجام گردد.

۳- کار اصلی‌ای که باید در چارچوب طرح حقوق بشر در زمینه‌ی زبان انجام شود، اطلاع‌رسانی مناسب است به روشن‌فکران، روزنامه‌نگاران، سیاست‌مداران و مردم عادی. به این منظور، باید بسته‌های حاوی اطلاعات مناسب گردآوری شده و به‌صورت گسترده درسراسر دنیا توزیع گردد و اعلانات بسیاری در روزنامه‌ها منتشر شود. البته هدف این اعلانات باید حقوق بشر در زمینه‌ی زبان بوده، و در نهایت به نقش اسپرانتو در این زمینه اشاره شود.

همان‌طور که در جایی دیگر نیز گفته‌ام، من فقط فرستاده‌ای بدون تجهیزات هستم و UEA می‌تواند کاری را انجام بدهد که شما به نام آن انجام می‌دهید. برای تحقق این برنامه، ما به همه‌ی شما، چه عضو و چه غیر عضو، نیاز داریم. ما به افرادی احتیاج داریم که دارای امکانات ارتباطی برای انتشار اطلاعات، و امکانات کامپیوتری برای نوشتن اعلانات در صفحات شبکه‌ی جهانی اینترنت، باشند. ما به افرادی با امکانات سازمانی و سرمایه‌ای نیازمندیم. ما به همه‌ی سازمان‌های کشوری و همه‌ی باشگاه‌های محلی نیاز داریم. در یک کلام، ما به همه‌ی اسپرانتیست‌های خیرخواهی نیاز داریم که تلاش کنند تا تصویر اسپرانتو در اذهان عمومی هرچه بهتر شود.

با من یا با هم‌کاران من در هیات رئیسه یا کارمندان UEAو دیگر نهادهای مرتبط با اسپرانتو تماس بگیرید و کمک‌های خود را در این زمینه ارائه کنید.

رناتو کورسه‌تی (Renato Corsetti)،
پرزیدنت سازمان جهانی اسپرانتو

ترجمه‌ی: م. فهمی
منبع:
http://www.uea.org/revuo/2002/junio/lingvajrajtoj.html



طرح از Planto - فرانسه



کشف

هنری بائو پی‌یر(هنری پل واتره)

مترجم: غلامرضا آذرهوشنگ

هنری پل واتره (Henri Paul Vatre) که با نام هنری بائو پی‌یر شناخته شده است، در سال ۱۹۰۸ در فرانسه به دنیا آمد. از سال ۱۹۲۷ اسپرانتیست شد و باقی عمرش را بیش‌تر در همکاری با مطبوعات و نشریه‌های ادبی اسپرانتو زبان گذراند. او نویسنده و مترجمی پرکار بود. داستان زیر بـرای اولین بار در مجله‌ی "Nica Revuo" شماره ی ٥-٤ به چاپ رسید.

من آدم آرام و ساکتی هستم. شما حتما با پیر پسرهایی هم چون من، که دوست دارند با سایر مردم جهان ـ از جمله با همسایگانشان ـ در صلح و صفا زندگی‌کنند، آشنا هستید. من اتاق کوچکی را، در سربازخانه‌ای اجاره‌ای، اشغال کرده‌ام که به اندازه‌ی کافی برایم راحت است. این اتاق‌ها را دولت به‌تازگی، برای چند صدنفر که خیلی فوری به خانه‌ای نیاز داشتند، در شهر ما ساخته است.

تقریبا زندگی شیکی دارم. من حتی یک حمام شخصی دارم که می‌توانم زیر دوشش بایستم و از آب گرمی که در آن جاری است، لذت ببرم. تا همین سال پیش، من با رفیقم پالکین در یک حمام بدون پنجره زندگی می‌کردم. البته به اتفاق شش نفر دیگر؛ به شرط آن که نخواهیم درباره‌ی سگ، قناری‌ها و موش‌های حریص و پرخوری که با ما زندگی مسالمت‌آمیزی داشتند، حرفی بزنیم.

– آیا واقعا این پیشرفت مداوم بشری قابل تحسین نیست؟

چند روز پیش من در خانه‌ام نشسته بودم ـ بله، در خانه! ـ و داشتم کتاب قدیمی و خاک خورده‌ای از "روفوس لونیکولا" را به‌نام "دِ آرته اسپوتنیکاندی"* به زبان لاتین می‌خواندم. در واقع مزاج من بیش‌تر با داستان‌های زیبای عاشقانه هم‌ساز است، اما از آن‌جا که کتابی در این زمینه در آن لحظه در دسترسم نبود، به ناچار مشغول خواندن این کتاب علمی شدم. اما ناگهان روح من، صدهزار قلاج** به هوا پرید، وقتی متوجه شدم که چیزی دارد در روی زمین اتفاق می‌افتد: درِ اتاق‌های همسایه‌هایم یکی پس از دیگری باز می شد و باران کلمات تند و عصبی، مثل تکه‌هایی که روی پله ها با سر و صدا پشت سر هم فرو می‌غلتد، پرده‌ی سکوت را جر و واجر می‌دادند.

بله، پشت سر هم از پله ها فرو غلطیدند!

چه اتفاقی افتاده است؟ وقت زیادی برای فکرکردن نداشتم، چون درِ اتاق من هم با صدای مهیبی باز شد و من با گوش خودم، از دهان دوست جوانم "دوسنوبیشین" علت این جار و جنجال را شنیدم. همان‌طور که می‌دانید، دوسنوبیشین منبع پایان ناپذیر اخبار و اطلاعات است.

– آب تموم شده، پدر جان!

و بعد بیش‌تر توضیح داد: "من شیر آب را باز کردم و سعی کردم آن را مک بزنم. بی‌فایده بود. حتی یک قطره آب هم نداشت. نه آب سرد، نه آب گرم. اصلا و ابدا. ما باید فورا دست به سازماندهی بزنیم و کمیسیون تحقیقات درست کنیم."

همسایه‌هایی که با صدای اپرا گونه و مصمم این دوست جوان به هیجان آمده بودند، گروه گروه به اتاق من ریختند و نارضایتی جدی خود را از این وضعیت، تند تند به زبان آوردند:

– حالا من چطوری حمام بخار را آماده کنم؟

– بگو ببینم، پس من چطوری سماورم را جوش بیاورم؟

– این همه زحمت کشیدیم و همه جا را تمیز کردیم. واقعا که جای تاسف است.

کنت آنیلین هم که یک وقت منشی حزب بود، موافقت

خودش را با این مسئله اعلام کرد.

دوسنوبیشین به طرز قانع کننده‌ای اعلام کرد: "ما باید هر چه سریع‌تر یک درخواست تنظیم کنیم."

در همین وقت، پولیینا سمیونوونا با صدای نرمی گفت: "اگر سرچشمه این آب مقدس خشک شده است، همه‌اش به خاطر گناهانی است که این انسان ها مرتکب می‌شوند. برادران! بیایید همه با هم توبه کنیم و استغفار به‌طلبیم."

لزوبیاتنیکف پیر، که زمانی دوک هوبورو بود، به زانو افتاد و در مقابل جمع اعتراف کرد: "من خیلی آب خوردم. اما با خضوع تمام به دوشیزه‌ی مقدس کازان قول می‌دهم، و صادقانه به خون زخم‌های زوزیم مقدس سوگند می‌خورم که از این پس فقط کواس و ودکا بنوشم و لا غیر."

همه حاضرین زانو زدند، صلیب بر خود کشیدند و با صدای بلند، به گناهان و اعمال سیاه خود اعتراف کردند.

– رفقا، من آدم کثیفی هستم؛ چون سر مشتریِ شیرم را کلاه می‌گذاشتم. در شیری که هر روز به او می‌فروختم، بله، در این شیر...

آب دهانش را به سختی قورت داد و آن‌چنان اشک ریخت که دل سنگ به حالش آب می‌شد. هیچ‌کس جرات نکرد او را دلداری بدهد. همه با هم به گریه افتادند.

در حالی‌که به سختی آزردگی خودم را پنهان می‌کردم، در میان فین‌فین‌های گریه‌آلود جمع، به همراهان درمانده‌ی خود پیشنهاد کردم، بهتر است سری به حمام بزنیم و از نزدیک ببینیم دقیقا مشکل چیست و چطور می توانیم خودمان را از این وضعیت آزاردهنده خلاص‌کنیم. آن‌ها مطیعانه به دنبال من به راه افتادند. در آن‌جا ما وان را با اشک‌های گرم خودمان آن قدر پر کردیم که سرانجام سرریز کرد. استپان ایلیچ، به سرعت دوید تا هر چه سریع‌تر سرایدار را خبر کند و برای کمک، فورا خودش‌را به آن‌جا برساند. در همین حیص و بیص، پولیینا سیمونوونا لباس‌هایش را یکی یکی درآورد و در وان فرو رفت. ما هم یکی پس از دیگری همین کار را کردیم. دوسنوبیشین مراقب بود تا نوبت به خوبی رعایت شود. این وظیفه را او با شایستگی هوشیارانه‌ای در میان فین‌فین های سوزناکش انجام می‌داد.

سرانجام، نوبت به من رسید. هرگز این حمام عالی را فراموش نخواهم کرد. خاطره‌انگیزترین لذتی بود که من تاکنون پشت سر گذاشته بودم. انگار حمام روغن



بود؛ چرب و گرم، با سطحی نرم و درخشش‌های سبز، هم چون دریای سیاه در کنار بندر قدیمی سواستوپل. بوی تندی هم‌چون بوی زهم ماهی که مشام را نوازش می‌دهد، بوی تیز چربیِ مانده، سرکهِ کهنه، بز نر عاشق پیشه، و نمی‌دانم چه بوی غیر قابل تشخیص دیگری که با بوی عطری قوی در هم آمیخته شده بود، به تمام منافذ بدنم نفوذ می‌کرد و در یک هماهنگی کامل، مرا در حظی وافر فرو می برد.

خوشبختی عظیم مافوق زمینی‌ای، ما را در چنبره‌ی خود فراگرفته بود. پولیینا از دوسنوبیشین برای آن لحظه‌ی هیجانی که او را مسخره کرده بود و به او لقب "چند ضلعی نامنظم" داده بود، پوزش طلبید. مادرجان گروزنووا که در جذبه‌ای روحانی فرو رفته بود، سر بر روی شانه‌های کنت آنیلین گذاشت و با تشنجی خاص، های‌های به گریه افتاد. همه‌ی ما احساس می‌کردیم که دوباره صلح طلب شده‌ایم؛ با خودمان، با دیگران و با خدا.

لباس‌های‌مان را کنار پنجره آویزان کردیم ـ همان طور که بچه‌های قوم بنی اسرائیل چنگ‌های خود را به درختان بید کنار رودخانه‌های شهر بابل آویزان می‌کنند ـ و برای این‌که بدن‌های خود را خشک کنیم، همگی با هم شروع کردیم به خواندن سرود مقدس و قدیمی "تولد دوباره"، درست آن‌چنان که پدرانمان به ما یاد داده بودند.

وقتی بالاخره افرادی از گروه نجات، با تلمبه‌ها و دستگاه‌های تحقیقات دریایی خود سر رسیدند، دیگر همه چیز خشک شده بود. هیجان ما حتی آخرین اشک‌های ما را هم خشک کرده بود. ★

*به معنی "هنر فضانوردی" و جنبه ی طنز دارد.

**قلاج واحد قدیمی برای سنجش ارتفاع یا عمق. واحدی برای اندازه گیری درازی دست(فرهنگ آنندراج)

مقاله / Artikolo

اسپرانتو در ایران
به روایت اسناد انجمن جهانی اسپرانتو

بخش پایانی

محمدرضا ترابی

۱۹۹۹(۱۳۷۸):

صفحه‌ی ۲۰، **اعضای کمیته مرکزی سازمان جهانی اسپرانتو:** م. رضا ترابی

صفحه‌ی ۵۱، **اعضای کمیته مرکزی سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان:** عباس باغستانی

صفحه‌ی ۵۳، **اعضای هیات رییسه‌ی سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان:** م. رضا ترابی

صفحه‌ی ۵۶، **بخش جوانان:** سازمان جوانان اسپرانتودان ایران.

صفحه‌ی۵-۲۰۴، **کنگاور:** نماینده: نماینده جوان: علی اصغر کوثری (آموزش، مذهب: اسلام)

کرج: نماینده: سروش محمدزاده: برنامه‌نویس کامپیوتر (کامپیوتر، حسابداری) معاون نماینده: حمید شاعری: کارمند بانک (عکاسی، زبان، فرهنگ)

مشهد: نماینده: جواد کمالی: دانشجو(زبان های فرانسه و فارسی)، دکتر کیهان صیادپور: پزشک (پزشکی). باشگاه محلی: هر ماه همایش محلی برقرار است.

قزوین: نماینده: فاضل تیموری: آموزگار (زبان انگلیسی).

شیراز: نماینده: محمد سامانی‌پور(جهانگردی، کوه‌نوردی، کامپیوتر).

تهران: نماینده: ژیلا صدیقی

تهران: نماینده جوان: پریسا رضایی

نمایندگان تخصصی: محمد کرام‌الدینی: دبیر زیست‌شناسی (زیست‌شناسی)، بهروز عطایی: مهندس مکانیک(نشر)، پرینوش صنیعی: مدیر برنامه‌ریزی پژوهش(مدیریت)، عبداله حکیم‌نژاد: کارمند (فلسفه)، فاطمه اوتاد: پرستار(پرستاری، موسیقی)، کامبیز قدیری: تکنسین داروسازی (عکاسی، داروسازی)، ژاله صدیقی نویدی: معلم جغرافیا(جغرافیا، تاریخ)، م. رضا ترابی: مدیر، آموزگار اسپرانتو (جوانان، اسلام، جهانگردی)، آذر فرجی زنوز: حسابدار(حسابداری دوبل)، فریبا نوری مجد: ؟(ادبیات فارسی، امور زنان)، مرتضی حبیب‌پور: نقاش (نقاشی)، سید نواب مظفری: مدیر (حسابداری و دفترداری)، فاطمه حاجی صولت: مهندس پلیمر(پلیمر، جهانگردی، آموزش).

دفتر اسپرانتو در تهران: کانون اسپرانتو ایران.

۲۰۰۰(۱۳۷۹):

صفحه‌ی ۲۲، **اعضای کمیته مرکزی سازمان جهانی اسپرانتو:** م. رضا ترابی

صفحه‌ی ۳۶، **همکارهای مالی کشوری:** کانون اسپرانتو ایران، انتشارات عطایی

صفحه‌ی ۵۸، **بخش جوانان:** سازمان جوانان اسپرانتودان ایران.

صفحه‌ی۱-۲۰۰، **کنگاور:** نماینده: نماینده جوان: علی اصغر کوثری (آموزش، اسلام)

کرج: نماینده: سروش محمدزاده: برنامه‌نویس کامپیوتر (کامپیوتر، حسابداری) معاون نماینده: حمید شاعری: کارمند بانک (عکاسی، زبان، فرهنگ)

مشهد: نماینده: جواد کمالی: استاد دانشگاه (زبان های فرانسه و فارسی)، دکتر کیهان صیادپور: پزشک (پزشکی). باشگاه محلی: هر ماه همایش محلی برقرار است.

قزوین: نماینده: سید فاضل تیموری: آموزگار (زبان انگلیسی).

شیراز: نماینده: محمد سامانی‌پور(جهانگردی، کوه‌نوردی، کامپیوتر).

تهران: نماینده: ژیلا صدیقی

تهران: نماینده جوان: پریسا رضایی

نمایندگان تخصصی: محمد کرام‌الدینی: دبیر زیست‌شناسی (زیست‌شناسی)، حمزه شفیعی: مهندس مخابرات (روش تدریس اسپرانتو، مخابرات، میهمانی با پاسپورت)، بهروز عطایی: مهندس مکانیک(نشر)، پرینوش صنیعی: مدیر برنامه‌ریزی پژوهش(مدیریت)، عبداله حکیم‌نژاد: کارمند (فلسفه)، فاطمه اوتاد: پرستار(پرستاری، موسیقی)، کامبیز قدیری: تکنسین داروسازی(عکاسی، داروسازی)، ژاله صدیقی نویدی: معلم جغرافیا (جغرافیا، تاریخ)، م. رضا ترابی: مدیر، آموزگار اسپرانتو (جوانان، اسلام، جهانگردی)، آذر فرجی زنوز: حسابدار(حسابداری دوبل)، فریبا نوری مجد: ؟ (ادبیات فارسی، امور زنان)، مرتضی حبیب‌پور: نقاش (نقاشی)، سید نواب مظفری: مدیر (حسابداری و دفترداری)، فاطمه حاجی صولت: مهندس پلیمر (پلیمر، جهانگردی، آموزش).

دفتر اسپرانتو در تهران: کانون اسپرانتو ایران.

۲۰۰۱(۱۳۸۰):

صفحه‌ی ۳۵، **همکارهای مالی کشوری:** کانون اسپرانتو ایران، انتشارات عطایی

صفحه‌ی ۵۸، **بخش جوانان:** سازمان جوانان اسپرانتودان ایران.

صفحه‌ی ۲۰۰-۱۹۹، **بانه:** نماینده: نماینده جوان: هیوا کریمی (سرمایه‌گذاری، ترجمه، جهانگردی)

کنگاور: نماینده: نماینده جوان: علی اصغر کوثری(آموزش، اسلام)**کرج:**

نماینده: سروش محمدزاده: برنامه‌نویس کامپیوتر (کامپیوتر، حسابداری)
معاون نماینده: حمید شاعری: کارمند بانک (عکاسی، زبان، فرهنگ)
مشهد: نماینده: جواد کمالی: استاد دانشگاه (زبان های فرانسه و فارسی)، دکتر کیهان صیادپور: پزشک (پزشکی). نماینده جوان: سعید برهانی. باشگاه محلی: هر ماه همایش محلی برقرار است.
قزوین: نماینده: سید فاضل تیموری: آموزگار (زبان انگلیسی).
شیراز: نماینده: محمد سامانی‌پور(جهانگردی، کوه‌نوردی، کامپیوتر).
تهران: نماینده: ژیلا صدیقی
نمایندگان تخصصی: محمد کرام‌الدینی: دبیر زیست‌شناسی (زیست‌شناسی)، حمزه شفیعی: مهندس مخابرات (روش تدریس اسپرانتو، مخابرات، میهمانی با پاسپورت)، بهروز عطایی: مهندس مکانیک(نشر)، عبداله حکیم‌نژاد: کارمند (فلسفه)، فاطمه اوتاد: پرستار(پرستاری، موسیقی)، کامبیز قدیری: تکنسین داروسازی(عکاسی، داروسازی)، ژاله صدیقی نویدی: معلم جغرافیا(جغرافیا، تاریخ)، م. رضا ترابی: مدیر، آموزگار اسپرانتو (جوانان، اسلام، جهانگردی)، آذر فرجی زنوز: حسابدار(حسابداری دوبل)، فریبا نوری مجد: ؟(ادبیات فارسی، امور زنان)، مرتضی حبیب‌پور: نقاش (نقاشی)، سید نواب مظفری: مدیر (حسابداری و دفترداری)، فاطمه حاجی صولت: مهندس پلیمر(پلیمر، جهانگردی، آموزش).
دفتر اسپرانتو در تهران: کانون اسپرانتو ایران.

۲۰۰۲(۱۳۸۱):

صفحه‌ی ۱۶، **اعضای افتخاری سازمان جهانی اسپرانتو:** (دومین ایرانی) عارف آذری
صفحه‌ی ۲۹، **همکارهای مالی کشوری:** کانون اسپرانتو ایران، انتشارات عطایی
صفحه‌ی ۵۰، **بخش جوانان:** سازمان جوانان اسپرانتودان ایران.
صفحه‌ی۱۸۴-۱۸۲، **بانه:** نماینده: نماینده جوان: هیوا کریمی
کنگاور: نماینده: نماینده جوان: علی اصغر کوثری(آموزش، اسلام)
کرج: نماینده: سروش محمدزاده: برنامه نویس کامپیوتر (کامپیوتر، حسابداری) معاون نماینده: حمید شاعری: کارمند بانک (عکاسی، زبان، فرهنگ)
مشهد: نماینده: جواد کمالی: استاد دانشگاه (زبان‌های فرانسه و فارسی)، دکتر کیهان صیادپور: پزشک (پزشکی). نماینده جوان: سعید برهانی. باشگاه محلی: هر ماه همایش محلی برقرار است.
قزوین: نماینده: سید فاضل تیموری: آموزگار (زبان انگلیسی).
شیراز: نماینده: محمد سامانی‌پور(جهانگردی، کوه‌نوردی، کامپیوتر).
تهران: نماینده: ژیلا صدیقی
نمایندگان تخصصی: محمد کرام‌الدینی: دبیر زیست‌شناسی (زیست‌شناسی)، بهروز عطایی: مهندس مکانیک(نشر)، عبداله حکیم‌نژاد: کارمند (فلسفه)، فاطمه اوتاد: پرستار(پرستاری، موسیقی)، کامبیز قدیری: تکنسین داروسازی(عکاسی، داروسازی)، ژاله صدیقی نویدی: معلم جغرافیا (جغرافیا، تاریخ)، حمزه شفیعی: مهندس مخابرات (روش تدریس اسپرانتو، مخابرات، میهمانی با پاسپورت)، م. رضا ترابی: مدیر، آموزگار اسپرانتو (جوانان، صلح، جهانگردی)، آذر فرجی زنوز: حسابدار(حسابداری دوبل)، فریبا نوری مجد: ؟(ادبیات فارسی، امور زنان)، مرتضی حبیب‌پور: نقاش (نقاشی)، سید نواب مظفری: مدیر (حسابداری و دفترداری)، فاطمه حاجی صولت: مهندس پلیمر(پلیمر، جهانگردی، آموزش).
دفتر اسپرانتو در تهران: کانون اسپرانتو ایران.

۲۰۰۳(۱۳۸۲):

صفحه‌ی ۲۹، **همکارهای مالی کشوری:** کانون اسپرانتو ایران، انتشارات عطایی
صفحه‌ی ۴۸، **بخش جوانان:** سازمان جوانان اسپرانتودان ایران.
صفحه‌ی۸-۱۷۷، **بانه:** نماینده: نماینده جوان: هیوا کریمی
کنگاور: نماینده: نماینده جوان: علی اصغر کوثری(آموزش، اسلام)
کرج: نماینده: سروش محمدزاده: برنامه نویس کامپیوتر (کامپیوتر، حسابداری) معاون نماینده: حمید شاعری: کارمند بانک (عکاسی، زبان، فرهنگ)
مشهد: نماینده: جواد کمالی: استاد دانشگاه (زبان‌های فرانسه و فارسی)، نماینده جوان: سعید برهانی. باشگاه محلی: هر ماه همایش محلی برقرار است.
قزوین: نماینده: سید فاضل تیموری: آموزگار (زبان انگلیسی).
شیراز: نماینده: محمد سامانی‌پور(جهانگردی، کوه‌نوردی، کامپیوتر).
تهران: نماینده: ژیلا صدیقی
نمایندگان تخصصی: محمد کرام‌الدینی: دبیر زیست‌شناسی (زیست‌شناسی)، بهروز عطایی: مهندس مکانیک(نشر)، عبداله حکیم‌نژاد: کارمند (فلسفه)، فاطمه اوتاد: پرستار(پرستاری، موسیقی)، کامبیز قدیری: تکنسین داروسازی(عکاسی، داروسازی)، ژاله صدیقی نویدی: معلم جغرافیا (جغرافیا، تاریخ)، حمزه شفیعی: مهندس مخابرات (روش تدریس اسپرانتو، مخابرات، میهمانی با پاسپورت)، م. رضا ترابی: مدیر، آموزگار اسپرانتو (جوانان، صلح، جهانگردی)، آذر فرجی زنوز: حسابدار(حسابداری دوبل)، فریبا نوری مجد: ؟(ادبیات فارسی، امور زنان)، دکتر کیهان صیادپور: پزشک (پزشکی)، مرتضی حبیب‌پور: نقاش (نقاشی)، سید نواب مظفری: مدیر (حسابداری و دفترداری)، فاطمه حاجی صولت: مهندس پلیمر(پلیمر، جهانگردی، آموزش).
دفتر اسپرانتو در تهران: کانون اسپرانتو ایران.

۲۰۰٤(۱۳۸۳):

صفحه‌ی ۳۴، **همکارهای مالی کشوری:** کانون اسپرانتو ایران، انتشارات عطایی
صفحه‌ی ۵۶، **بخش جوانان:** سازمان جوانان اسپرانتودان ایران.
صفحه‌ی۶-۱۸۴، **بانه:** نماینده: نماینده جوان: هیوا کریمی
کنگاور: نماینده: نماینده جوان: علی اصغر کوثری(آموزش، اسلام)
کرج: معاون نماینده: حمید شاعری: کارمند بانک (عکاسی، زبان، فرهنگ)
مشهد: نماینده: جواد کمالی: استاد دانشگاه (زبان‌های فرانسه و فارسی)، نماینده جوان: سعید برهانی. باشگاه محلی: هر ماه همایش محلی برقرار است.
قزوین: نماینده: سید فاضل تیموری: آموزگار (زبان انگلیسی).
شیراز: نماینده: محمد سامانی‌پور(جهانگردی، کوه‌نوردی، کامپیوتر).
تهران: محمد کرام‌الدینی: دبیر زیست‌شناسی (زیست‌شناسی)، بهروز عطایی: مهندس مکانیک(نشر)، عبداله حکیم‌نژاد: کارمند (فلسفه)، فاطمه اوتاد: پرستار(پرستاری، موسیقی)، کامبیز قدیری: تکنسین داروسازی (عکاسی، داروسازی)، ژاله صدیقی نویدی: معلم جغرافیا(جغرافیا، تاریخ)، حمزه شفیعی: مهندس مخابرات (روش تدریس اسپرانتو، مخابرات، میهمانی با پاسپورت)، م. رضا ترابی: مدیر، آموزگار اسپرانتو (جوانان، صلح، جهانگردی)، آذر فرجی زنوز: حسابدار(حسابداری دوبل)، فریبا نوری مجد: ؟ (ادبیات فارسی، امور زنان)، دکتر کیهان صیادپور: پزشک (پزشکی)، مرتضی حبیب‌پور: نقاش (نقاشی)، سید نواب مظفری: مدیر (حسابداری و دفترداری)،

فاطمه حاجی صولت: مهندس پلیمر(پلیمر، جهانگردی، آموزش).
دفتر اسپرانتو در تهران: کانون اسپرانتو ایران.

ادامه‌ی شهرها و نقاط جدید:
۱۳. بهشهر ۱۴. قلهک ۱۵. شیراز ۱۶. تجریش ۱۷. تهرانسر ۱۸. مشهد ۱۹. رضوانشهر چوکا ۲۰. کنگاور ۲۱. بانه

ادامه‌ی لیست نمایندگان:
۲۱. مسلم گرجی‌پور ۲۲. بیژن پورمتراهی ۲۳. محمد (ابراهیم) سامانی‌پور ۲۴. سروش محمدزاده ۲۵. مولود ثقفیان ۲۶. شیرین احمدنیا ۲۷. گیتی احمدنیا ۲۸. حشمت فرجی (یالچین) ۲۹. فریفته سعیدی ۳۰. جواد رفیع‌زاده ۳۱. علی‌اکبر همتی ۳۲. فاطمه اوتاد ۳۳. اسکندر عبداله‌پور ۳۴. فاطمه فرجی ۳۵. منیره فهمی۳۶. پرینوش صنیعی ۳۷. محمد کرام‌الدینی ۳۸. بهروز عطایی ۳۹. کامبیز قدیری ۴۰. ژاله صدیقی نویدی ۴۱. م. ر. خیرخواه ۴۲. احمد پورزاده ۴۳. علی خوش‌مشربان ۴۴. بتول صمدی ۴۵. احمد ساسانی ۴۶. کیهان صیادپور ۴۷. درّه درخشان ۴۸. جواد کمالی ۴۹. فاضل تیموری ۵۰. ژاله صدیقی نویدی ۵۱. پریسا رضایی ۵۲. حمزه شفیعی ۵۳. آذر فرجی زنوز ۵۴. مریم نظامی ۵۵. سید نواب مظفری ۵۶. عباس خسروآبادی ۵۷. م. رضا ترابی ۵۸. زهرا کریمی موغاری ۵۹. عبداله حکیم‌نژاد ۶۰. فریبا نوری مجد ۶۱. مرتضی حبیب‌پور ۶۲. غلامرضا آذرهوشنگ ۶۳. علی اصغر کوثری ۶۴. عباس باغستانی ۶۵. فاطمه حاجی صولت ۶۶. حمید شاعری ۶۷. هیوا کریمی ۶۸. سعید برهانی.

اعضای افتخاری سازمان جهانی اسپرانتو از ایران:
۱. دکتر م. ح. صاحب زمانی ۲. عارف آذری

سرنمایندههای ایرانی سازمان جهانی اسپرانتو:
۱. احمدرضا ممدوحی ۲. ژیلا صدیقی (صاحب زمانی)

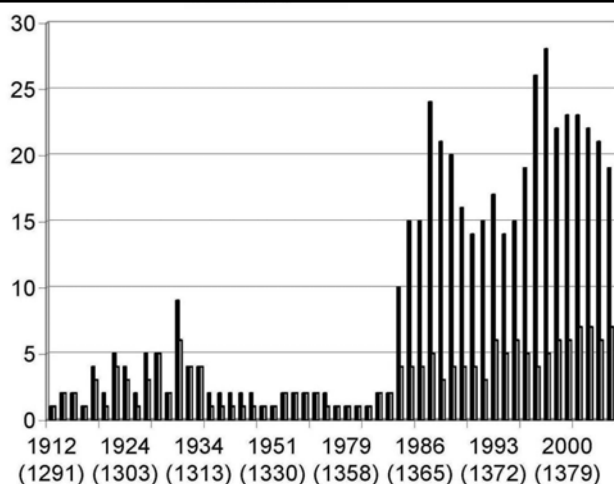
اعضای ایرانی کمیته‌ی مرکزی سازمان جهانی اسپرانتو:
۱. ژیلا صدیقی (صاحب زمانی) ۲. م. رضا ترابی

عضو ایرانی هیات رییسه‌ی سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان: م. رضا ترابی

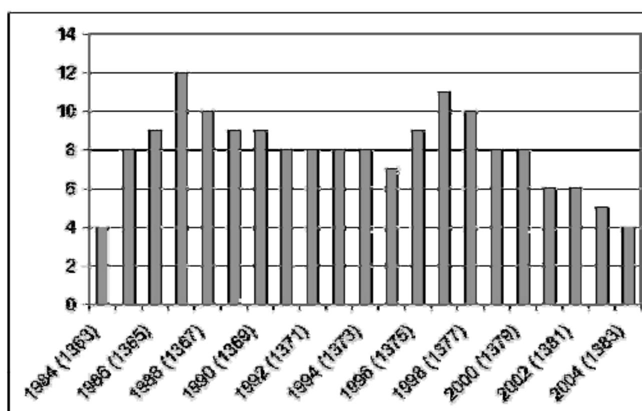
اعضای ایرانی کمیته‌ی مرکزی سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان: ۱. کیهان صیادپور ۲. م. رضا ترابی ۳.عباس باغستانی.

نمایندههای جوان ایرانی سازمان جهانی اسپرانتو:
۱. سروش محمدزاده ۲. فریفته سعیدی ۳. درّه درخشان ۵. پریسا رضایی ۶. علی اصغر کوثری ۷. هیوا کریمی ۸. سعید برهانی.

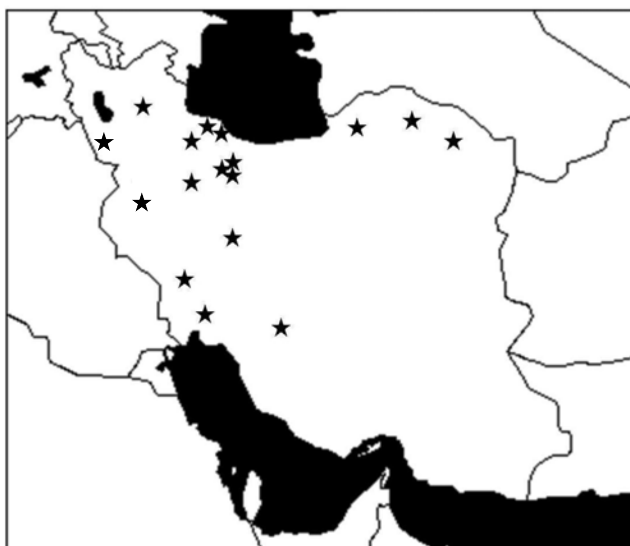
بانوان ایرانی که نامشان در کتاب سال درج شده است (به ترتیب درج):
۱. مولود ثقفیان ۲. شیرین احمدنیا ۳. گیتی احمدنیا ۴. حشمت فرجی ۵. فریفته سعیدی ۶. فاطمه اوتاد ۷. فاطمه فرجی ۸. منیره فهمی ۹. ژیلا صدیقی ۱۰. پرینوش صنیعی ۱۱. ژاله صدیقی نویدی ۱۲. بتول صمدی ۱۳. درّه درخشان ۱۴. پریسا رضایی ۱۵. زهرا کریمی موغاری ۱۶. فریبا نوری مجد ۱۷. مریم نظامی ۱۸. فاطمه حاجی صولت. ★



نمودار ۱
تعداد و نسبت نمایندگان و شهرها از آغاز(۱۲۹۱) تا ۱۳۸۳



نموار ۲
حضور بانوان در کتاب سال انجمن جهانی اسپرانتو از آغاز(۱۳۶۳) تا ۱۳۸۳



نقشه ۱
پراکندگی شهرهای دارای نماینده‌ی اسپرانتو در گستره‌ی ایران زمین

ابعاد روان‌شناختیِ مشکلِ زبانِ جهانی و اسپرانتو

بخش دوم

ترجمه: اسد محبوب



در شماره‌قبل، بخش نخست این سخن‌رانی مشهور پروفسور کلود پیرون (Claude Piron) را، که به زبان اسپرانتو و در همایشی چندملیتی در باسل (Basel)، در تاریخ ۲۱ مارس سال ۱۹۹۸ ایراد شده است، خواندیم. در این شماره بخش دوم آن‌را که به ابعاد روان‌شناختیِ دیگری در ارتباط با زبان، مشکل زبان بین‌المللی و زبان اسپرانتو می‌پردازد، می‌خوانیم.[1]

تاییدِ عالمانه بودن این سخن‌رانی پروفسور پیرون برای ما ایرانیان همین بس، که مصداق یافته‌ها و گفته‌های ایشان را به‌خوبی در جنبش اسپرانتوی ایران نیز می‌توانیم بیابیم –البته با کمی تاخیر زمانی نسبت به غرب و اروپا، که آن‌هم پدیده‌ای است که به آن عادت کرده‌ایم و برایمان کاملاً عادی و موجه جلوه می‌کند.

دو گروهِ متفاوت

به‌عقیده‌ی من، اسپرانتودانان از نظر روانشناختی به دو گروهِ متفاوت تعلق دارند. از یک سو، ایشان انسان‌هایی هستند، که با زندگیِ دست‌جمعی به‌خوبی انطباق نمی‌یابند و خود را خارج از جریاناتِ مُدِ روز، جامعه، عقاید حاکم و نحوه‌ی اقدام کردن، احساس می‌کنند. انسان‌هایی با این واقعیت کنار آمده‌اند که با اکثریت مردم تفاوت دارند، و خود را ترک‌شده یا در حال ترک‌شدن توسط اکثریت احساس می‌کنند. پذیرشِ تنهاییِ عمیقِ زندگیِ انسان، کار آسانی نیست. به‌این دلیل، انسان‌هایی که خود را نسبت به اکثریت آدم‌ها، متفاوت احساس می‌کنند، تمایل به پیوستن به دیگران و به‌وجود آوردنِ اجتماعی از افراد هم‌گون را دارند تا در آن احساس خوبی داشته باشند. بنابر این ایشان نیز گردهم می‌آیند تا به‌یک‌دیگر بارها و بارها بگویند که چقدر برحق هستند و چقدر دنیای خارج در اشتباه است. البته این امری کاملاً عادی و انسانی است. اسپرانتو به بسیاری از افرادی که با جامعه به‌خوبی انطباق نیافته‌اند، این امکان را ارزانی داشته است تا بتوانند اشخاص شبیه به خود را، که آن‌ها هم به‌خوبی (با جامعه‌ی خود) انطباق نیافته‌اند، بیابند تا در کنار آن‌ها امکان بهره‌مند شدن از دل‌داریِ دیگران و تقویت گشتن – که برای قابل تحمل‌تر ساختن زندگی لازم است – وجود داشته باشد. این امر به‌ویژه در دوره‌ای مصداق داشت، که در پیِ آن امیدهای اولیه‌ی پذیرشِ سریع اسپرانتو از دست داده شد، و پیش از آن‌که استدلال‌های درجهتِ اسپرانتو به‌اندازه‌ی کافی قدرت‌مند و واقعی شد، به‌عبارت دیگر در بین جنگ جهانیِ اول و دهه‌های شصت و هفتاد. در آن دوره، بخش عظیمی از اسپرانتودانان از آدم‌های عصبی، یعنی انسان‌هایی با مشکلات روانیِ بیشتری یا بزرگ‌تری نسبت به یک فرد معمولی، تشکیل می‌شد.

ما دِینِ بزرگی به آن افراد عصبی، به آن انسان‌هایی، که مشکلات روانی، ایشان را فلج ساخته بود، داریم، چرا که بدون ایشان اسپرانتو خیلی آسان از بین می‌رفت و نابود می شد. از موضعی بالا به ایشان نگریستن، کاری ساده‌انگارانه و ناعادلانه است – کاری که برخی از مدافعانِ مانیفستِ راوْم (Raŭma Manifesto) تمایل به انجامِ آن دارند. در شرایط تاریخیِ، که ایشان قرار داشتند، وجود ستاره‌سبزهایی که قدری فرقه‌گرا نیز بودند، برای توسعه یافتن این زبان لازم بود. افراد عادی نمی‌توانستند جلبِ اسپرانتو شوند، از آن استفاده کنند و در نتیجه آن‌را زنده نگه دارند. اگر اسپرانتو به‌طور مداوم مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، اگر هیچ‌کسی دست به تالیف آن نمی زد، اگر در مکاتبات، همایش‌ها و کنگره‌ها سودمند واقع نمی‌شد – حتی توسطِ افرادی، که اکثر ایشان را افرادی عجیب و غریب تشکیل می‌داد – این زبان نمی‌توانست قدرت بالقوه‌ی ادبی و زبانیِ خود را توسعه بخشد، نمی‌توانست غنی گردد، و نمی‌توانست رفته

رفته به تجزیه و تحلیلِ عمیق‌تری درباره‌ی مشکل زبان در دنیا بیانجامد. من مطمئن هستم که چند قرنِ بعد، تاریخ نویسان متوجه خواهند شد که این انسان‌ها، از طریقِ زنده نگاه داشتنِ این زبان و توسعه دادن آن، خدمت بسیار عظیمی به بشریت کرده‌اند – حتی اگر بخشی از انگیزه‌های ایشان، ریشه در یک آسیب‌شناسیِ روانی داشته است.

در کنار این افراد عصبی و آدم‌های عجیب و غریب، که تاکنون در باره‌شان صحبت کردم، اسپرانتو انسان هایی با شخصیتی فوق‌العاده قوی را نیز به‌سوی خود جلب کرده است. انسانی، که از نظر روانی کاملاً سالم است، تنها درصورتی می‌تواند به گروهی کاملاً غیرعادی بپیوندد، که از چنان شخصیتِ نیرومندی برخوردار باشد، که بتواند با انبوه انسان ها مواجه شده و نقطه‌نظر خود را بر اساسی واضح، جدی، و

چه‌چیزی سببِ بیان چنین اظهارنظری شدید و قطعی می‌شود؟ خُب، این واقعیت، که جامعه تمامیِ نشانه های آسیب‌دیدگیِ روانی را در رابطه‌ی خود با ارتباطاتِ زبانی ارائه می‌کند. یک فرد عادی در صورت احساسِ یک نیاز، چه می‌کند؟ او برای ارضای نیاز خود دست به انجام موثرترین، ارضاکننده‌ترین و سریع‌ترین اقدامات می‌زند. به‌عنوان مثال، کسی را تصور کنید که احساس گرسنگی می‌کند. او در جیبِ خود، کیفی پر از اسکناس دارد و در بخشی از شهر است، که پُر از غذاخوری و رستوران است. اگر او شخصی عادی و سالم باشد، به یکی از این مکان‌ها خواهد رفت تا در آن‌جا یا غذایی بخورد یا بخرد تا او را از گرسنگی نجات دهد. عقیده ی شما درباره‌ی کسی که به‌جای این کار، به ایستگاهِ قطار برود، بلیطی برای رفتن به محلی در ۳۰۰ کیلومتری بخرد، و از آن‌جا پس از

اسپرانتو امکان برقرارکردنِ ارتباط را با هزینه‌ای به‌مراتب کم‌تر از ترجمه‌ی هم‌زمان، بسیار عادلانه‌تر از زبان انگلیسی، خیلی راحت‌تر از هر زبان دیگری میسر می‌سازد، و این امکان با سرمایه‌گذاریِ مقدار بسیارکم‌تری از زمان، پول و انرژی از سوی طرف‌های ارتباط، و دولت‌ها در اختیار قرار دارد. به‌عبارت دیگر، اسپرانتو راه مستقیم برای برطرف کردنِ نیاز است.

آزموده‌شده بنیاد نهد، به‌ترتیبی که قادر باشد خود را برحق احساس کند، و با این وجود اسیر نخوت نگردد. خوش‌بختانه تعداد این نوع انسان‌ها از ابتدا در دنیای اسپرانتو به اندازه ی کافی زیاد بوده است. به‌عنوان مثال، یکی از ایشان، ادمون پریوا (Edmond Privat) بوده است. ما به ایشان نیز، دِینِ فراوانی داریم، چراکه ایشان کمک زیادی به پیشبردِ اسپرانتو کردند و به‌تدریج در محیط‌های متفاوت نشان دادند که اسپرانتودانان تنها از افراد عجیب و غریب و متعصب تشکیل نمی‌شوند.

و، به‌طور واضح، این دو گروهِ متفاوت، فصلِ مشترک نیز دارند، یعنی انسان‌هایی با خصوصیات عصبیِ بیش‌تر یا شدیدتر از یک انسان متوسط، اما در عینِ حال برخوردار از شخصیتی قوی (که در اغلب موارد دقیقاً به‌خاطرِ اجباری دایمی در جهتِ تلاشِ برای زندگی در محیطی، که در آن انسان خود را راحت یا کاملاً انطباق یافته احساس کند، تقویت نیز شده است).

یک تناقض: ذهن سالم کجاست؟

بنابر این ما در برابر یک تناقض قرار داریم: برای مدتی طولانی، جهان اسپرانتو از انسان‌هایی تشکیل می‌شد با آسیب شناسیِ روانی، که علی‌رغمِ آن، درباره‌ی ارتباطات زبانی از نظر ذهنی از موضعی کاملاً سالم برخوردار بودند؛ در حالی‌که عموم جامعه از انسان‌هایی تشکیل می‌شد که احتمالاً از نظر روانی به‌هنجارتر بودند، اما در رابطه با این مسئله‌ی زبانی از گرایشی کاملاً عصبی، آسیب‌شناسانه و حتی مجبورم که بگویم جنون آمیز برخوردار است.

یک پیاده‌رویِ طولانی به رستورانی کوچک برسد، که غذایی ناخوشایند دارد، چیست؟ نظر شما راجع به چنین انسانی، که به‌خاطر نحوه‌ی برخوردِ عجیب‌اش با این مشکل، برای ساعت‌های متمادی گرسنگی کشیده و در آخر نیز چیزی نه‌چندان راضی‌کننده به‌دست آورده است، و آن‌هم با صرفِ هزینه‌ای صدبرابرِ مبلغی که لازم بوده است، چیست؟ هرکسی، چنین رفتاری را نشان‌دهنده‌ی عصبیت و آسیب‌دیدگی می‌داند. چرا باید به اقداماتی چنین پیچیده دست زد، بدون آن که برای کسی سودی در بر داشته باشد، در حالی که این مسئله ی گرسنگی را می‌توان به‌سادگی و از راه مستقیم حل کرد؟ در زمینه‌ی ارتباطات زبانی، اسپرانتودانان مانند فرد اول، و بقیه ی جهان مثل شخص دوم عمل می‌کنند.

وجودِ مقاومت، تاییدی بر صحیح بودنِ تشخیص است

ولی، با وجود این ممکن است برای شما درباره‌ی این‌که رفتار مربوطه واقعاً نشانه‌ی آسیب‌دیدگی است، شکی وجود داشته باشد، و به تاییدیه‌ای برای این تشخیص احتیاج داشته باشید. خُب، ما می‌دانیم که یکی از وجه مشخصه های این گونه آسیب‌دیدگی‌ها، *مقاومت* است. فردی که واجدِ این گونه ویژگی‌های آسیب‌شناختی است، هرکاری انجام می‌دهد تا از این موضوع که به‌طور سالم عمل نمی‌کند، آگاه نشود، و از این که می‌توانست به‌گونه‌ی دیگری – خیلی ارضاکننده‌تر و موثرتر – اقدام کند، آگاهی نیابد. با وجود این در برخی از مواقع، شخص

مربوطه به نابهنجار بودنِ این‌گونه رفتار اقرار می‌کند، اما می‌گوید: "بله، من می‌دانم، که این‌گونه اقدام کردن عجیب، غیرعادی، و حتی آسیب‌شناسانه است، اما نمی‌توانم جورِ دیگری عمل کنم." پذیرشِ غیرعادی بودنِ این رفتار، یا عدم امکانِ تغییر دادنِ آن را، مقاومت می‌نامند.

خُب، جالب است ببینیم، که این روش ـ که ارتباطات زبانی در دنیای ما برطبقِ آن سازمان یافته است ـ دارای تمامیِ خصوصیاتِ رفتاری آسیب‌شناسانه است. اسپرانتو وجود دارد. اسپرانتو امکان برقرارکردنِ ارتباط را با هزینه‌ای به‌مراتب کم‌تر از ترجمه‌ی هم‌زمان، بسیار عادلانه‌تر از زبان انگلیسی، خیلی راحت‌تر از هر زبان دیگری میسر می‌سازد، و این امکان با سرمایه گذاری مقدار بسیارکم‌تری از زمان، پول و انرژی از سوی طرف‌های ارتباط، و دولت‌ها در اختیار قرار دارد. به‌عبارت دیگر، اسپرانتو راه مستقیم برای برطرف کردنِ نیاز است. اما به‌جای استفاده از آن، جامعه راهی بسیار پیچیده‌تر و گران‌قیمت‌تر را برمی‌گزیند. جامعه میلیون ها کودک را وامی‌دارد تا در طول سالیانی متمادی زبان‌هایی بیگانه را فراگیرند، که آن‌چنان سخت است که به‌طور متوسط در اروپا



اما چیزی که بر آسیب‌شناسانه بودنِ این امر مهر تایید می‌زند، این واقعیت است که اگر شما توجه خبرنگاران، تصمیم‌گیرندگان، افراد مهم، و مسئولین سازمان‌دهنده‌ی زندگیِ اجتماعی را نسبت به این مسئله جلب کنید و سعی کنید که به ایشان نشان دهید، که این نظام جنون‌آمیز است، و روش دیگری برای برقراری ارتباط وجود دارد که از نظر عقلی *درست* و *صحیح* است و خیلی راحت‌تر نیز قابل دست‌یابی است، با مقاومت روبرو خواهید شد. این انسان‌ها از توجه کردن به اخطار شما طفره می‌روند، از پرداختنِ به این مسئله گریزانند، و شواهد و اثبات‌ها را نادیده می‌انگارند، *پیش* از آن که با آن‌ها آشنایی یافته باشند. واژه‌ی *پیش* در این عبارت مهم است، زیرا اثباتی است بر این‌که تشخیص، صحیح بوده است، و شاهدی است برای وجودِ این مقاومت. مسئولین جامعه ترجیح می‌دهند که ندانند، روش دیگری برای ایجاد ارتباط و صحبت کردن — جدا از آن شیوه‌ای که ایشان به میلیاردها ساکنِ این کُره تحمیل می‌کنند – وجود دارد. ایشان از رویارو شدن با حقیقت واهمه دارند. و از آن‌جا که مایل نیستند ببینند که می‌ترسند — که این خود اثباتی دیگر بر

جامعه میلیون‌ها کودک را وادار می‌سازد تا در طول سالیانی متمادی زبان‌هایی بیگانه را فراگیرند، که آن‌چنان سخت است که به‌طور متوسط در اروپا از هر صدنفر یک فرد، و در آسیا از هر هزار نفر، یک شخص قادر می‌گردد تا در پایان این آموزشِ طولانی به‌طور موثری از آن زبان استفاده کند.

از هر صدنفر یک فرد، و در آسیا از هر هزار نفر، یک شخص قادر می‌گردد تا در پایان این آموزشِ طولانی به‌طور موثری از آن زبان استفاده کند. پس از صرفِ این همه زحمت، نیروی عصبی، وقت و پول برای این‌گونه زبان‌آموزی‌ها، معلوم شده است، که مشکلِ نابرابری حل نشده، و با موانع زبانی چنان سطحی روبرو شده‌اند، که هم‌چنان لازم است تا میلیون ها و میلیون‌ها دلارِ دیگر برای آماده‌ساختنِ ترجمه‌ها به ده‌ها زبان و انجام ترجمه‌های هم‌زمان، سرمایه‌گذاری شود، زیرا بدون وجودِ آن‌ها، طرف‌های ارتباط قادر به ایجادِ تفاهم متقابل نخواهند بود. این واقعاً یک کار جنون‌آمیز و دیوانگی است. دیوانگی است که وقت، پول و تلاش خود را برای روشی چنین سطحی و بدون بازده صرفِ کنیم، هنگامی که امکان احتراز از آن وجود دارد. توسط همین امر است، که جامعه، آسیب‌دیدگیِ خود را نشان داده است.

هویتِ عصبی، و آسیب‌شناسانه بودنِ این رفتار ایشان است — تمامیِ بهانه‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهند تا این پرونده گشوده نشود.

درنتیجه، این افرادِ مهم چیزی را رد می‌کنند، بدون آن که بدانند آن‌را رد می‌کنند؛ ایشان می‌ترسند، بدون آن‌که بدانند می‌ترسند؛ سبب به‌وجود آوردنِ فاجعه، ظلم، ناکامی، و همه‌گونه پیچیدگی و زحمت، مخارج و مالیات می‌گردند که غیر ضروری است و باعثِ تحمیلِ رنج‌های فراوانی (از جمله باید اشاره کنم برای پناهندگان، که به‌خاطرِ عدم امکان برقرار ساختنِ ارتباطِ زبانی، دچارِ مشکلاتی کاملاً ملموس می‌گردند) می‌شوند، ایشان سببِ همه‌ی این‌ها می‌شوند، بدون آن که بدانند باعثِ آن ها شده‌اند. در این‌جا یک آسیب‌شناسیِ اجتماعیِ حقیقتاً جدی و شدید مطرح است. ولی افراد بسیار اندکی متوجه آن می‌شوند و به درکِ آن نایل می‌گردند.

یک تابو

در واقع، کلِ مبحثِ ارتباطاتِ زبانی بین دولت‌ها و بین مردمِ ملیت‌های گوناگون، یک تابو (امری کاملاً غیر قابلِ لمس، نزدیک شدن و یا صحبت کردن) است. اگر اسنادی را که در این زمینه تولید می‌شود مطالعه و بررسی کنید، ملاحظه خواهید کرد، که تهیه و ارائه‌ی ۹۹ درصدِ آن به‌گونه‌ای انجام شده است، که انگار زبان اسپرانتو وجود ندارد، گویی بشریت فاقد هرگونه تجربه‌ی دیگری برای ارتباطاتِ بین‌المللی - به‌غیر از تجربه‌های معمول توسطِ ترجمه‌های کتبی و شفاهی یا به‌کارگیریِ زبانی ملی و با پرستیژ (با وجهه) مانند انگلیسی - بوده است. اسپرانتو یک تابو است. اخیراً نیز مجدداً این موضوع در پارلمان اروپا در بروکسل دیده شد: در نشستی از به‌اصطلاح *کمسیونِ بین‌المللی*، که به مسئله‌ی *(عدم)ارتباطات در اتحادیه‌ی اروپا* می‌پرداخت. امری که تابو بودن اسپرانتو را اثبات می‌کند، رد کردنِ مقایسه در این نشست بود.



در علم، هنگامی‌که می‌خواهند ارزش یا کمیتِ چیزی را بدانند، آن‌را با یک مرجع مقایسه می‌کنند. به‌عنوان مثال، پیش از تصمیم‌گیری درباره‌ی دارویی جدید، تاثیر آن را با موادی که تاکنون شناخته شده است مقایسه می‌کنند. و یا هنگامی که تصمیم می‌گیرند طرح بزرگی را عملی کنند، به‌عنوان نمونه یک استادیومِ ورزشیِ جدید بسازند، چه‌کار می‌کنند؟ فراخوانی برای کمک‌های اهدایی منتشر می‌سازند. به شرکت‌های گوناگون پیشنهاد می‌شود تا از این پروژه حمایتِ مالی کنند، و سپس به‌مقایسه‌ی پاسخ‌های مختلف شرکت ها می پردازند تا معقول‌ترینِ آن‌ها را بر اساسِ هزینه‌های آن و دیگر معیارهایی که لازم است مد نظر قرار گیرند، قبول کنند. این فرایندی نرمال و عادی است. درواقع روشی کاملاً علمی برای فن یا هنر تصمیم‌گیری برای انتخاب کردنِ بهترین روش برای نیل به هدفی مشخص وجود دارد. این متد یا روشِ علمی را "تحقیق در عملیات" می‌نامند. این روش در طول جنگ جهانیِ دوم به‌عنوانِ راهی برای برگزیدنِ بهترین مسیر برای حملِ کالاها یا افراد، با بیشترین سرعت و کم‌ترین احتمالِ خطر، پا بر عرصه ی هستی نهاد. خُب، اگر قواعدِ تحقیق در عملیات درمورد مسئله ی زبان به‌کارگرفته شود، ملاحظه خواهد شد، که برای رسیدن به‌هدف، اسپرانتو از همه‌ی راه‌حل‌های موجودِ دیگر، در عمل، گزینه‌ی بهینه است. اما برای رسیدن به این نتیجه، مقایسه‌ی سیستم‌های گوناگون با یک‌دیگر لازم است، پس در عمل و به‌طور عینی، (یا همان‌طور که اصطلاحاً گفته می‌شود: در محل)، باید دید که اسپرانتو در مقایسه با ایما و اشاره، و یا با لکنت صحبت کردن به زبانی که خوب فراگرفته نشده، با استفاده از انگلیسی، با ترجمه‌ی کتبیِ اسناد و ترجمه‌ی شفاهیِ صحبت‌ها و سخن‌رانی ها — چه به‌صورت هم‌زمان، چه با تاخیر- با به‌کارگیری از لاتین و غیره، چگونه است. فقط چنین مقایسه‌ای است، که رسیدن به این نتیجه را، که کدام سیستم بهترین است، ممکن می‌گرداند.

مسئولین جامعه ترجیح می‌دهند که ندانند که روش دیگری برای ایجاد ارتباط و صحبت کردن ــ جدا از آن شیوه‌ای که ایشان به میلیاردها ساکنِ این کُره تحمیل می‌کنند ـ وجود دارد. ایشان از رویارو شدن با حقیقت واهمه دارند. و از آن‌جا که مایل نیستند ببینند که می‌ترسند ... تمامیِ بهانه‌ها را مورد استفاده قرار می‌دهند تا این پرونده گشوده نشود.

اما با وجود این که هزاران هزار ورق در اسناد مربوط به وضعیت زبانی در سازمان ملل متحد، پارلمان اروپا و دانش‌کده‌های زبان‌شناسی و غیره یافت می‌شود، اسنادی که با این مسئله به‌گونه‌ای تطبیقی و مقایسه‌ای روبرو می شوند و اسپرانتو را نیز مدنظر قرار داده است، از تعداد انگشتان یک نفر کم‌تر است. از آن‌جا که در زمینه‌های دیگر، مقایسه ی راه‌حل‌های متفاوتِ ممکن برای رفعِ یک مسئله ، امری کاملاً غالب است، فقدان آن در زمینه‌ی ارتباطات بین‌المللی توسطِ زبان، اثباتی بر این امر است، که یک تابو در کار است. ★

منابع و پانوشت‌ها:

۱- ترجمه‌ی این سخن‌رانی به بسیاری از زبان‌ها، از جمله ژاپنی و انگلیسی در سایت‌های اینترنت قابل دست‌رسی است. اصلِ اسپرانتوی این سخن‌رانی نیز در بسیاری از صفحات شبکه‌ی جهانی موجود است، ازجمله در دو سایت زیر:

www.claude-piron.ch/claude-piron-biografio.html

با موزه بین‌المللی صلح و همبستگی آشنا شوید

مؤسسه‌ای بی‌نظیر در نهضت جهانی اسپرانتو در سمرقند ۲۷۵۰ ساله

آناتولی یونس‌اف (سمرقند، ازبکستان)
برگردان: سیمین عمرانی

تاریخ تأسیس

در حقیقت همه‌چیز از سال ۱۹۷۷ و از زبان بین‌المللی اسپرانتو و راه یافتن آن به باشگاه بین‌المللی دوستی "اسپرانتو" در سمرقند آغاز شد، که بعداً یکی از فعال‌ترین باشگاه‌ها در سطح کشور گردید.

مکاتبه بین‌المللی را با این زبان شروع کردیم، بلافاصله دوستان بسیاری در کشورهای مختلف پیداکردیم. از چیزهایی که دوستان اسپرانتیست برایمان ارسال کردند، اقدام به برپایی نمایش‌گاه‌هایی، در چرخه‌ی نمایش‌گاه‌های بین‌المللی "صلح ـ امیدِ سیاره زمین" نمودیم که در سمرقند و تاشکند و چند شهر دیگر در روسیه با موفقیت به معرض نمایش گذاشته شد. آن‌چه که برای ما فرستاده بودند شامل آگهی‌های تبلیغاتی، پوسترهای نقاشی، کارت پستال، اسناد و غیره بود. ضمناً مجموعه مشترکی شامل کانون اسپرانتو سمرقند و موزه بین‌المللی صلح و همبستگی ، که اسپرانتودانان سمرقندی در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۶ به مناسبت سال جهانی صلح افتتاح کرده بودند، شکل و انسجام یافت. موزه در ساختمان اداری پارک مرکزی فرهنگ و آسایش در سمرقند واقع است (خیابان Mustaqillik، شماره ۵۶).

سال ۱۹۸۹ بنا به تصمیم وزارت فرهنگ ازبکستان عنوان افتخاری "موزه ملی" به آن اضافه شد. کلمات نغز علیشیر نوایی (Aliŝer Navoi) شاعر برجسته و انسان‌دوست ازبکی بر سر در آن به چشم می‌خورد.

دریابید، آدم‌های زمین، عداوت ـ نفرت[آور] است. پس همیشه با دوستی، بی‌نزاع و برادرانه، زندگی‌کنید

اهداف

موزه بین‌المللی صلح و همبستگی یک ارگان خصوصی و غیرانتفاعی است که بر مبنای ارزش‌های انسانی و جهانی و با اهداف زیر سازمان یافته‌است:

- پابرجایی و استقرار صلح، تفاهم و دوستی ملی به کمک دیپلماسی مدون، هنر و آفرینش هنری.
- ایجاد آگاهی و درک عمیق در برتری حیات کره زمین. متحول ساختن احساس مسؤلیت شخصی در حل آن دسته از مشکلات جهانی که به آینده جهان و تداوم زندگی نسل‌های آینده بستگی دارد.
- به نمایش‌گذاردن فرهنگ متنوع بشری، آرزوها و رویاهای دنیایی برتر و ضرورت همبستگی جهانی

موزه علاوه بر حفظ موجودیت خویش که نتیجه‌ی یک دیپلماسی مدون است، در نوع خود به عنوان یک مرکز اطلاع ــ ارتباطی آشتی‌ساز بین‌المللی، سعی دارد برنامه‌های متنوع تربیتی، پروژه های بین‌المللی و نمایش‌گاه‌های هنری را تحقق بخشد تا جایی‌که بتواند صاحب نمایش‌گاهی دائمی و پایدار باشد، دارد.

گردآوری

بنیاد این موزه و آن‌چه که در آن است در اصل از طریق مکاتبه با دوستان اسپرانتیست بوده و در عمل منعکس‌کننده تمامی مسائل بشری، و دریافت‌کننده‌ی عنوان استاندارد "نظام و مقیاس جهانی" است. موزه پیش از هر چیز به مشکلات تداوم زندگی، دوری از جنگ و خلع سلاح، حقوق بشر، سیر تکامل، حفظ محیط زیست، شیوه‌های زندگی سالم و غیره پرداخته‌است. مجموعه آثار گردآوری شده که بیش از ۱۰۰ کشور از تمام قاره‌ها به موزه ارسال کرده‌اند به بیش از ۲۰۰۰۰ قلم می‌رسد و شامل پوستر، برگه‌ها و آگهی‌های تبلیغاتی دیواری، نشریات، مدال و نشان، آثار طراحی و نقاشی، فرش، پرچم، عکس، اسناد، کتاب، تمبر، اسلاید، لوح فشرده (CD)، نوار موسیقی، اتیکت‌های برچسب‌دار، بلوزهای تی‌شرت، بخاری‌های خورشیدی، و بسیاری چیزهای دیگر می‌باشد. برای مثال، دوستان ژاپنی تکه‌ای از سفال شیروانی متعلق به یکی از بناهای شهر ناکازاکی را که بعد از انفجار بمب اتمی ذوب و تخریب شد و بعداً این تکه را در فاصله یک کیلومتری از مرکز انفجار یافتند، به موزه اهدا کردند. کپسول ها و کلاهک‌های انفجاری را با همان حال و هوای زمان درگیری های استالینگراد، اردوگاه اسرای جنگی آشویتس و پارک صلح در هیروشیما، در این‌جا می‌توانیم ببینیم. نمونه‌هایی از دیوار تخریب شده برلین که سمبل سقوط‌کرده‌ای از رویارویی میان شرق و غرب است، از آلمان آمده و به موزه اهدا گردید. سازمان دفاع امریکا ـ پنتاگون ـ دو قسمت از پرشینگ ۲ موشک هسته‌ای میان‌برد امریکایی را که طبق قرارداد میان امریکا و شوروی سابق قطعات این موشک ها از هم جدا شده بود، به موزه به رسم هدیه انتقال داد. بقایای موشک‌های هسته‌ای اس‌اس ـ۲۰ شوروی از جانب یکی از طرف‌حساب‌های پاکسازی شده به این‌جا رسید. در همین قسمت از موزه می‌توان هدیه‌ی راینهارد فورر فضانورد آلمانی را مشاهده کرد. ارمغانی از پرواز به دور کره زمین در کشتی فضائی چلنجر ۱۱۲ که توسط وی انجام‌گرفت. زیبایی و عشق به زندگی در تابلوی اصلِ نقاش فرانسوی دنیس لریکس بسیار دل‌نواز است و این احساس زمانی دست می‌دهد که متوجه می‌شوید این تابلو با برسی در دهان توسط زنی که از بدو تولد فاقد دست و پا بوده کشیده شده‌است. شبیه این احساس را عیناً در تابلو "آب آرام" لب نقاش امریکایی سیندی برن هارت می‌یابید.

در نمایش‌گاه آثار شگفت‌آور بسیاری را مشاهده می‌کنید. آثاری که با رویاها، روشنایی رنگ‌ها و استعداد طرح‌های کودکانه‌ای که با ژرف‌اندیشیهای پر از صمیمیت و بی‌واسطه کودکان درباره‌ی خود و ادراک خود از جهان، دنیای فعلی و آینده، شما را متعجب می سازد. قسمتی از آجر قرمز رنگی که در اواسط قرن ۱۹ میلادی در ساختمان‌سازی به‌کار می‌رفته، متعلق به محل اجلاسیه مؤسسه ی اسمیت سون در واشنگتن است (و حالا بزرگ‌ترین موزه‌ی دنیاست!)، همکاران امریکایی ما آن را اهدا کردند. از شهر چینی Xi'an (که در زمان خود نقطه‌ی آغازین جاده بزرگ ابریشم محسوب می شد) فرشی ۷ متری و زیبا به موزه آمد. این عناوین بر روی آن به چشم می‌خورد، *"ما صلح می‌خواهیم"*، *"ما به صلح عشق می ورزیم"*. این فرش توسط دانش‌آموزان دوره متوسطه آن زمان بافته شده است و حدود ۲۰۰۰ تکه کبوتر صلح پارچه‌ای در آن به‌کار رفته‌است. کودکان کشور دوردست نیوزلند برای موزه آثار منتخب خود را شامل اثر هنری پارچه‌ای ۲۳ متری که درباره‌ی صلح است به موزه تقدیم کردند. در میان مجموعه به نمایش گذاشته شده اسنادی بی نظیر، کتبی نایاب و آگهی و پوسترهای دیواری و غیره نیز مشهود است.

تمامی این نمایش‌گاه اولویتی را حائز اهمیت می‌شمارد که آن را انسان‌ها در همه‌ی دنیا به ارزش‌های انسانی و وظایفی که در زندگی ضرورت دارد، تفویض ـ اعطا می‌کنند و باید در روابط بین المللی شناخته شده باشد. در واقع ما خودمان از این‌که ایده‌ی تأسیس این موزه چقدر سریع و گسترده مورد قبول و حمایت تمام دنیا قرارگرفت، شگفت‌زده‌ایم. فکر می‌کنم، که این موضوع نشان‌دهنده‌ی آن است، که هر انسانی، صرف‌نظر از محل زندگی خود، بیش از هر چیز به مسائلی نظیر صلح، حقوق بشر، و حفظ حیات بر روی این کره ی خاکی توجه خود را معطوف می‌دارد.

موزه با بسیاری از مجامع و سازمان‌های ملی و بین‌المللی (اعم از خصوصی یا دولتی) و با هزاران انسان خوش نیّت در تمامی قاره ها ارتباط گسترده‌ای دارد. سازمان‌هایی مانند سازمان ملل متحد (UN)، اتحادیه اروپا، سازمان فرهنگی سازمان ملل (UNESKO)، سازمان آتلانتیک شمالی (NATO)، باشگاه بین‌المللی PEN، سازمان صلح نوبل نروژ، شورای جهانی مسیحیان، بانک جهانی، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، و خیلی‌های دیگر. موزه عضو دبیرخانه صلح در ژنو و شبکه بین‌المللی موزه‌های صلح است. مجموعه‌ای از گلچین های ویژه موزه‌ی ما در قبرس، فرانسه، هلند، روسیه، امریکا، ژاپن، بلژیک و کشورهای دیگر به نمایش گذاشته شد. جالب توجه این‌که، مجله‌ی Icom News که در پاریس به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و اسپانیایی چاپ و در ۱۴۸ کشور پخش و توزیع می‌گردد، اولین شماره سال ۲۰۰۰ خود را با مقاله‌ای درباره‌ی "موزه بین المللی صلح و همبستگی" در سمرقند آغاز می‌کند. هر بازدیدکننده از موزه صمیمیت و جهانی‌بودن سازمان‌دهندگان این‌جا را احساس می‌کند درست مثل همان احساسی که اهداکنندگان این مجموعه داشتند. ما نیز بلافاصله این حس را دریافت می‌کنیم، که صلح و محیط سالم بیش ترین چیزی است که انسان‌ها می‌خواهند و به دنبال آن هستند و آماده‌اند تا با همکاری یک‌دیگر روابط بین‌المللی را انسانی نموده و برای حفظ تنها منزل‌گاه مشترک‌مان یعنی کره زمین تلاش کنند.

در طی این سال‌ها کسانی‌که برای موزه کار و فعالیت‌کرده‌اند به زمینه‌های‌کاری فرم داده و ما نیز در همین زمینه‌ها حرکت می‌کنیم و آن‌ها را پروژه‌های پایدار می‌نامیم.

پروژه‌های اصلی و بین‌المللی موزه

۱- "دست‌خط صلح" کارکنان موزه مجموعه‌ی بی‌همتایی از عکس‌ها، پیام‌های شخصی، رویاها و آرزوها و آثار خطی بزرگان به منظور ارائه در راستای ساختن دنیایی برتر بر روی سیاه زمین، گردآوری کرده‌اند.

تاکنون بیش از ۱۰۰۰ مورد از بازتاب نظریات و محصولات موزه‌ای از جانب خبرگان عصر حاضر شامل رؤسای دولتی و حکومتی، سازمان‌های راهنمای بین‌المللی، نویسندگان ، شاعران، دانش‌مندان، موسیقی‌دانان، فضانوردان بزرگ، ستارگان سینما، تآتر، ورزش و برندگان جایزه صلح نوبل در موزه جمع‌آوری شده است. بنا به درخواست بنیاد مگنتا Magenta در آمستردام، بخشی از این مجموعه بی‌بدیل، در ماه می و ژوئن ۱۹۹۶ در کشتی فرهنگی ویژه‌ای به معرض نمایش گذاشته‌شد و ۲۵ نفر از شهروندان هلندی از آن بازدیدکردند. و برگرفته از کلمات نماینده مگنتا، این مجموعه "اثری خیال انگیز" تألیف‌کرد.

در آینده مد نظر داریم گالری ـ کتاب‌خانه ویژه ای با عنوان "دست‌خط صلح" افتتاح کنیم، که شامل کتاب های خطی، آثار موسیقی ثبت شده، موضوعات هنری، اسناد بایگانی و غیره خواهد بود و از طرف آژانس‌های سیاسی، علمی، فرهنگی، هنری معروف دنیا برای ما فرستاده شده است.

۲- "کودکان کشور X: به دنیا نگاه می‌کنند" هدف از این طرح آشنا سازی هموطنان‌مان با کشورها، مردم و فرهنگ های گوناگون از نگاه کودکان این دولت‌هاست. در طی سال‌های اخیر موزه، نمایش‌گاه‌های هنری ویژه آثار کودکان از کشورهای فرانسه، کره جنوبی، استرالیا، مصر، تایوان، زلاند نو، فیلیپین، ایران، آلبانی، تبت، ژاپن، افریقای جنوبی، روسیه، مالزی و ... برگزار کرده است. در آینده‌ای نزدیک مصمم هستیم در این زمینه گالری دائمی برای آثار کودکان جهان راه‌اندازی کنیم.

۳- جشنواره کودکان با موضوع "صلح و خلع سلاح" در پارک مرکزی شهر و در قصر هنری ـ ملی کودکان تاکنون ۶ جشنواره برگزار کرده‌ایم. بر حسب عادت این جشنواره‌ها در هفته حقوق بشر به قصد درشت نمایی موضوع خلع سلاح برگزار شد و پیام آن چنین بود: "جنگ بازی نیست، پس چرا جنگ‌بازی‌کنیم؟"، "صلح از ما آغاز می شود". بدین روش ما از کودکان دعوت می‌کنیم تا اسباب بازی‌های جنگی خود را معاوضه‌کنند. بچه‌ها اسلحه های اتوماتیک، هفت تیر، تفنگ، تانک، تیرکمان‌های لاستیکی و غیره خود را به‌خاطر صلح و آشتی پس می‌دهند، قراردادی بین‌المللی که درباره خلع سلاح کودکان است امضا می‌کنند و اسباب بازی های آموزشی و سبک خود را با یک‌دیگر به دلخواه مبادله می کنند، چیزهایی مانند حیوانات نرم، ابزار و وسایل ساختمان سازی، کتاب، مداد رنگی، مداد، توپ و مشابه این‌ها. بچه‌هایی هم که اسباب بازی جنگی ندارند با خود شعر، کاردستی و نقاشی‌هایی را که درباره ی صلح کشیده وساخته‌اند به همراه می‌آورند. هر شرکت‌کننده ممتاز موفق به دریافت گواهینامه صلح و خلع سلاح می گردد. به جز معاوضه‌ی اسباب بازی، در چهارچوب این جشنواره برنامه های دیگری نظیر موسیقی، مسابقه، نمایش‌گاه، بازی با لاتاری صلح، سرویس دهی در زمینه معرفی دوستان مکاتبه‌ای برگزار می شود. موفقیت این جشنواره‌ها مستلزم سازمان‌دهی مداوم است. قبولاندن کلیشه‌ی "به‌درد نخور" در مورد اسباب بازی‌های جنگی برای هم کودکان و هم بزرگ‌سالان مشکل است ما حتی معتقدیم که این

گونه اسباب بازی‌ها ذهن و شعور کودکان و جوانان را پرخاش گر و ستیزه‌جو بار می‌آورد، به همین دلیل هدف اصلی جشنواره خلع سلاح و صلح، تلقین این احساس در کودکان و جوانان از بدو زندگی آنان است تا افق دید آن‌ها برای زندگی و طبیعت بر مبنای ادامه حیات در صلح و با ارتباطی مثبت و با ارزش نسبت به یک‌دیگر شکل گیرد. آن‌گاه در بزرگسالی چنین طرز تفکری را به خود به همراه برده و به این ترتیب هرگز نخواهند توانست که دنیا را تخریب‌کنند.

٤- "زیبایی، جهان را نجات خواهد داد" ما در ازبکستان نمایش‌گاه‌هایی از آثار نقاشان خارجی و هنرمندان سمرقندی که در خارج زندگی می‌کنند سازمان‌دهی می‌کنیم. در آن‌ها آثاری به معرض نمایش‌گذاشته می‌شود که نشان دهنده شکوه طبیعت، زیبایی دوستی و عشق، زیبایی آفرینش و آشتی میان ملت‌هاست. بخشی از این آثار هنری در موزه دائمی نمایش‌گاه قرار دارند. نمایش‌گاه‌های خصوصی از آثار هنرمندان فرانسوی، انگلیسی، و آلمانی نیز برگزارکردیم، اما از قرار معلوم روشن‌ترین جلوه را پروژه برگزاری کنفرانس بین‌المللی هنرمندان (در سمرقند) با عنوان " زیبایی جهان را نجات خواهد داد" و نمایش‌گاه " هنر و زیبایی" که با همکاری انجمن هنرمندان صلح در دهمین سالگرد موزه ما صورت گرفت به خود اختصاص داد. تأسیس گالری هنری بین‌المللی " زیبایی نجات بخش جهان" در سمرقند از اهداف دراز مدت است.

٥- دنیا از نگاه کودکان معلول این پروژه قصد دارد نمایش‌گاهی از آثار هنری کودکانی برگزارکندکه دارای محدودیت فیزیکی، اختلال ذهنی، قربانی بیماری‌ها، قدرت طلبی‌ها، جنایات، جنگ و حوادث غیرمترقبه طبیعی وغیره هستند . نه فقط در سمرقند بلکه در سایر شهرهای ازبکستان نیز قصد داریم که توانایی ها، تخیلات و آرزوهای این‌گونه‌کودکان را به معرض نمایش بگذاریم و البته نیازها و باورها و دیدگاه نوجوانان از فراسوی آثارشان نیز در این پروژه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

٦- "دنیای لبخندها" مجموعه‌ای را از سراسر جهان در این زمینه تدارک می‌بینیم و از شما نیز دعوت می‌کنیم که با ما لبخند بزنید. به خود، به اقوام‌تان، به دوستان، همکاران، همسایگان، حیوانات خانگی و همه‌ی موجودات زنده روی کره زمین تبسم‌کنید و لبخند بزنید. این طرح می‌تواند به هر گونه و نوع و شکلی باشد، به انتخاب شماست (عکس، نقاشی، طراحی، گراور، کاریکاتور، گرافیک رایانه‌ای، شعر، لطیفه و غیره). محدودیت سنی وجود ندارد و همگانی است. پس از همین امروز، نزدیک‌ترین لحظه لبخند را آغازکنید، از همین الآن.

٧- باشگاه بین‌المللی دوستی "اسپرانتو" این باشگاه در کنار موزه برای عمومیت دادن، آموزش و استفاده‌ی مفید از زبان اسپرانتو که عملاً وسیله‌ای بی‌طرف در روابط بین‌المللی است فعالیت می‌کند و به‌عنوان ابزاری مهم در امر تربیت و آموزش صلح جویی به کار می‌آید. همکاران موزه اولین خودآموز اسپرانتو را به زبان ازبکی تألیف و منتشرکردند. کلوب اسپرانتو خدمات دوست‌یابی مکاتبه‌ای را برای کودکان و بزرگسالان از سراسر جهان سرویس‌دهی می‌کند. این امر بیش از هر وسیله دیگری به تفاهم بین‌المللی، دوستی و صلح کمک می‌کند. بدین منظور طرحی برای انتشار مجله‌ی بین‌المللی دوستان مکاتبه‌ای در دست می‌باشد.

٨- جاده بزرگ ابریشم موزه کوشش می‌کند تا در حد امکانات خود از سیاست مردمی جهت زنده ساختن سنت‌های طرح "جاده بزرگ ابریشم"، به تکامل تبادل فرهنگی، توریسم بین‌المللی پرداخته و اتحادیه‌های معاملات تجاری و همکاری‌های داخلی و جهانی بین واحدهای بزرگ اقتصادی و متخصصان گوناگون در زمینه های مختلف دایر نماید.

۹- سمرقند در همه‌ی قاره‌ها شهر زادگاه ما بخشی از میراث جهانی سازمان یونسکو است. ما هرگونه وسیله و ابزار و اطلاعات به هر شکل اعم از نامه، سفرنامه، مقاله‌های مطبوعاتی، کتاب، بروشور، شعر، ترانه، عکس، طاحی و نقاشی، اسناد و غیره که درباره ی ازبکستان و سمرقند باشد جمع‌آوری می‌کنیم. در حقیقت هر چیزی که باشد مهم نیست، عکس خیابان‌ها، فروش‌گاه، مغازه‌ها، رستوران، هتل، مجامع عمومی، شرکت‌ها یا چیزهای دیگر همه و همه مورد درخواست ما است. در ضمن از میان موارد ارسالی بهترین ها را در مطبوعات کشور منعکس ساخته و نشان خواهیم داد.

دورنمای رشد و تکامل موزه

در طی سال‌های گذشته موزه توانایی‌های حیات خود را به عنوان یک موزه‌ی غیرمتداول از نوع جدید امتحان‌کرد و این در حالی است که همانندی در کشورهای کمونیستی ـ سوسیالیستی و سرزمین‌های حوزه‌ی دریای بالتیک ندارد. با این وصف ضرورت دارد رسماً بپذیریم که چون موزه هنوز فاقد پایگاه تکنیکی و محتوایی مربوط به خود است، نمی‌تواند کاملاً از امکانات بالقوه‌ی خود استفاده کند. تمام طرح‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد نیاز به استفاده از هر گونه امکانات و بررسی همه جانبه دارد. موزه باید بتواند پرکار باشد و برای بخش‌های مختلف گروه کاری خاص خود را داشته باشد. مکانی با سالن‌های گوناگون برای نمایش‌گاه دائمی و موقتی، گالری‌هایی مثل گالری "دستخط صلح" یا "زیبایی جهان را نجات خواهد داد" و غیره که در بالا به آن‌ها اشاره شد، اتاق کوچکی برای اسباب بازی بچه‌ها، سالن کنفرانس برای برگزاری معارفه ها، سخن‌رانی‌ها، سمینارها و جلسات، بخشی برای سینما، تآتر، کتابخانه، آرشیو. کامپیوتر و تجهیزات بسیار دیگری که ارتباط ما را با دنیایی که در پیش روی خود داریم برقرار سازند. این‌جا بر روی زمین نقشه جغرافیایی مونتاژ شده‌ی بزرگی قرار دارد، در اطراف گل‌ها و گیاهان زینتی از سراسر جهان یافت می‌شود، موسیقی دلنشینی آرام به‌گوش می‌رسد، انگار که خود کره زمین با ما صحبت می‌کند.

اما بدیهی است که همه چیز برگرفته از گردونه‌ی رویاهاست. هرچند که گفته‌اند همه چیز ابتدا از خیال و رویا آغاز می‌شود و چه کسی می‌داند که زمانی به تحقق خواهد پیوست.

تمام فعالیت‌های موزه اکثراً بر اساس کار داوطلبانه افراد فعال‌اش و کمک دوستانی که از سراسر دنیا لطف خود را نثار می کنند پایه‌ریزی می‌شود و حق دارند که آنان را به عنوان سهام‌داران مجاز موزه به حساب آوریم. حضور و کمک شما و دوستان‌تان را به موزه بین‌المللی صلح و همبستگی مغتنم می‌شماریم.★



برگزاری برنامه‌های پاکسازی طبیعت یکی از فعالیت‌های موزه است.

کاوشی در

تاریخ اسپرانتوی ایران(۱۱)

علیرضا دولتشاهی

جنبش زبان جهانی اسپرانتو، در جنوب ایران نیز هوادارانی داشت. در این نوبت به بازخوانی مقاله‌ای خواهیم پرداخت که نویسنده‌ی آن از اهالی شهر مسجد سلیمان است. پیشتر گفته بودیم که آذربایجان یکی از راه‌های ورود تجدد به ایران محسوب می‌گردد. خوزستان نیز به نوعی دیگر یکی از ورودگاه‌های تجدد به ایران به شمار می‌آید. حضور انگلیسی‌ها، وجود شرکت نفت ... و از سوی دیگر راه دریایی به هند، زیرا می‌دانیم که هند نیز هم‌چون عثمانی کانونی برای ابراز باورهای تجددگرایی در عصر قاجار بوده است. انتشار جمل‌المتین خود شاهدی است برای گفته هر چند در فاصله انتشار خبر برپایی نخستین باهماد اسپرانتو در تهران و مقاله حاضر، می‌توان مقالاتی درباره‌ی اسپرانتو در مطبوعات فارسی زبان یافت، به ویژه از بهمن شیدانی و نمسه‌چی، اما مقاله حاضر — با اصلاحاتی در واژه‌ها — امروزه نیز خواندنی است.

لسان عمومی اسپرانتو[۱]، مقاله‌ای که این بار به بازخوانی آن می‌پردازیم در سال ۱۳۱۰ خورشیدی انتشار یافته است. این مقاله از ۳ بخش سامان یافته: مقدمه، بدنه اصلی و موخره. دو بخش مقدمه و موخره نوشته‌ی پدیدآورنده‌ی مقاله است، ولی بخش میانه یا بدنه‌ی اصلی آن، ترجمه‌ی مقاله‌ای است که یازده سال پیشتر در نشریه‌ی عرب زبان الهلال نشر یافته بود. در بخش پایانی مولف به انتشارات اسپرانتو در ایران نیز اشاره‌ای مختصر داشته است.

پدیدآورنده‌ی مقاله‌ی حاضر اشراق خاوری نام دارد، اما وی چه کسی است؟ آیا این نام واقعی او بوده است؟ پاسخ به این پرسش‌ها و بازشناسی وی مجالی دیگر می‌طلبد.

لسان عمومی اسپرانتو

هر عصریرا مقتضائی و هر دوره‌ای را ضروریات مخصوصه‌ایست که به وسیله نابغین آسمانی و متفکرین نامی که در ردیف اول جامعه قرار دارند بسایر افراد و عامه مردم گوشزد شده و لزوم آن خاطر نشان عموم می‌گردد مقتضیات هر قرن و عصر چون از لوازم ضروریه است به هر نحو شده بالاخره صورت خارجی به خود می‌گیرد و مجری می‌شود اگر چه جمعی بمخالفتش قیام کنند و به ممانعتش اقدام نمایند ...

فلسفه تجدید شرایع سماویه و نسخ احکام فرعیه هر شریعت سابقه بر اثر ظهور شریعت لاحقه... و همچنین تغییر و تبدیل قوانین موضوعه دولتی روی همین اساس و بر زبر همین تغییر پای بست قرار گرفته است و تغییر مقتضیات قرون و ادوار بواسطه ترقی عقول و افکار و تطور اوضاع مستلزم تغییر قوانین سماوی و بشری می‌گردد.

معاندین و جهلا قوم بواسطه تعصب و شدت نفوذیکه اوهام تقلیدیه در آن‌ها دارد هر چند می‌خواهند در قبال مقتضیات عصریه مقاومت کرده از جریان آن جلوگیری کنند بالاخره در مقبال اقتضای زمان از پا در آمده ناچار در قبال آن مقتضیات تسلیم و خاضع خواهند شد. «سنته الله التی قدخلت من قبل ولن تجد لسنته الله تحویلا» «قرآن مجید»

عالم امروزی بدیهیست که غیر از دنیای سابق است، ظهور مکنونات طبیعیه و بروز ودایع مستوره در بطون خلقت که در تحت قانون تقدم و ارتقا وقوع یافته مقتضیات قرن اخیر و زمان ما را نسبت بقرون ماضیه کامل داده و ضروریات مخصوصی را برای این عصر ایجاب می‌کند.

وجود رابطه کامل و حصول اتحاد شرق و غرب و الغای تعصبات مختلفه و توحید عالم انسانی در این دوره از مقتضیات حتمیۀالاجرا و از لوازم ضروریه امروزی بشمار است.

افکار دانشمندان و عقول سلمیه نابهین این معنی را به خوبی حس کرده و به مسائلی که حصول مقتضای عصر را تسریع می‌کند پی برده و به عالم بشری گوشزد نموده‌اند.

از جمله اختراع و ایجاد یک لسان و لغت عمومی است که تمام مردم دنیا آن را تحصیل کرده و برای تحکیم روابط بکار برند.

راجع به این قسمت در مجله الهلال مقاله نسبتا جامعی به قلم یکی از فضلا انتشار یافته بود که بواسطه تناسب مقام ترجمه آن را ذیلا می‌نگاریم:

«لغت بین‌المللی»

«که عموم مردم با وجود اختلاف لغات بتوانند بواسطه آن به مقاصد یکدیگر مطلع شوند»

بشر هر روز شدت احتیاج خود را به یک زبان عمومی و لغت بین المللی بیش از پیش احساس می‌کند. زیرا وجود روابط مختلفه که ما بین امم و طوائف مشاهده می‌شود قضیه مزبوره را در نظرها با اهمیت کامله جلوه‌گر ساخته و می‌سازد...

اهمیت این مسئله برای اشخاص منورالفکر عصر حاضر مخفی نمانده و از این رو همت گماشتند که لغتی عمومی و حتی‌الامکان آسان و ساده ایجاد نمایند تا به این وسیله بشر با هم متفق شده و آن لغت را هم بعلاوه زبان مادری خود از کوچکی بیاموزند و در هنگام احتیاج مقام تفاهم با عواطف مختلفه و ملل منظوره بکار برند.

گویند اول کسی که اذهان فلاسفه و متفکرین را به این موضوع مهم متوجه ساخت فیلسوف مشهور فرانسه «دیکارت» بود بدیهیست استنباط لغت و ایجاد زبانی با این شکل و برای این مقصود مهم کار آسانی نیست. وضع لغت با قواعد ترکیب الفاظ و سایر فروعات امری بی‌نهایت صعب است و مردم را به تحصیل و قبول و ترویج آن وادار کردن از همه سخت‌تر.

از این جهات همتی که در این طریقه مبذول و مصروف می‌شد

۱: خاوری، اشراق. لسان عمومی اسپرانتو. ارمغان، س۱۲، ش۵، تیر ماه ۱۳۱۰(ژوئیه ـ اوت ۱۹۳۱ صص ۳۲۹ تا ۳۳۸)

اسیر خیبت شده و به مقصود نائل نمی‌شدند چندین لغت مختلف بتوسط اشخاص متعدد که از ده لغت متجاوز است اختراع و ایجاد شد، از آن میانه فقط یکی که حاوی شرایط و شامل سهولت و سادگی بود طرف توجه واقع گردید و آن لسان عمومی اسپرانتو ESPERANTO می‌باشد.

«شرایط زبان بین المللی»

قبل از شروع در شرح اسپرانتو شروطی را که به نظریه ما لغت بین المللی باد دارا باشد تذکر داده سپس بتفصیل اسپرانتو می‌پردازیم. شرایطی که به نظر نگارنده راجع به لغت بین المللی می‌رسد به قرار ذیل است:

۱- لغتی که می‌خواهد عمومی شود باید طوری باشد که عامه مردم معانی و مقاصد بسیطه دوران زنگانی خود را بدآن‌ها محتاجند بتوانند بوسیله آن لغت تادیه نمایند و نیز باید اصلاحات علمیه و فنیه و تجارتی و فلسفی را به اندازه کامل دارا باشد.

۲- لغت مزبور باید دارای الفاظ بسیطه و ترکیب سهلی باشد که به فهم و مدارک عموم نزدیک و فرا گرفتن آن هم آسان باشد.

۳- لغت عمومی باید غیر از لغات حیه منتشره باشد.

جهت لزوم شرط اول و ثانی واضح و آشکار و مستغنی از شرح علت و بسط سبب است، لزوم شرط سیم گمان می کنم محتاج به تفصیل باشد از این جهت می‌گوئیم هیچ کدام از لغات حیه امروزه نمی‌تواند مقام عمومیت را احراز کند و بین‌المللی شود زیرا موانع بسیار و عوائق بیشمار در این مورد ظاهر می‌گردد که مهمترین آن‌ها تعصبات جنسی و وطنی ملل و دول است.

بدیهیست هیچیک از ملل حیه مانند فرانسه و انگلیس مثلا راضی نخواهند شد که لغت رقیب آن‌ها عمومیت پیدا کند و بین‌المللی شود و هر یک با تمام قوا می‌کوشد که این مزیت را برای زبان و لغت خود احراز کند و رقبای خود را ازآن بی‌بهره سازد.

بعضی برای این مقصود لغت لاتینی را پیشنهاد کرده‌اند به این نظر که اگر لاتینی عمومیت پیدا کند این مانع مهم و تعصبات بیجا مرتفع خواهد شد، لکن لغت لاتینی را به ملاحظاتی چند نمی‌تواند از عهده انجام این مهم بر آیند که عمده آن صعوبت تعلم و سختی فراگرفتن آن است قطع نظر از آن که لاتینی از تادیه معانی عصر حاضر، قاصر و عاجز است و این مسئله بدیهیست...

پس باید برای این مقصود لغت تازه‌ای یافت، متفکرینی که در صدد عملی کردن این موضوع بر آمده‌اند نظر به بیانات سابقه از استعمال و انتخاب السنه موجوده خودداری کرده و همت گماشتند لغت تازه آسانی که حاوی شرایط لازمه باشد وضع نمایند برای وصول به این مقصود دو نظریه می‌توانند اتخاذ کنند:

۱- مقاطع متنوعه اختراع کنند و الفاظ را از آن مقاطع ترکیب نمایند و این ترکیب را مطابق قاعدی که بعد مقرر خواهند کردقرار دهند.

۲- اصول و ریشه‌های الفاظ مختلفه را از لغات موجوده حیه اتخاذ کرده به این معنی که ریشه‌ها و اصولی که در بین لغات مزبوره عمومیت دارند انتخاب نمایند، برای طرز و شرح طریقه اول مثالی بیان کنیم.

از جمله اشخاصی که مطابق طریقه اولی لغتی وضع کرد یک نفر فرانسوی موسوم به ژان سودر بود مشارالیه یکدسته مقاطع تعیین کرده و آن‌ها را اساس تالیف و ترکیب کلمات قرار داد مقاطع مزبوره علامات نوت‌های موسیقی بودند از قبیل «دو، ری، می، فا، سل، لا، سی، دو» مخترع مزبور این گونه قرار داد که کلمه «دو ری می» یعنی روز و کلمه «دو ری سی» یعنی هفته و «دو می سل» یعنی خدا و عکس این کلمه یعنی «سل می دو» به معنی شیطان باشد و برهمین قیاس وضع سایر لغات نمود لکن به تجربه و استقرا ثابت شده که لغات مرکبه از مقاطع مخترعه از عهده ایفای مطلوب نمی‌تواند برآید.

لغت بین‌المللی باید اصول و ریشه‌های آن از لغات حیه معروفه اقتباس شود و در تحت قواعد مخصوصه قرار گیرد.

«اسپرانتو»

از آغاز سال ۱۸۸۰ میلادی تا ۱۹۰۷ متجاوز از بیست لغت در عالم اختراع گردید که عمده آن ها از لغات حیه ماخذ شده بود مشهورترین لغات مزبوره و ساده‌ترین آنها از هر حیث به اتفاق عموم لغت اسپرانتو است. لغت مزبور را دکتر زامنهوف که از اهالی بولنداست وضع نمود، اولین کتابی که به لغت مزبور دکتر مذکور نوشت به اسم دکتر اسپرانتو یعنی دکتر امیدوار انتشار یافت، از این جهت لغت مزبور را اسپرانتو نامیدند. اسپرانتو طرفداران و ناشرین بسیار دارد که مال‌های زیاد و مصارف هنگفت در راه نشر وترویج این لغت به واسطه مجلات و جراید و انعقاد مجامع مهمه و جز این‌ها از سایر وسائل خرج و صرف می‌نمایند از طرفداران مهم این زبان بسیاری از مذاهب و ملل قدیم و جدید می‌باشند و چون لغت مزبور برای اجرای ایجاد لغت بین‌المللی و وحدت لسان بی‌مناسب و از هر جهت موافق است افراد هر ملت در ترویج آن نهایت سعی و کوشش را می‌نمایند و در جمیع بلاد و اقطار عده زیادی موجود است که همه در انتشار این لغت جدیت و کوشش می‌نمایند و از نقطه نظر دینی در ترویج آن سعی می‌کنند، امید است که به واسطه آن‌ها این مقصد مهم به زودی مجری گردد چون هر قضیه که از نقطه نظر دینی تعقیب شود مسلما انجام خواهد گرفت «ما در این‌جا به صحت یا بطلان مذاهب نظر نداریم» خود دکتر زامنهوف هم البته از خلوص نیتو خدمت به عالم بشریت به اختراع لسان مزبور قیام نمود، از سال ۱۹۰۵ مجامع مهمی هر سال در یکی از بلاد اروپ و امریک منعقد می‌شود و نمایندگان از اطراف عالم برای نشر اسپرانتو حضور می‌یابند.

موعد انعقاد مجمع عمومی بین‌المللی اسپرانتو قبل از جنگ در پاریس به سال ۱۹۱۴ بود، این مجمع به واسطه اشتعال نایره حرب و قتال منعقد نشد ولی اسامی ۳۶۰۰ نفر نماینده از طرف ۳۵ ملت و طایفه در دفتر ثبت شده بود.

اینک مختصری از قواعد و اصول این لغت را ذیلا می‌نگاریم:

الفاظ اسپرانتو ـ الفاظ این لغت قریب به اصول الفاظ شایعه در منتشره دنیاست بیشتر از الفاظ اسپرانتو از ریشه لاتینی گرفته شده و برخی از آن از ژرمنی یا یونانی اتخاذ گردیده در عده الفاظ جنبه تقلیل رعایت شده به طوری که اصول لفظیه از چند صد ریشه تجاوز نمی‌کند باوجود قلت اصول می‌توان از مقاصد و معانی تعبیر نمود سر این مسئله با قلت الفاظ آن است که در لغت مزبور علامات و ادواتی قرار یافته که چون آن‌ها را به اول یا آخر کلمه اضافه کنند معنی تغییر می‌کند، مثلا علامت MAL اگر در اول کلمه درآید ضد معنی ریشه را می‌فهماند[granda] RANDA۹ یعنی بزرگ و کلمه [Malgranda] MAL۹RANDA یعنی کوچک علامت[eto] ETD در آخر کلمه زیاد شده ریشه را تصغیر می کند KNABD یعنی پسر بچه کوچک، علامت [ego] E۹۰ ریشه را بزرگ می کند، علامت IDO بر زاده و بچه دلالت می کند،[ĉevalo] CEVALO یعنی اسب، [ĉevalido] CEVALIDO یعنی کره‌اسب و هم چنین.

تهجی در اسپرانتو به هیچ وجه حذف و ابدالی نیست، هر حرفی

یک تلفظ بیشتر ندارد و در کلمات حرفی که زیاد باشد و خوانده نشود وجود ندارد به جای حرفی که در لغات اروپایی از ترکیب الفاظ حاصل می‌شود مثل دو حرف CH که در فرانسه شین می‌شود و SH که شین انگلیسی است در اسپرانتو به واسطه گذرادن علامت کوچکی در حرف معینی از حرف مزبور تعبیر می‌کنند و هم‌چنین به جای حروفی که در لغات سائره تلفظ آن‌ها بر حسب وقوع قبل از U.A.O یا C.I و غیره تغییر می‌کند. در اسپرانتو الفاظی مستقل وضع شده است. مخترع اسپرانتو برای اینگونه تلفظات علامتی کوچک به شکل هشت عربی روی حرف قرار داده علامت مزبور تلفظ حرف را تغییر می‌دهد، مثلا حرف G بدون علامت گاف فارسی تلفظ می‌شود و با علامت مزبور G جیم تلفظ می‌شود تلفظ می‌شود. حرف H بعلامت ه و با علامت H خ تلفظ می‌شود برای نمایش حرفی که تلفظ CH فرانسه SH انگلیسی را برساند لفظ S س را بکار برده و علامت مزبور را روی آن می‌گذارند S ش لفظ C که در سایر لغات گاهی کاف و گاهی ث تلفظ می‌شود و در اسپرانتو تس تلفظ شده و برای تلفظ کاف حرف K را بکار می‌برند قواعد اسپرانتو — در اسپرانتو حتی الامکان رعایت اختصار و تسهیل شره و در قواعدش استثنا و شاذو نادر نیست برای حرف تعریف لفظ LA استعمال می‌شود خواه معدف مذکر یا مونث مفرد یا جمع باشد مثل ال در لغت عربیه.

در اسپرانتو اسم همیشه با حرف O خاتمه می‌یابد و جمع بواسطه زیاد کردن G در آخر کلمه نمایش داده می‌شود مثال PATRO پدر، PATROJ پدرها، لفظ IN تاینث است PATRINO مادر، علامت صفت حرف A است در آخر کلمه جمع صفت نیز به زیاد کردن کلمه G است، صفت از اسم ساخته می‌شود به این طور که علامت اسم O را برداشته و علامت صفت A بدان اضافه نماید. -PATRA پدری، PATRINA مادری، جمع هر دو به اضافه لفظ G در آخر صورت می‌گیرد، علامت ظرف و قید E است در آخر کلمه -PATR پدرانه و بر همین قیاس.

در ژنو مجمع اسپرانتوی عمومی بین‌المللی موجود است که در سال ۱۹۰۸ تاسیس شده مجمع مزبور در عموم بلاد مهمه از جمیع ممالک نمایندگان دارد که به نشر و ترویج لغت مزبور مشغولند عدد نمایندگان در سال ۱۹۱۴ قریب ۱۲۶۰ نفر بود و به سبب جنگ عمومی به ۶۵۰ نفر تنزل نمود. کتب بسیاری به لغت اسپرانتو نوشته شده و تصانیف مشاهیر رجال مانند فرجیل، شکسپیر، راسن، مولیر، هوگو، ولتز، به این لغت ترجمه گردیده و در ۳۶ مملکت از عالم ۳۵ مجله به لسان اسپرانتو انتشار می‌یابد. (مقاله فاضل تمام شد)

این مقاله در یازده سال قبل در مجله الهلال راجع به لسان اسپرانتو منتشر شده و بدیهیست که این زبان تاکنون چه قدرها بر وسعت و انتشار خود افزوده است که لیدی زامنهوف دختر دکتر مخترع لسان با کمال جدیت در اقطار عالم مسافرت نموده و در مجامع مهمه بلاد متمدنه برای ترویج لسان مزبور نطق‌های مهیج ادا می‌نماید و اگر فرصتی شد در شماره‌های بعد برخی از نطق‌های او را که به اسپرانتو ادا کرده و در مجلات اسپرانتو درج شده ترجمه نموده منتشر خواهیم ساخت. مطبوعات ادبی و علمی این لسان تا سال ۱۹۲۳ میلادی بیشتر از ۵۰۰۰ جلد بوده و جرائد و مجلاتی که به این لغت منتشر می شود بر ۹۰ بالغ است. کتب ابتدائی که به زبان فارسی درباره این لغت تالیف شده اگر چه محدود است ولی به اندازه کفایت می‌باشد مانند (اسپرانتو در بیست درس) تالیف آقای بهمن شیدانی و (اسپرانتو در چهل درس) از نشریات مجمع اسپرانتیست تبریز، و کلید اسپرانتو و غیر اینها، در پنجاه سال قبل تقریبا، دولت ژاپن اسپرانتو را برای روابط خارجی قبول و به رسمیت شناخت. مسیو نیشیمو را رئیس مجمع تصوف ژاپن سبب این که دولت ژاپن اسپرانتو را برای روابط خارجی انتخاب کرد این طور معین می‌کند و می‌گوید جهت ترجیح این لسان مواد ذیل است:

۱- اسپرانتو لسانیست بی‌طرف و از این رو مورد اعتراض و وجهه رقابت سایر السنه و لغات واقع نخواهند شد.

۲- اسپرانتو آسانترین و ساده ترین لغات موجود در دنیاست.

ممالک متمدنه عموما لسان مزبور را به رسمیت شناخته و از این جهت در جمیع جهات و در میان ملل حیه راقیه انتشار یافته و مورد استعمال شده است.

۴- مخترع اسپرانتو چون با خلوص نیت و برای خدمت به عالم انسانی زحمت اختراع و مشقت ایجاد این لسان را کشیده از این جهت یک روح معنوی و جاذبه باطنی در این لسان موجود است که در سایر السنه نیست.

مجله ایرانشهر سال چهارم: امید است ایرانیان نیز در تعقیب این مقصد یعنی انتشار لغت اسپرانتو با ملل متمدنه عالم همراه شده به زودی وسیله جامعه اتحاد شرق و غرب را فراهم کنند.

مسجد سلیمان، اشراق خاوری

عضویت در سازمان جهانی اسپرانتو

کسانی که علاقه‌مند به عضویت در انجمن جهانی اسپرانتو هستند می‌توانند یکی از رده‌های عضویت زیر را انتخاب نموده و با پرداخت حق عضویت مربوط به رده‌ی خود با توجه به شرایط مندرج اقدام نمایند:

❑ **عضویت A(-T) [membro-abonanto kompleta]** **۳۲۴۰۰۰ ریال**

دریافت کارت عضویت+ کتاب سال (Jarlibro)+ ماهنامه Esperanto

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله‌های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

❑ **عضویت MA(-J) [membro-abonanto-jarlibro]** **۱۳۲۰۰۰ریال** ***دریافت کارت عضویت+ کتاب سال(Jarlibro)***

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند (بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

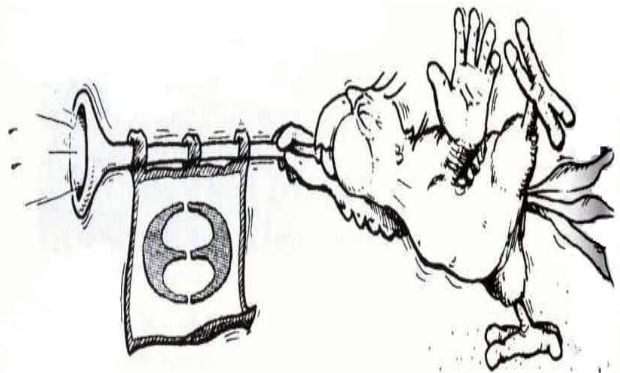
❑ **عضویت MG [membroabonanto-gvidlibro]** **۶۰۰۰۰ ریال**

کتابچه راهنمای جنبش اسپرانتو +دریافت کارت عضویت [قسمت نخست کتاب سال]

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله Kontakto را دریافت می‌کنند.

برای شرکت درکنگره‌ها، خرید کتاب (از خارج)، پرداخت حق عضویت به *UEA* و آبونمان نشریات و .... مبلغ مورد نظر را به **حساب بانک تجارت ۳۶۲۶۵۰۵۵۵۳ شعبه ۳۷۳ به‌نام حمزه شفیعی** واریز نموده و فیش آن را به صندوق پستی **۱۸۴-۱۷۷۶۵** تهران ارسال نمایید تا در اولین فرصت ممکن سفارشات شما انجام پذیرد.

اشتراک مجله



مشترکان مجله سهام‌داران آن هستند! برای حمایت از ادامه‌ی انتشار مطبوعات، نشریه‌های دلخواه‌تان را مشترک شوید!

اولین و تنها مجله‌ی اسپرانتو زبان در ایران و خاورمیانه!

حق اشتراک یک ساله (۴ شماره)
با پست معمولی ۲۸۰۰۰ ریال
با پست سفارشی ۴۰۰۰۰ ریال

شرایط اشتراک داخل کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲ـ حق اشتراک را به حساب جاری **۴۰۱۸۱۶۱۷** به نام فریبا نوری مجد، بانک رفاه کارگران، شعبه‌ی پاسداران، کد ۱۴۰(قابل پرداخت در شعب سراسر کشور) پرداخت کنید. ۳ـ اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۱۸۴ - ۱۷۷۶۵، مجله‌ی سبزاندیشان پست کنید.

شرایط اشتراک خارج از کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲- مبلغ اشتراک برای:
- اروپای غربی: ۲۰ یورو.
- اروپای شرقی+آسیا+آفریقا+ آمریکای جنوبی: ۱۵ یورو .
- آمریکای شمالی+ ژاپن+ کره‌ی جنوبی+ اقیانوسیه: ۲۵ یورو می‌باشد.

۳- حق اشتراک را به یکی از حساب‌های زیر به نام Universala Esperanto-Asocio واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.
MeesPierson, Postbus 749, 3000 AS Rotterdam (konto: 25.52.89.804);
ABN-Amro Bank, Postbus 949, 3000 DD Rotterdam (konto: 42.60.51.599).
و یا پست بانک در یکی از کشورهای زیر به نام Universala Esperanto-Asocio, Rotterdam واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.
Belgio: 000-1631831-97; ***Germanio*** *(Koeln)*: 3182 91 509 BLZ 370 100 50; ***Nederlando***: 37 89 64 ;
Svedio: 74374-0; ***Svislando*** *(Bulle)*: 12-2310-0.

۴- در صورت امکان از طریق پست الکترونیکی فرم اشتراک را برای ما ارسال کرده و ما را از پرداختِ حق اشتراک خود آگاه کنید.
فرم اشتراک در نشانی زیر قابل دسترسی می‌باشد
http://www.magiran.com/maginfo.asp?mgID=2899

شماره‌های گذشته در دفتر مجله موجود می‌باشد

فرم اشتراک مجله

نام: نام خانوادگی: سن: تحصیلات:
تاریخ شروع اشتراک: از شماره:
کدپستی: شهر: تلفن:
نشانی:
امضاء:

نمایه

از شماره یکم تا شماره ۱۰

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandiŝan

N-ro: 11 Jaro: 4 Printempo 2005 Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto

Irana Kino



Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO estas kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia kiu presiĝas en Irano E-e kaj perse.

IRANA ESPERANTISTO

Respondeca direktorino : *Fariba N. Maĝd*

Ĉefredaktoro : *M. Reza Torabi*



Kovrilo: Irana Kino

Persa kovrilo: William Auld, kandidato por Nobel-premio

Grafikaĵo: *Babak Torabi*

Eldonaj aferoj: *Reza Haĝihasanlu*

Eksterlanda abono: *Hamze Ŝafii*

•

Adresoj:

P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
(0098 21) 7437138
(0098 21) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Enhavo:

pağo

Persa parto :

Irana Kino kaj persa poezio

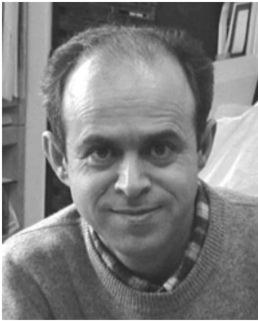
Karestimataj (ja: kar-estimataj, kaj ne: kares-timataj!) legantoj!

Irano, antikve nomita Persujo, famis/as je la lando de poezio kun gigantoj kiel Ferdoŭsio, Sadio, Hafezo, Moŭlana (Rumi), ... Plejeble tial aliajn artojn de Irano pli aŭ malpi regis/as poezio: ekzemple pentradon, kaliografion, ... kaj filmojn ĉiaspecajn – eĉ la dokumentajn! Probable por alikulturanoj tre strangas nun spekti dokumentan filmon, ekz-e pri arkitektuo aŭ botaniko, kies paroloj okulfrape (aŭ orelfrape!) poeziecas – kaj eĉ iam sekvas rimon, ritmon ktp.
Tio certe ne malbonas, se gxi ne tutkovras la aliajn aspektojn de la verko. Feliĉe en la nuntempa generacio de la iranaj artistoj utiligado de la riĉa poezio jam moderiĝis/as idealen. En nunaj kinfilmoj de Irano, la poezio tre bele kaj modere kunestas la kinartajn ecojn. Ĉinumere vi konatiĝas kun tre sukcesa reĝisoro el Irano: Bahman Farman-era. Ni intencas ĉiunumere prezenti prikinajn materialojn, sekve de la grandaj sukcesoj, kiujn renkontis la irana kino ankaŭ ekster la lando.
Bonan legadon – kaj spektadon!

Nun kriu!

Noktas, kriu damo! malvarma silento strila kio estas?
Voĉo estas voĉo, kiu restas, la kaŭzo fermi laringon kio estas?
Ĉiuj fenestroj viaj blindas, vi restas en via tombo
Kaj neniam komprenis lumradio, spegulo, luketo kio estas?
La flamo de sopirema himno el viaj okuloj bolas
Scias maldolĉa gorĝo via, la ploret-rompan guston kio estas?
Noktas, per via kant-fadeno, kudru la flagon ribelan
Alie resti kaj putri inter fadeno kaj kudrilo kio estas?
La tutan logikon de tiuj, kiuj al via sunsubiro ridas
Malkudris mi kaj ne komprenis malantaû ilia logiko, virino kio estas?
Freŝa kaj pluva aero disvolviĝas tra ĝardeno
En tiu ĉi vetero burĝona la kaûzo fermi la fenestron kio estas?

Verkis S-ro Mohammad Ŝarif Saidi
Tradukis F-ino M. Fahmi



De Irano ĝis Tajvano
(Aventuroj de) mia vivo

Reza Ĥeirĥah

Mia patrina avo elmigris el Stalina Rusio al Irana Azerbajĝano, ĉar li ne ŝatis servi en ties armeo. Kaj miaj gepatroj elmigris el Azerbajĝano al Tehrano, kie mi naskiĝis en ties sudo. Kaj mi mem migris kaj vagadis diversajn landojn ĝis fine fiksiĝis en Tajvano, kie mi nun loĝas kun unu edzino kaj unu filineto (ambaŭ pli ol sufiĉaj), kiu espereble ne migru kiel patro, avo kaj praavoj!

Mia patrino diras ke mi tre subite decidis naskiĝi, tiel ke noktomeze puŝis ventron de patrino kaj jam post horoj estis en tiu ĉi mondo. Oni nomis min Reza, kiu signifas kontenta, eble prave.

*** lingva kaoso**

En miaj oreloj oni deklamis bapte versojn de Korano **arabe**; en mia familio ofte oni parolis **turke**; en mia ĉirkaŭo tre ofte mi uzis **persan** kaj en universitato mi studis **anglan**. **Esperanto** fariĝis mia ŝatata lingvo, dum universitata tempo, kaj dum 10 jaroj en Japanio, kiel profesia kaj nedungita Esperantisto mi envolviĝis kun tiu ĉi multopinie stranga lingvo. En sama lando mi devis studi **japanan lingvon** por povi vivi sendepende kaj nun en Tajvano mi baraktas kun **ĉina lingvo** kaj ties mortigaj 5 tonaj silaboj. Dum unujara restado en Eŭropo movad-rilate mi provis lerni hispanan kaj en Koreio pro ofta vojaĝo tien por instruo de Esperanto, mi lernis tiu-lingvan alfabeton. Tial nun mia cerbo ne plu povas elteni iun ajn novan lingvon.

***Rendevuo kun morto**

Dum kiam okazis revolucio kaj milito en Irano mi estis tie kaj iel partoprenis en ambaŭ eventoj foje vole kaj foje nevole kiel ĵurnalisto kaj scivolemulo. Mi estis savita el kelkaj akcidentoj ĉu pro malsano, ĉu pro proksimeco al tertremoj (en Irano kaj en Japanio) kaj ĉu pro novjara raporto el milit-fronto dum Irak-Irana milito. Anĝelo de morto ŝajne ŝatas min (se ne amus, feliĉe), kaj tamen ankoraŭ donas tempon al mi por fini mian mision, kiun ankoraŭ mi ne bone decidis kiu kaj kia ĝi estas.

***Riĉa malriĉulo**

Estas fakto ke mi preskaŭ ĉiam bone gajnis monon, kaj tamen pli bone uzis ĝin kaj tial ne vere iam ajn estis riĉa. Tamen pro tiu bonuzo, estas multaj kiuj konsideras min riĉa. Mi provas ne seniluziigi ilin. Feliĉe mia horoskopo diras ke mi en fina parto de mia vivo havos multe da mono kaj tial mi ne deziras esti iam ajn riĉa, ĉar tio signifas proksimecon de mia lasta tago, por kiu mi neniam estus vere preta.

***Esperanta vivo**

Mi hazarde renkontis Esperanton pere de anonco en ĵurnalo. Lernis ĝin de populara instruistino S-ino Sadigi en Tehran-universitato kaj poste pro inspiroj kaj instigoj de pioniro de Esperanto-movado en Irano, prof. Saheb Zamani (MHSZ) vojaĝis eksterlanden. En Irano dum multaj jaroj metis informojn pri ĝi en kelkaj gazetoj popularaj kaj eksterlande instruis ĝin en multaj landoj ĝis nun.

La unuan songazeton de Azio kun nomo Najtingalo mi aperigis en 10 numeroj dum restado en Japanio (1990-2000). Mi verkis libron pri mia 72taga vojaĝo tra Japanio (Leteroj el Japanio) kaj skribis multajn artikolojn kaj raportojn pri Esperantaj aferoj. Kun kelkaj alilandanoj kaj japanoj ni faris la video-filmon *En Somera Vilao* (Ŝajne la unua en Azio), pri kio Japan Times ĉiutaga angla ĵurnalo faris duonpaĝan raporton.

***Kaj en Tajvano**

Nune en Tajvano mi vivtenas per angla lingvo kaj disvastigas la internacian lingvon en sudo, kie kiam mi venis estis pura dezerto movade. Pro kresko de Esperanto-kursoj (nun dek) ĉi tie kaj pro pagigo de studentoj (kiuj pli serioze lernas ol antaŭaj kiuj senpage aŭ malkare lernis), mi havas esperon ree fariĝi profesia E-instruisto. Cetere, mi gvidas la unuan oficialan E-kurson en mezalta lernejo en Tajvano.

***Ŝatoj, hobioj**

Mi ŝatas kinojn de Kurosawa Akira, eble senkonscie pro tio ke mi mem samuraje vivas, aparte movade. Antaŭe legis librojn, nun legas leterojn de interreto. Antaŭe faris jogon kaj grimpis montojn kaj nun ŝatas sidi kaj mediti (fenomeno rilate al aĝo). Antaŭe ne povis forgesi aferojn kaj nun ne povas memori ilin. Tial mi nun ŝatas notadon kaj pli ol antaŭe skribas taglibron (mia hobio de aĝo 10).

Laste, mi ŝatas korespondi, sed nur kun tiuj kiuj ne postulas tujan (aŭ eĉ tutan) respondon kaj tiuj kiuj post mia nerespondo resendas la leterojn.

Rezamenhof@yahoo.com
http://kheirkhah.tripod.com

Kiel Kiseto

Bahman Farman-ara, refloranta reĝisoro

En siaj lastaj filmoj, Bahman Farman-ara defias morton tre diverse, ekz-e: Se via konscienco estas komforta, morto estas kiel kiseto.

Bahman Farman-ara, unu el la plej sukcesaj reĝisoroj de la nuntempa irano, ne permesatis fari filmon en Irano dum pli ol 20 jaroj, tamen kiam oni permesis al li produkti filmon, liaj verkoj tiel sukceso-plenis, ke ili gajnis ankaŭ la enlandajn premiojn plej altajn.
Kvankam ĉefkarakteroj de liaj filmoj pleje estas de la sociaj altklasanoj – kio sendube konsistigas plejmalmulton en Irano, kaj al kio li mem apartenas – tamen ankaŭ aliklasanoj de la irana socio, eĉ la plej malaltaj, estas bone elmontritaj en liaj verkoj.

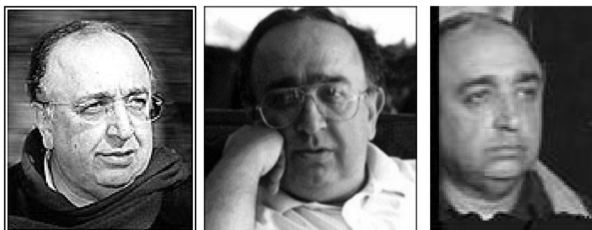
La Red.

Enkonduko

Irana kino ĉefe ekfloris post la islama revolucio (1979), kvankam ties radikojn oni ja povas trovi en la antaŭrevolucia kinarto de la lando. Ne multaj filmistoj renkontis sukceson kaj antaŭ kaj post la revolucio. Bahman Farman-ara (1941-) certe apartenas al la malmulto, kvankam li ne ĝuis permeson fari filmon en Irano por pli ol 20 jaroj ekde la revolucio. Tamen dum la dukekjaro li daŭrigis sian aktivadon en kinindustrio ekster la patrujo, i.a kunlaborante kun kanadaj kaj usona kinkompanioj. Tiu ĉi artikoleto unue prezentas lian artan biografieton en tri distingeblaj periodoj, kaj poste traktas liajn plej lastajn filmojn – eble la plej sukcesajn – iomete pli detale kaj provas elmontri lian ĉefan pripensaĵon dum la lasta periodo de lia kariero: defii la morton tre diverse.

Tri distingeblaj periodoj

Naskiĝinte meze de tre gravaj ŝanĝoj en Irano, nome en 1941, dum la dua mondmilito kaj ekokupiĝo de la lando per anglaj kaj rusaj armeoj, kaj en jaro kiam Reza-ŝaho (1877-1944) anstataŭiĝis per la filo Mohammad Reza-ŝaho (1919-1980), li komencis sian vivon en lando, kies plej ĉefajn ŝanĝojn de la nuntempa historio li estis travivonta. Li edukiĝis dum la regado de la lasta ŝaho de Irano, kaj 16-jaraĝe iris al Anglio por studi en la Lernejo de Muzikaj kaj Dramaj Artoj de Londono por du jaroj. De tie li iris al Usono por daŭigi la studadon pri kinarto en la Universitato de Suda Kalifornio por 8 jaroj. Tiam li revenis al sia lando por komenci sian unuan periodon de kinaktivado ĝis la revolucio. Post revolucio li iris al Kanado kaj Usono, kio konsistigas lian duan parton de kariero, kaj fine li revenis al Irano por eki sian 3-a-periodan karieron. Jene ni rigardas al tiuj ĉi tri distingeblaj labor-periodoj kaj ties apartaj produktoj.



Farman-ara, spertinte kaj vivinte tri tre diversajn mediojn – t.e. antaŭrevolucia Irano, eksterlando (Kanado kaj Usono) kaj postrevolucia Irano – alfrontis kinarton en tri apartaj sintenadoj.

1- Antaŭ revolucio (en Irano)

Post fini sian studadon en Anglujo kaj Usono, reveninte al Irano, Farman-ara unue verkis filmrecenzojn por taĝurnalo *Tehran journal* kaj samtempe dum 1968-1974 produktis kaj prezentis programon por la Nacia Televido de Irano nomata *fanuse ĥijal* (Lanterno de Fantazio) kaj instruis en la Altlernejo pri Televido kaj Kino.

Dum 1968-9, li faris tri mallongajn dokumentajn filmojn nomataj *Noŭruzo ĥavijar* (Noŭruzo kaj kaviaro), *Tehrane noŭ va kohne* (Nova kaj malnova Tehrano) kaj *Tehran va Noŭruz* (Tehrano kaj Noŭruzo).
Post tre sukcesa televidserio nomata *Ĥaneje Gamar-ĥanum* (Domo de sinjorino Gamar), li faris kinfilmon pri ĝi (1972), kiu malsukcesis komerce. Li tre klare konfesis ke li deviĝis fari tion pro financaj bezonoj kaj tio estis eraro lia:
"Dekomence mi pentiĝis, kompreneble jam ne eblis forlasi la projekton; sed almenaŭ mi povintus ne meti mian nomon por la filmo,

kaj la kialo por ankoraŭ meti mian nomon, estas tio, ke mi kredas ke oni ne devas kaŝi la erarojn for de la spektantoj.”

En 1974 Farman-ara kune kun Huŝang Golŝiri (1938-2000), unu el la renomaj verkistoj de Irano, verkis scenaron, kaj reĝisoris kinfilmon sukcesoplenan, kiu famiĝis ilin ankaŭ ekster Irano: *Ŝazde Ehteĝab* (Princo Ehteĝab). Ĝi estis surbaze de samtitola romano de Golŝiri, kio jam tradukiĝis en multajn lingvojn. Temas pri lasta princo de Gaĝaridoj (1795-1925), la antaŭlasta reĝa dinastio de Irano, kaj la tempaj kompleksaj interrilatoj de la reĝa familio. Princo Ehteĝab (kiun rolis nun veterana aktoro Ĝamŝid Maŝajeĥi), mortante pro hereda malsano, malliberigis sin en sian palacon. Lin atakadas la memoroj kaj malbonfaroj de liaj antaŭuloj. La proksimuloj ne povas kompreni kial al li mankas la ecoj de liaj prapatroj. Lin vizitas la spiritoj de liaj prapatroj, riproĉante lin pro tio, ke li ne sekvas ilia-stile la dinastion.



En la 3-a Internacia Film-Festivalo de Tehrano (1974), la filmo (nigra-blanka kaj 93-minuta) rekoniĝis kiel la plej bona verko kaj gajnis la Statuon de la Ora Flugilhava Kapro. Ĝi surekraniĝis ankaŭ en eksterlandaj festivaloj, kaj kritikisto de Variety skribis, ke: “Farman-ara estas unu el la plej bonaj reĝisoroj junaj de estonta Irano”. En 1976 li faris filmon nomata *Ŝatranĝe Bad* (Ŝako de vento). Lia pli posta kinfilmo, kiu evidente estis simbola verko, kaŭzis problemojn por li kaj antaŭ kaj post la revolucio. Ĝi nomiĝis *Saje-haje bolande bad* (Longaj ombroj de la vento) kaj produktiĝis ĵus antaŭ la revolucio en 1978. Denove ĝian scenaron kunverkis Farman-ara kaj Golŝiri surbaze de romano far la lasta, nomata *Ma'sume avval* (La unua senpekulo), kies celo estis elmontrado de superstiĉoj kaj timo de la naturaj nekonaĵoj. Liaj lastaj aktivadoj antaŭ forlasi Iranon, inkluzivis distribuadon de kelkaj eksterlandaj revolucifilmoj.

2- Post revolucio (ekster Irano)

Post forlaso de Irano, Farman-ara loĝis kaj laboris en Kanado (Vankuvero) kiel direktoro de kompanioj Cinema Circle kaj Spectrafilm, kaj en Usono kiel vicdirektoro de kompanio Cine Plex por produktado kaj distribuado de filmoj. I.a. temis pri filmoj de François Truffaut, Jean-Luc Godard kaj Billie August.

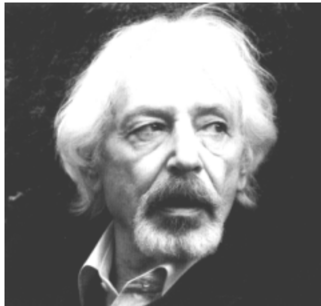
3- Post revolucio (en Irano)

En 1990 Farman-ara revenis al Irano kaj ekinstruis en la Art-Universitato. Dum dek jaroj li verkis 10 scenarojn kaj petis permeson de la irana registaro por fari filmon el ili, tamen ĉiuj dek ne ricevis la permeson. I.a. li verkis skeĉon nomata *Az Abbase Kiarostami motenafferam* (Mi malamas Abbas Kiarostami), kiu ne filmiĝis. Iam poste en intervjuo li diris: “La argentina verkisto Jorge Luis Borges nomis cenzuron ‘la patrino de ĉiuj metaforoj’, ĉar ĝi estigas novan lingv(aĵ)on por diri kion vi intencas”. Kiam li prezentis la 11-an scenaron, oni donis al li permeson fari filmon el ĝi. “Eble ĉar ĝi temis pri morto de mi mem”, poste li divenis en intervjuo. Do, en 1999 li faris sian unuan kinfilmon de post la revolucio, post pasado de pli ol dudekjara malpermesado fari filmon en Irano. Tamen lia filmo gajnis multajn premiojn eĉ en la lando. Ĝi nomiĝis *Buje kafur, atre jas* (Odoro de kamforo, aromo de jasmeno), kaj fariĝis unua parto de trilogio alloga rilate al i.a defii la morton, krom la sociaj kaj politikaj aferoj. La ĉefkaraktero de la filmo estas Bahman Farĝami, kiu prezentinte siajn scenarojn por ricevi permeson por fari filmon el ili, ĉiam ricevas neon. Bahman Farman-ara mem rolis lin en la filmo, kio i.a. servas kiel lia membiografio. En intervjuo li diris: “Mi volis

Se via konscienco estas komforta, morto estas kiel kiseto.

Unu filmo en ok framoj:

Kiel Kiseto



Esmail Ŝebli:
"Ĉu tio eblas, ke oni vidu maljuston kaj nenion diru?"



Mohammad Reza Sadio:
"En la brakoj de mia edzino, mi ploris por mia amatino."



Nur Ĝahan:
"Pardonon sinjoro Ŝebli, ĉu vi havas sukeron?



Parvane:
"Al kiu ajn mi edziniĝintus, tiu ne estus tiom bona, kiel vi."

ke tiu ĉi filmo estu la historio de generacio de artistoj. Mi ne povis labori por multaj jaroj, sed ekzistis multaj aliaj kiel mi."

Ĉiuj tri kinfilmoj de li en tiu ĉi periodo havas vivon kaj morton kiel sian ĉeftemon, kvankam ĉee ekzistas ankaŭ sociaj kaj politikaj aludoj kaj elmontroj. Jene ni notas ilin tri kronologie.

1- Odoro de kamforo, aromo de jasmeno

En tiu ĉi filmo Farman-ara elmontras pri la malfacilaj longaj jaroj, dum kiuj li kaj liaj amikoj-kolegoj ne havis permeson fari filmon pro kialoj neklarigitaj al ili. Kvankam dum pli ol dudek jaroj li ne estis reĝisorinta iun ajn verkon, tamen la filmo estis tiel bone farita diversvidpunkte. En la Internacia Film-Festivalo de Tehrano (1999) lia verko gajnis sep premiojn, i.a. por la plej bonaj scenaro, reĝisoro kaj filmo.

La filmo surekraniĝis ankaŭ en eksterlandaj filmfestivaloj, ekz-e en la 44-a Sankt-Fransiska Internacia Festivalo, kiun ĉeestis Farman-ara 59-jar-aĝe. Kaj tie en intervjuo:

Demando: *Odoro de Kamforo jam gajnis plurajn premiojn. Kiom kontentiga tio estas por vi ekĝui tian akcepton post 22-jara ne-laborado?*

Farman-ara: *Nu, vi scias, ke tio estas tre tre kontentiga, sed la plej plaĉa parto de ĝi estas tio, ke la filmo estis sukceso komerce en mia lando kaj la junuloj jam bone respondis al ĝi. Tio estis la plej miriga, ĉar mi atendis ke la homoj de mia generacio ekhavu rilaton kun ĝi, ĉar vere mi estas dirinta ilian historion. Sed en la Irana Film-Festivalo mi vidis junan viron, kiu estis spektanta la filmon por la kvara fojo. Do mi demandis lin, "Vere kio en la filmo plaĉis al vi? Ĉar mi scias ke tio estas via generacio, kio venas al la filmo." Kaj li respondis: "Numero unu: dum unu kaj duon-horo, vi instruis al ni 20 jarojn de nia historio." ...*

Mi ĉiam similigas (premiojn kaj honorigojn) al la kremo, kion oni ŝmiras sur la kukon. La filmo estas la kuko. Mia kuko estas fari filmon por mia lando kaj la popolo. Se aliaj popoloj ŝatas ĝin, tio estas bonege, sed mi ne eksvenos se – jen! – festivalo de reĝisoroj ne ŝatas mian postan filmon; ĝis kiam mi povas fari ilin por la popoloj de mia lando."

En la 1-a parto de la filmo, kio nomiĝas "Malbona tago", kiam li iras al la tombejo pro la datreveno de la morto de la edzino, li ekkomprenas ke la tombon, kiun li estis rezervinta por si mem, ĉe la edzino, oni jam okupis! Revenante el la

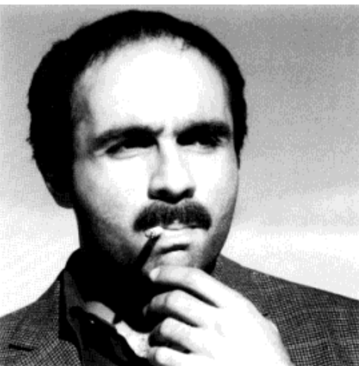
Odoro de kamforo, aromo de jasmeno (1999, 93 minutojn longa)	
verkinto kaj reĝisoro:	Bahman Farman-ara
Geaktoroj:	Bahman Farĝami: Bahman Farman-ara Lia kuracisto-amiko: Reza Kijanijan Juna virino formetinta mortnaskiton en lian aŭton: Roja Noŭnahali Lia malnova amiko-aktoro: Vali-ol-lah Ŝirandami Firuz Behĝat Mohammadi, Hosejn Kasbian Mahtaĝ Noĝumi, Ebrahim Abadi



Ĵale:
"Mi diris al tiu: 'Ĉar via patro malamas sin, li amas neniun.'"



S-ino Basiri:
"Kiom da kanarioj vi konas, kiuj povas ludi sonaton de Bethoveno?"



Naser-ed-din: *"Patrujo ne estas io, kion oni povas forgesi."*



Ŝejko Hasan:
"Kompreneble ankoraŭ ekzistas bonaj homoj; nur la tempo estas malbona tempo."

tombejo li ektrovas ke virino, kiun li enaŭtigis survoje al la tombejo, kaj kiu timis de reiri al sia kolerema edzo, estas formetinta sian mortnaskitan bebon en la malantaŭo de lia aŭto. Morto vidiĝas ankaŭ en aliaj vizaĝoj: ekz-e japana televido demandis lin fari filmon pri la ritaĵoj de funbrado en Irano. Krome, li mem jam havis du koratakojn. Li ĉiusemajne vizitas sian patrinon, kiu paraliziĝis, perdis la memoron kaj ne povas paroli. Li ĉiam relegas historiojn, kiujn ŝi legis por li infanaĝe, ĉar li esperas ke tiel ŝi iam ekrehavos sian memoron.

En intervjuo li diris: "En mia aĝo (tiam 59-jaraĝo), pensi pri morto estas nature, kaj de longe antaŭe ekzistis kulturo pri morto en Irano, tiel, ke ĝi jam fariĝis parto de ĉio, kion vi faras."

Aristotelo (384-322 a.K.) nomis antonimon kiel unu el la asociiloj. Ekz-e kiam oni aŭdas "tago"n, ĝi asocias ankaŭ la kontraŭon, t.e. "nokto"n por oni. Samo validas pri vivo kaj morto. Krome, morton ankaŭ difinas vivo, kaj inverse. En la nomo de la filmo "odoro de kamforo" simbolas morton kaj "aromo de jasmeno" prialudas vivon.

2- Domo sur la akvo

En sia dua postrevolucia filmo, nomata *Ĥanei ruje ab* (Domo sur la akvo), Farman-ara daŭrigis pri temoj kaj etoso similaj al la antaŭa kinfilmo **Odoro de kamforo, aromo de jasmeno** tamen neniel ripetece. Ĝi ĝuis tute alian atmosferon kaj formon. Ambaŭ rilatiĝis al morto, sed ĉiu aliel.

Komence de la filmo la ĉefa karaktero dum akcidento per sia aŭto survoje, vundas anĝeleton. Do la spektantoj dekomence komprenas, ke temas pri surreala kaj mistikeca verko. Tamen ne multon oni spektos tiel; pli ol 90% spegulas nur tuŝeblajn realaĵojn. Li, d-ro Sepid-baĥt (laŭlitere: *blank-estontulo* aŭ *bonfina*), mezaĝa ginekologo, havas bonajn, nebonajn kaj malbonajn ecojn – plejeble kiel plejmulto de ĉiuj ni homoj. Sepid-baĥt kun pasintaj eraroj kaj estanta soleco hazarde konatiĝas kun okjara knabo, kiu parkeras la tutuon de La Nobla Korano kaj kiu ekenkomatiĝas. Eble tial unue la nomo de la filmo estis Komato kaj en intervjuo Farman-ara priskribis la tiam

> **"Vivi sen espero estas kiel konstrui domon sur la akvo."**
> ***Frapfrazo de Bahman Farman-ara por la filmo***

estontan filmon kiel "la historio de socio en kolektiva komato".

La d-ro, kiu nun spertas "liberan falon en la vivo", pasinte ekz-e kaŭzis nenaskivecon al sia sekretariino-amatino, kiu neniel pardonivas lin pro tio, kion li faris al ŝi, kiam ŝi estis eĉ pli juna. Inter la sociaj problemoj, pri kiuj la filmo elmontras estas: narkotismo de junuloj, prostituo kaj aidoso. Ie en la filmo la d-ro responde al iu, kiu lin nomis sia lasta espero, diras: "Ni estas en feka mondo, kiam *mi estas* ies lasta espero." Okcidentaj filmkritikistoj jam komparis iujn socisatirajn (p)ecojn de la filmoj de Farman-ara kun tiuj de Woody Allen.

La d-ro ankoraŭ simpatias kun sia alia eksamatino, kiu nun estas ĉefflegistino kaj pasigas kemi-terapion pro la severa malsano; kun juna knabino, kiu ĵus komprenis ke suferas de aideso; kaj kun sia filo, kiu suferas narkotismon.





“Kiam filmisto ne faras filmon,
aŭ verkisto ne verkas, tio estas morto.”
Frazo de la ĉefkaraktero de la filmo
“Mi ne timas de morto. Mi timas de vana vivado.”
Frapfrazo de Bahman Farman-ara por la filmo

Domo sur la akvo (2001, 111 minutojn longa)	
Verkinto kaj reĝisoro:	Bahman Farman-ara
Geaktoroj:	D-ro Sepidbaĥt: Reza Kijanijan D-ra patro: Ezzat-ol-lah Entezami D-ra filo, Mani: Mehdi Safavi D-ra sekretariino: Hedje Tehrani Ĉefflegistino: Bita Farrahi Knabino kun aidoso: Behnaz Ĝafari

Kiel kiseto (2005)	
Verkinto kaj reĝisoro:	Bahman Farman-ara
Geaktoroj:	Esmail Ŝebli: Ĝamŝid Maŝajeĥi Mohammad Reza Sadio: Reza Kijani-jan Nur-Ĝahan (Mondlumo): Hedje Te-hrani S-ro Kamal: Ĝamŝid Haŝem-pur Parvane: Fateme Motamed-Arija Ĵale: Faĥri Ĥorvaŝ S-ino Basiri: Marjam Saadat Ali Doroŝke-ĉi (Kaleŝisto): Huŝang Harir-ĉijan Kapitano Kolali: Mehdi Safavi Amir Hosejn: Babak Hamidijan Ĝuĝe Ĝavad (Ĝavad-kokido): Hedajat Haŝemi Naser-ed-din: Pajam Dehkordi Ŝejko Hasan: Esmail Pur-reza

Ankaŭ tiu ĉi filmo tre plaĉis al la juĝistoj de la Internacia Film-Festivalo de Tehrano (2002) kaj gajnis multajn premiojn, i.a. por plej bona irana filmo kaj plej bona aktoro (Reza Kijanijan).

3- Kiel kiseto

La plej nova kinfilmo de Farman-ara, nomata *Jek buse kuĉulu* (laŭlitere: Unu eta kiso, aŭ Kiel kiseto) ne surekraniĝis dum la Internacia Film-Festivalo de Tehrano (2005), tamen ĝia broŝureto disdoniĝis dum la festivalo.

Sur antŭaj du paĝoj vi povas trovi ok framojn de la filmo elektitaj el la broŝuro kaj tiel gustumeti la filmetoson, kiu laŭŝajne ankoraŭ ĝuas preferatan demandojn de Farman-ara, kiel la lastaj du, pri la ekzistado kaj morto, krom la ĉeaj sociaj kaj politikaj aferoj.★

Fontoj:

BAHARLU, Abbas. *Sad ĉehreje sinemaje Iran* (Cent vizaĝoj de Irana kino), Tehrano: Naŝre gatre, 2002, 208 p.
http://www.eye.net/eye/issue
http://www.golshirifoundation.org
http://www.nyu.edu/greyart/exhibits/iran
http://citypaper.net/movies/s/smellofcamphor.shtml
http://www.videoflicks.ca/titles/1101/1101291.htm
http://www.reel.com/reel.asp?node=features/interviews/farmanara
http://www.1worldfilms.com/iran/princeehtejab.htm
http://www.filmref.com/directors/dirpages/farmanara.html

Verkis :Ŝima Bastani



Kiam membron Fortuno dolorigas[1]

La kapo diris: «Kial anstataŭ ĉiuj korpopartoj mi devas pensi? Aliaj partoj mem pensu por si mem. Kial mi enpeniĝu?»

La manoj diris: «Ni volas labori por ni mem; se la kapo volas meti manĝaĵon en sian buŝon, li mem devas fari tion, ankaŭ se la postaĵo volas taharati*[2], li mem faru tion.»

La piedoj diris: «Kial ni devas porti la grandaĉan korpon dum la tuta vivo? Ni jam laciĝis de tio. Se la korpego forestu, ni povas komforte supreniri la ŝtupojn, grimpi la montojn kaj facile iri kien ajn ni deziras.»



Iun matenon, la kapo, la manoj kaj la piedoj forlasis la korpegon sur la teron kaj ĉiu el ili anoncis sian sendependiĝon, kaj ĉar ili ne havis najbaron, ili ne povis demandi ilian agnoskon pri sia sendendeco.
Kompreneble la afero ne finiĝis tie.

La okuloj diris: «Tiu kapaĉo, se volas vidi ion, li mem vidu ĝin, kial ni devas fari tion anstataŭ ĝi?»
La oreloj diris: «Same, se la kapaĉo volas aŭdi ion, li mem aŭdu ĝin, tio neniel rilatas al ni.»
La nazo diris: «Tio ne rilatas al mi, ke la senutila kapo volas flari odorojn.»

Iun matenon, la nazo, la okuloj kaj la oreloj forĵetis la kapon en angulon kaj anoncis la sendependiĝon. Ankaŭ la haroj estis anoncintaj sian sendependecon antaŭ la lastatempaj okazaĵoj, kaj neniu sciis kien ili irintas.

Nek tie finiĝis la afero.

Unu piedo diris al la alia: «Kial kiun ajn vojon vi iras, ankaŭ mi devas iri? Vi iru vian vojoin, kaj mi la mian.»

Unu mano diris al la alia: «Vi eble deziras pendiĝi de la busa manilo, mi ne devas imiti vin.»

Unu okulo diris al la alia: «Se vi deziras vidi televidajn programojn, vi ja povas fari tion, sed mi deziras vidi videon kaj satelit-programojn.»

Unu orelo diris al la alia: «Se vi deziras aŭskulti tradician muzikon, mi deziras aŭskulti al ĵazmuziko.»

Iun matenon ankaŭ la okuloj, la oreloj, la manoj kaj la piedoj anoncis sian sendependiĝon kaj ĉiu el ili foriris ien.
Nun ni ne scias, ke ĉu la afero finiĝis tie aŭ ne.

Piednotoj :
1- Verso el fama poemo de Sadio (1184 - 1281):
"*Membroj de sama korpo estas l' adamidoj*
Ĉar el sama gemo ili estas kreitoj
Kiam membron Fortuno dolorigas
La aliajn tio maltrankviligas"
2- Taharato = arabdevena vorto laŭlitere "pureco", en Islamo signifas lavadon permanan de koncerna korpoparto post urinado aŭ fekado.

Fontoj:
SALAHI, Omran. "*Ĉo ozvi be dard avarad Ruzegar*" (Kiam membron Fortuno dolorigas), aperinta en Kelk ("Kan(plumo)" perslingva monatrevuo kultura, arta kaj socia), N-ro 154, majo kaj junio 2005, 60p., p.50.
Foto: far Masud Sohejli el: www.masoudsoheili.com/IranArt-Writers/OmranSalahi.jpg
Desegnaĵo: far Raha Jazdan-dust, el: Kelk

Verkis : (s-ro) **Omran Salahi**
Tradukis : (s-ino) **Ŝima Bastani**

Laborado de Tehranaj virinoj kaj ĝia efekto sur ilia sanstato[1]

Ŝirin Ahmad-Nia*

Ekde 1970-a jardeko sociologoj priesploras la diferencojn de la sanstato de homgrupoj precipe tiun relate al viroj kaj virinoj el la vidpunkto de sociaj sciencoj. Ĝenerale, estas konate ke la vivo-daŭro de virinoj estas pli longa ol tiu de viroj, sed virinoj ĝenerale suferas pli grandan nivelon de malsano komopare al viroj. Do, tiu plu-vivado estas ofte plenplena de peno kaj san-problemoj. La esploroj pri la efektoj de socio-ekonomiaj faktoroj sur la sanstato de homoj plejparte jam koncentriĝis en la okcidentaj socioj, kaj tia esplorado en aliaj mondpartoj nur lastatempe komenciĝis. Tiu ĉi artikolo temas pri unu el raraj esploroj okazinta en Irano, kiu rigardis al la sanstato-diferenco inter laborantaj kaj ne-laborantaj patrinoj en la ĉefurbo de Irano, alivorte pririgardis la efekton de laborado kiel unu el la faktoroj kiu povus afekti virinan sanstaton positive aŭ negative.

Irano estas konsiderata kiel unu el la industriiĝantaj landoj en Azio, el kies popolo 61.3 percentoj estas urbanoj laŭ la plej lasta nacinivela popol-nombrado en 1996. En Irano la percento de virinoj, kiuj laboras ekster-hejme ankoraŭ ne altas (nur ĉirkau 9 percentoj en 1996), tamen la percento de alfabetaj virinoj lastatempe alproksimiĝis 80 percentojn kaj la percento de studentinoj en iranaj universitatoj kreskis al 36 percentoj en 1996. Pro tiuj ŝanĝoj oni antaŭvidas plimultan ŝancon por virinoj por enirado en labormerkaton de Irano iompostiome malgraŭ la kulturaj malhelpoj, kiuj ĉiuokaze ekzistas en la socio.

Sociologie la roloj de virino en socio, dividiĝas al du ĉefaj roloj, unu de la t.n. tradiciaj roloj (de edzino kaj patrino) kaj la alia kiu estas la nova rolo de laboranto eksterhejma. Laŭ iuj ekzistantaj sociologiaj teorioj koncerne al la virinaj roloj, aldoniĝo de la nova rolo de virinoj al iliaj tradiciaj roloj pozitive efikas al ilia sanstato. Tiuj por-laboradaj teorioj aludas al profitoj de laborado por virinoj kiel ekzemplo gajno de mono (do sekve pliboniĝo de materiaj kondiĉoj de ilia vivo), pli da mem-fido kaj mem-estimado, pli da socia subteno, kiuj kune donas eĉ pli da profitoj al virinoj, kiuj laboras. Aliflanke, estas negative alrigardo al la situacio, tiel ke iuj kredas aldoniĝo de plia rolo kaŭzos pli da labor-peno, pli granda demando al/kaj atendoj de ili, pli multa respondeco, kaj pli da premoj, kio entute kaŭzus troan ŝarĝon sur la ŝultrojn de virinoj kaj rezulte malbonefikos al ilia sanstato. La rezultoj de ĝisnunaj esploroj tiurilate jam

Kial iranaj laborantaj virinoj laboras?	
Kialo	**Elcentoj de respondoj**
Subteni la familion finance	25.5
Persone ŝatas labori	22.3
Pro sociemo	20.5
Por esti ekonomie sendependa	19.7
Pro akirita edukado	10.6
Aliaj kaŭzoj	1.4



[1] Surbaze de artikolo "Women's work and health in Iran: a comparison of working and non-working mothers", far la sama aŭtoro aperrinta en la ĵurnalo Social Science & Medicine, Elsevier Science Ltd. Vol. 54 (2002) pp. 753-765.

subtenis la pozitivan alrigardon t.e. en okcideto la sanstato de laborantaj virinoj kompare al tiuj, kiuj estas nur dommastrinoj pruviĝis plibona.

Mi decidis efektivigi esploron pri la efekto de laborado al virina sanstato en Irano, kie la kulturo grandparte malsamas ol tiu de okcidento kaj ĉar tiaj esploroj jam mankis al nia socio. En nia socio ankoraŭ multaj kun suspekto rigardas al la neceso de virina laborado eksterhejme kaj multaj tradiciemaj homoj preferus ke virinoj gravigu siajn tradiciajn rolojn ol labori ekster-hejme.

Mi kondukis esploron, kiu prikonsideris tri ĉefajn faktoro-grupojn rilate al la sanstato de virinoj laŭ la elementoj de priparolitaj teorioj. Tiuj grupoj estis socio-demografiaj karakterizaĵoj (kiel ekzemplo edukado-nivelo, kaj aĝo), labor-kondiĉoj (ezemple labori tut-tempe aŭ part-tempe, kaj nivelo de salajro), kaj personeca kaj vivo-kondiĉaj faktoroj (kiel memfido, premo-nivelo, edzo-subtenada nivelo, …), kiuj havus efikojn sur la psikan kaj fizikan sanstaton de virinoj. Mi preparis demandaron laŭ la principoj de sociologia studado kaj teknikoj kaj demandis al 1065 patrinoj en Tehrano: 710 laborantaj kaj 355 ne-laborantaj, kiuj estis elektitaj surbaze de sciencaj elekto-metodoj. La specimeno konsistis el virinoj, kiuj estis edziniĝintaj kaj havis almenaŭ unu infanon. Interese laŭ la akiritaj statistkoj, la averaĝa aĝo de edziniĝo de laborantaj patrinoj (22 jaroj) estis signife pli alta ol tiu de nur dommastrinoj (18.7 jaroj), simile ilia aĝo de la unua gravediĝo (23.9 jaraĝo) estis ankaŭ pli alta ol tiu de dommastrinoj (20.5 jaraĝp), kaj pli grave, eĉ la mez-nombro de edukado-jaroj (12.9 jaroj) ankaŭ estis ne-surprize signife pli granda ol tiu de nur-dommastrinoj (kies estis nur 9.5 jaroj).

Ne indus ĉi tie detale priparoli la rezultojn de diversaspektaj statistkaj proceduroj surbaze de la datenoj de la esploro, do jen nur la ĉefaj rezultoj, kiuj povus interesi la legantojn.

Mi celis scii ĉu estas statistike signifa diferenco inter la sanstato de la laborantaj kaj ne-laborantaj patrinoj en Tehrano. Laŭ la rezulto de la esploro, nek rilate al la psika sanstato, nek rilate al la fizika sanstato ne troviĝis signifa malsameco inter la du ĉefaj grupoj de la virinoj konsiderante ĉiujn potenciale ekzistantajn faktorojn. Tio montris ke se la laborado ne havas pozitivan efikon al la sanstato de virinoj, tio almenaŭ nek havis malbonefikon ankaŭ al ilia stato. Ĉar la efiko de laboro povas esti tre kompleksa laŭ la diversaj kondiĉoj de la laborado, la karakterizaĵoj de la laborado kaj aliaj koncernaj variantoj analiziĝis aparte, kaj la rezultoj montris, ke la elementoj de ambaŭ pozitiva kaj negativa alrigardoj al laborado-rolo de virinoj signife efikis al la sanstato de virinoj. Rezulte oni konkludis ke la efiko de iu kontraŭ-balanco kaŭzis ke la pozitiva efiko de laborado-rolo, estu kovrita aŭ nuligita pere de la negativaj efikoj ĉeestantaj en la proceduro. Alivorte mi trovis ke ekzemple laborantaj virinoj ĝuis pli altan memfidon, socian subtenon, pli da financa memstareco, kaj pli multe kontentis de la vivo sia, tamen samtempe ili malĝuis ankaŭ pli da premo kaj sento de rolo-konflikto! Tia situacio klare estas rilatanta al la kulturaj karakterizaĵoj de la socio, kie oni (kaj precipe virinoj mem) rigardas la tradiciajn rolojn de virino (ekzemple rilate al prizorgado de infano) multe pli gravaj, valoroplenaj kaj urĝaj compare al la taskoj kaj devoj de virinoj relate al la laborejo eksterhejma. Tiuj laborantaj patrinoj, kiuj respondis em-antaj al forlasado de sia laborado-rolo, esprimis la kialon: la sento esti ne taŭgaj aŭ kulpantaj patrinoj. Iuj aliaj virinoj sentis malkontenton pri laborado ĉar iliaj edzoj ne subtenis ilian labor-rolon kaj plendis kontraŭ ilia laborado.

La rezulto de la esploro plue montris ke ĝenerale la labor-kondiĉoj signife efikis al la virina sanstato pli-malpli samkiel en la okcidentaj socioj, ekzemple virinoj el pli altaj labor-klasoj raportis pli bonajn sanstatojn kompare al tiuj de malaltnivelaj labor-klasoj/kategorioj. Virinoj, kiuj laboris parttempe ĝuis pli bonan sanstaton ol tiuj laborantaj plentempe.★

*D-ino pri Medicina Sociologio
Allameh-Tabatabai Universitato de Tehrano
s_ahmadnia@hotmail.com



L' Espero kontinuas

Espero ankoraŭ disvastiĝas
ene de l' koroj de l' homoj
kiuj laboras en la voj'
de l' am' kaj amikec'!

La ide' ne ankoraŭ venkis,
La malhelpoj ne jam mankis,
Ekde la komenc',
Ni ne forgesu!

sian celon ankoraŭ Esperantistoj sekvas
malgraŭ la mondo indiferenta
al sia problemo lingva
kiu disigas
la animojn
soifantajn komunikon.

"- Ni pluiros senlacaj
en la direkton je kiu ni kredas",
"- Al ni la venko ne malproksimas!"
Ili ripetas!

Estas nur l' espero
kiu subtenas ilin kaj vivigas
en la mondo kiun regas
mon', politik' kaj forto,
kaj ne necese
am' kaj humaneco!

D-ino Ŝirin Ahmadnia

امید[1] تداوم می‌یابد!

امید فرا می‌گسترد هنوز
در قلب‌های مردمانی که
در راه عشق کار می کنند و دوستی!

این ایده پیروز نگردیده است هنوز
موانع کم نبوده است
از همان آغاز!
یادمان نرود!

اسپرانتودانان هدف خود را دنبال
می‌کنند هم‌چنان
علی رغم دنیایی که بی‌تفاوت است
نسبت به مشکل زبانی خود
که فاصله می اندازد
میان جان‌هایی
که تشنه‌ی ارتباط‌اند!

“- از پای نخواهیم نشست هرگز
در راهی که بدان ایمان داریم”
“- پیروزی زما دور نیست!”
تکرار می‌کنند ایشان!

این تنها امید است
که پشتیبان است ایشان را
و زنده نگاهشان داشته
در دنیایی که بر آن
پول، قدرت و سیاست حکمفرماست
و نه الزاماً
عشق و انسانیت!

شعر از: دکتر شیرین احمدنیا

۱ـ اسپرانتو به معنای فردی است که امید دارد روزی این زبان در میان ملت‌های جهان به عنوان زبان دوم به‌کار رود و واسطه‌ی دوستی و نزدیکی ملت‌ها گردد. اسپرو espero یعنی امید.

Murii Drinkejo

Golamreza Azarhuŝang

Estis bona vespera dimanĉo. Vetero estis agrabla kaj oni povis plezure iri eksteren kaj promenadi. Kamran irante al spegulo, pri sia ĉivespera programo, kiun de antaŭe li priplanis, pensadis: "Ŝajnas al mi ke tiu ĉi vespero, estas mia. Vetero, bonŝance, mem tion signas al mi".

Li, antaŭtagmeze, preparis ĉion. La helverdan kostumon prunteprenis de Behruz kaj ruĝfloran kravaton de Kamal, kaj nun tute vestita estis staranta antaŭ spegulo kaj kombadis sian hararon. Poste, iom da gelo, por ke la formo de lia hararo restu stabila kaj ne fariĝu taŭzita. Malfermante parfumbotelon, li proksimigis ĝin al sia nazo: "Oh, kia parfumo! kia aromo! Ne vane la vendisto priparolis pri ĝi." De parfum-vendisto, petegis doni al li la plej bonan parfumon. La vendisto sendube, proponis al li tiun ĉi parfumon aldonante ke la prezo sed estas iom alta. Kaj li pensis ke indas iom elspezi pro sia celo. Li parfumante sin, rigardis en la spegulo: "Nu, ĉio estas en ordo. Vere mi fariĝis eleganta kaj belaspekta, kial ne, oni elektu min. "Finfine estis tempo por ekiri.

Li kalkulis: sep stacioj per metroo, kaj ankaŭ iomete da promenado. Drinkejo, kies adreson oni donis al li estis du stratoj for de metro-stacio. Ne bezonis hasti. Li havis sufiĉan tempon. Estis je la naŭa vespere, kiam li finfine atingis tien, ĝuste kie li devis esti. Nun, por li estis bone konataj la stratoj de Tokio. Aparte ĉar Behruz donis al li precizan adreson. Kaj tiu ĉi strato estis konvena kiel Behruz klarigis al li.

Al unua drinkejo, kiun li vidis, li eniris. La drinkejo ankoraŭ ne estis plenplena. La posedanto de la kafejo rigardante lin, de malantaŭo de vendotablo klininte sian kapon, bonvenigis lin. En la drinkejo malmultaj japanoj estis videblaj. Kelkaj usonaj soldatoj estis sidantaj ĉe iu tablo kaj iliaj glasoj da viskio estis sur la tablo, antaŭ ili. Li diris al si mem: "Jes. Mi venis al ĝusta loko. Certe estas loko, kiun mi serĉas."

Apud fenestro vidalvide al la strato, li elektis iun tablon kaj iel sidis sur la seĝo, por povi rigardi eksteren kaj vidi piedirantojn. Iu juna knabino aperis ĉe lia tablo kaj kun ridanta vizaĝo salutis lin. En ŝia mano estis notlibro kaj skribilo. Ŝi demandis: " Kion vi deziras drinki?"

Kamran rigardis al ŝia staturo. Estis alta kaj maldika. Ŝiaj belaj kaj bonformaj femuroj tra ŝiaj travideblaj ŝtrumpoj estis allogaj. Ŝia jupo estis mallonga kaj tro strikta. Ŝajnis ke ĝi estis ĝuste preparita kadro por ŝiaj maldikaj kaj altaj gamboj. La kelnerino denove demandis: "Ĉu vi ankoraŭ ne decidis?" kaj fingermontris la menuon, kiu estis sur la tablo.

Kamran ridetis al ŝi kaj diris: "Sakeon, bonvolu"

La kelnerino ankaŭ ridetis ĉarme kaj diris: "Jes. Mi komprenas. Vi deziras provi japan-tipan drinkaĵon!"

Kamran kapjesis. La kelnerino skribis ion sur sia notlibro kaj foriris. Kiam ŝi iris al la vendotablo, Kamran turnis sian rigradon de malantaŭo de la kelnerino al trotuaro de strato kaj atendis. Li iomete sentis solecon. "Ah! Estis bone se mi venus kun Behruz. Tiel ni povus havi pli da diboĉadan tempon." Li diris al si mem.

La kelnerino kunportis sakeon en porcelanvinkarafo kun porcelan-taso. Li pripensis: "Oh, denove moderniĝintaj japantradiculoj! Pro tio ke mi mendis japanan trinkaĵon, ili volas ke ĉio estu japantipaj. Ŝi povis simple kunporti ĝin en botelo kun kristala glaso. Tamen por japanoj, formalaĵoj estas formalaĵoj kaj necesaj."

Kiam la kelnerino lasis lin solan, li komencis drinki iom post iom. Li samtempe rigardis la enon kaj eksteron de la drinkejo. Li volis atenti ĉiujn alvenantojn. La drinkejo jam komencis esti iom post iom plena. Kelkaj uson-soldatoj, brakumante du japanajn knabinojn envenis kun granda bruo kaj sidis ĉirakŭ tablo. Estis klare ke ili antaŭe estis drinkantaj sufiĉe kaj venis ĉi tien por daŭrigo de drinkado.

Estis post la deka, kiam envenis du japanaj virinoj de alia flanko de la strato. Li bone vidis ke ili venas al la drinkejo kaj tuj pensis: "Ŝajnas, ke ili estas pli malpli kvindek-jaraĝaj, sed espereble ili ne havu multe da sulkojn sur la vizaĝo."

Ĉiuj okuloj en la drinkejo turniĝis al tiuj ĉi virinoj, envenantaj al la drinkejo, eĉ okuloj de tiuj soldatoj, kiuj venis kun du knabinoj. Iu sidanta ĉe la tablo proksime de la pordo tuj ekstaris kaj por renkonti proksimiĝis al ili. Antaŭ ili, li kiel japanoj kliniĝis kaj montris al ili sian tablon, ĉe kiu kelkaj viroj estis sidantaj. Li diris ankaŭ ion, kion Kamran ne sukcesis aŭdi. Du virinoj,



kaj fumo de la drinkejo, pensis ke jam sufiĉas. Li malfortigis nodon de sia kravato kaj profunde enspiris. Lia rigardo, alifoje turniĝis sur ĉiuj klientoj de la drinkejo. Ĉie, estis virinoj sidantaj ĉe junaj viroj, kiuj estis aŭ europanoj aŭ usonanoj; sed pli multe usonanoj. Krom li, kiu estis aziano, apud tablo, ankaŭ estis sidataj du preskaŭ nigravizaĝaj junuloj, kiuj laŭ Kamrana sugesto devas esti el Baratio aŭ Pakistano.

Ĉifoje li mendis viskion. Li esits manĝanta nenion kun sia drinkaĵo. Lia stomako forte sentis malsaton. Sed, li estis zorgema pri sia mono en la poŝo. Se li ne povis ĉasi iun virinon, do tiu malgranda sumo, kiu estis en lia poŝo povus esti malaperinta. Li antaŭe pripensis, ke se li estus bonŝanca kaj plaĉus al iu virino, eble gajnos dek kvinmil enojn, aŭ eĉ pli, kaj eble ankaŭ pasigos agrablan kaj memorindan nokton.

Li pensis: "Ne gravas se ŝi estus kvindek aŭ eĉ sesdekjaraĝa. Kompreneble se mi estos bonŝanca ŝi povos esti pli juna, do des pli bona!" Sed estis ne li, kiu povis elekti. Virinoj devas elekti lin. Li denove pensis: "Se mi sukcesos amikiĝi kun riĉulino, eble pli ofte mi povas esti kun ŝi. Do, tiam mi ne bezonas plu labori tiel malfacile en konstru-kompanioj de matene ĝis vespere kaj ĉiam esti timanta ke se pluvos, mia laboro provizore ĉesas kaj mi ne povas gajni monon."

Li rimarkis, ke virino venas al li. "Mia Dio! Ĉu tio estas mia ŝanco?" li murmurante tion, tuj fortigis nodon de sia kravato kaj supren-tiris ĝin. Li preparis sin por akcepto de la virino. Ŝi estis iomete dika kaj malalta kaj estis vestita per blanka ĉemizo kun mallongaj manikoj, kaj nigra jupo. Jes, ŝi estis venanta al li. Ŝi multe uzis ruĝan koloron por kosmetiko kaj tamen li ne ŝatis tiun ruĝan koloron. La virino haltis apud lia tablo. Kamran ekstaris el sia seĝo. Li sentis kapturniĝon. La sango kuris al lia vizaĝo. Por kontroli sin, li metis siajn manplatojn sur tablon. Tiam, ĝentile kaj imponece kliniĝis antaŭ ŝi.

La virino rigardis lin kaj ekridetis. Kamran klopodis japanan lingvon laŭeble plejbone paroli:

ridante, sed sen-atente trapasis la viron kaj iris al vendotablo. Posedanto de drinkejo, bonvenigante ilin, montris iun tablon kaj invitis ilin sidi ĉe ĝi.

La virinoj, irante al tablo, rigardis al ĉiuj ĉeestantoj, unu post la alia, kvazaŭ volis elekti ion kaj aĉeti ĝin. Eĉ kiam finfine ili sidis apud tablo, ili ankoraŭ ne prenis sian rigardon kaj atenton al la viroj.

" Ekkomencis." Murmuris Kamran.

Li rigardis al sia neklara bildo en la vitro de la drinkeja fenestro kaj per mano ordigis sian hararon. Poste iom suprenigis sian kravat-nodon kaj turnis sin al tiuj du virinoj kaj ekridetis.

La kelnerino ŝajne portis al ili botelon da blanka vino kun du glasoj. Ili komencis drinki kaj ŝajnigis ke ne plu atentas al la ĉeestantoj. Kamran kelkfoje tiris sin supren flanke de ili kaj ridetis al ili. Eĉ unu fojon prenis sian tason kun sakeo kaj montrante ĝin al tiuj virinoj, drinkis ĝin, kiel signo de saluto. Li sukcesis ricevi rapidan kaj forkuran rigardon de unu el ili por momento, sed tiu rigardo glitis de li kaj restis al iu altstatura junulo kun blondaj haroj.

"Fino." Kamran diris tion kaj surmetis sian tason sur la tablon.

Nun estis venantaj pli da virinoj. Kaj preskaŭ ĉiuj estis pli ol kvardek- aŭ kvindekjaraĝaj. Post iom da tempo li rimarkis ke du junuloj estas sidantaj ĉe tiuj du virinoj. Unu el ili, estis same alta viro kaj alia, iu usona soldato. Ili ekstaris kvarope. Unu el la virinoj pagis anstataŭ ĉiuj, kaj prenante brakon de usona soldato, kunportis lin kun si.

Iom post iom, Kamran sentis varmon pro tio ke alkoholo fluis en lian sangon kaj per ĝi atingis al lia kapo. Li estis sola, iom ebria, kaj sub bruo

“Vi honorigis min."

La virino sidiĝis sur la seĝon kaj diris: "Oh, kiel gracia! El kie vi venas?"

Kamran malrapide eksidis sur sian seĝon kaj diris: “El Irano."

La virino ripetis: “Irano?"

Kamran klopodis rideti. “Jes. Mi kaj vi ambaŭ estas orientantoj! Ĉu ne estas interese?"

Linioj de la virina frunto sulkiĝis kaj rondo de ŝiaj okuloj pli mallarĝiĝis. Kamran sentis ion, sed tuj demandis: "Kion vi deziras drinki, mi mendu por vi?"

La virino demetis sian ŝultra-sakon de ŝultro kaj metis ĝin sur la tablon kaj diris: "Dankon. Mi mem mendos!" kaj turnis sian rigardon en la drinkejo. La kelnerino venis ĉe ilin. Kaŝe palpebrumis al Kamran kaj aludis la virinon. Kamran ridetis.

La virino diris: "Drinkaĵon! Du glasojn!"

Kamran rigardis al sia glaso. Ĝi estis malplena. Li suprenigis sian kapon kaj diris: "Mia nomo estas Kamran. Estas plezure konatiĝi kun vi."

La virino demandis: “Ĉu vi por labori venis al japanio?"

Kamran pensis, pro kio devas kaŝi veron. “Jes. Jam estas preskaŭ unu jaro." Li diris.

La virino diris: “Irananoj estas danĝeraj homoj. Oni ĉiam diras tion en la gazetaro kaj televido."

Kamran diris: "Estas nur mispropagando. Ne aŭskultu tiujn sensencaĵojn."

La virino diris: "Ne ĝeniĝu. Ne temis pri vi."

Kamran diris: "En Japanio ankaŭ ekzistas Jakuza (japana mafio). Sed ne ĉiuj japanoj estas anoj de Jakuza, ĉu ne?"

La virino nur diris: "Jes. Kompreneble!"

Ŝi prenis sian glason kaj drinkis unu guton de ĝi; kaj denove demandis: "Kial vi venas ĉi tien por labori? Via lando estas sufiĉe riĉa. En ĉiuj domoj viaj estas petrolputo."

Kamran ekridis. Laŭte ridis. La virino konsterniĝis. Kamran ĉesigis sian ridadon. Li sentis denove, ke lia kapo turniĝas. Li per du manoj kaptis sian kapon kaj diris: "Pardonu!"

La virino haste diris: "Ne, ne. Ne bezonas pardonpeti." Kaj denove turnis sian kapon en la drinkejo. Juna nigrulo estis alvenanta al ilia flanko. Kiam li atingis al la antaŭo de ilia tablo, diris: "Hi!"

La virino respondis: "Hi!" kaj daŭrigis: "Mi pensis ke vi ne estos trovebla hodiaŭ. Ĉu vi ne devas iri al la oficiala misio?"

La nigrulo diris: "Mi ne iris." Kaj sen invito sidis ĉe la virinon. Kamran proksimigis sian glason de viskio al li, kaj kapkliniĝis, dirante: “Usonano?" La nigrulo ne atentis lian parolon, kvazaŭ li ne ekzistas tie.

La virino diris: "Jes, li estas usonano." Kaj denove turnis sin al la nigrulo kaj demandis: "Kion vi deziras drinki? Mi volas mendi por vi."

La nigrulo diris: "Oh, mi drinkis terure. En alia drinkejo mi estis, sed mi estis certa ke mi povas trovi vin ĉi tie."

La virino denove demandis: "Ĉu vi estas kun viaj amikoj?"

La nigrulo respondis: "Jes. Sed ne pripensu. Lasu ilin havi sian plezuran tempon. Ankaŭ ni iros por havi bonan tempon kune. Ĉu ne?" Kaj ridante palpebrumis al ŝi.

La virino diris: "Bone."

Ili ambaŭ ekstaris. Kamran ankaŭ ekstraris. Li malfacile povis kontroli sin sur siaj gamboj. Li iris proksime kaj staris ĉe la nigrulo kaj diris: "Hej, aŭskultu ulo! Ŝi estas mia."

La nigrulo rigardis al Kamran. Li ne komprenis kion li diris. La tono de Kamran ne estis amika. Kamran kaptis brakon de la virino. Ŝi detenis sin flanken. La nigrulo puŝegis lin kaj diris: "Fuck you." Kamran ekfalis sur tablon. Sed rapide li ekstaris kaj atakis lin. Kamran subite sentis fortan doloron ĉe sia stomako kaj ekvomis. La nigrulo ne atendis kaj kaptis lian hararon, malsupren tiris la kapon de Kamran kaj per genuo forbatis en lia vizaĝo. Salitan guston de la sango kun acida gusto de stomak-enhavo, li sentis en sia buŝo. Li ekfalis sur teron. La virino kriaĉis kaj kuris al la elireja pordo. La nigrulo denove diris: "Fuck you." kaj sekvis la virinon.

Kamran malfacile tenis sian korpon kaj komencis ekstari. Sed ne sukcesis komplete stari. Do, li faligis sin sur seĝon, kaj per la mano purigis siajn buŝon kaj lipojn. Lia mano estis sangita. Suprenigis li sian kapon. Kelkaj usonaj soldatoj estis sidantaj ĉirakŭ tablo kaj rigardante lin, ekridis al li. Kamran malsuprenigis sian kapon. Liaj vestaĵoj estis malpuraj. Enhavo de lia stomako, malpurigis lian jakon, ĉemizon kaj kravaton. "Nu, kion mi povas diri al miaj amikoj, kiuj posedas tiujn vestaĵojn." Li murmuris kaj fariĝis ege kolera. Li volis ekstari el sia loko kaj postsekvi la nigrulon, tamen kapturniĝis kaj denove ekfalis sur la saĝon. La knabino, kelnerino, rapide venis al Kamran. Estis en ŝia mano mantuko.

"Mi ege bedaŭras. Fine fariĝis malbone." Ŝi diris.

Kliniĝante al li, ŝi volis purigi liajn vestaĵojn. Kamran prenis mantukon de la knabino kaj mallaŭte muĝis: "Bastardoj! Ili ĉion posedas."

Septembro 2002

Rilato inter lingvo kaj skribo

Hamze Ŝafii (Inĝ. pri telekomunikado)

Enkonduko
La hodiaŭa mondo iras rapide al grandaj ŝanĝoj. La ŝanĝoj okazas en ĉiuj terenoj de nia vivo, kaj ni ĉiuj sentas la ĉiaman ŝanĝiĝon de nia ĉirkaŭaĵo. Eble la plej gravaj ŝanĝoj okazas en la komunikiloj. Oni nomas la nunan epokon kiel la komunikad-epoko kaj informad-epoko. Lingvo estas la ĉefa rolulo en nuntempaj ŝanĝoj. Hodiaŭ preskaŭ ĉiu persono en ĉiu angulo de la mondo povas komuniki kun aliaj personoj. Ne eblas ignori lingvojn kaj la bezono por krei harmonion inter diversaj aspektoj de lingvo, kiel parolo, skribo, kaj lego.

La komenco de skribo
Skribo estas grava invento de homaro. Komence, multaj homaj socioj rigardis ĝin kiel superhoman kreaĵon. Hebreoj kredis ke Jehovo inspiris la skribon al Moseo. Islamanoj legas en Korano ke la Dio instruis al homoj la sciencon de skribo. Grekoj konsideris la inventon de skribo samgrava kiel la malkovron de fajro. Eble tiu kredo ne signifas ke ili sciis kaj komprenis la gravecon kaj la rolon de skribo en la vivo de homaro, sed eble ili nur kredis ke la skribo estas iu superaĵo kaj mistera afero. Eĉ post la malapero de tiuj kredoj, ankoraŭ la respekto kaj timo al skribo restis ĉe multaj homoj. Kredo je "skribo" estas natura fenomeno, ĉar "diro" povis registriĝi nur per skribo kaj resti por ĉiam. Diro estas fulme pasanta kaj ne-ĉiama, sed skribo estas dokumento por-ĉiama.

Rilato de skribo kaj parolo
Ni povas esplori rilatojn inter skribo kaj lingvo el multaj aspektoj. Estas evidente ke tiu ĉi rilato estas tre forta. Fakte skribo estas parto de lingvo ĝenerale, sed skribata lingvo kaj parolata lingvo havas krom similecoj ankaŭ diferencojn.

La diferenco inter skribo kaj lingvo estas klara el aliaj aspektoj. Kelkaj homoj rigardas ĝin kiel ekzaktan kaj ĝustan prezenton de la lingvo. Tiu ĉi kredo estas malĝusta. Neniam ni skribas tiel same, kiel ni parolas, sed ni skribas kiel aliaj skribas. Skribo ĉiam estas



Alfabeto por senskribaj lingvoj
Indiĝenaj loĝantoj de Usono ne skribis sian lingvon antaŭ la elmigro de eŭropanoj tien. Komence de 1820aj jaroj, la gvidanto de Cherokee, elp. Ĉeroki, nomata Sequoyah, elp. Sekuoja, kreis alfabeton kaj skriban lingvon por sia denaska lingvo. Multaj Ĉerokioj tuj lernis la novan skriban lingvon, kaj en 1828 ili publikigis la unuan indiĝenan ĵurnalon en usono, skribitan kaj en la ĉeroka kaj en la angla.

prezento de komuna lingvo, kaj la komuna lingvo diferencas de la parolata lingvo. Parolata lingvo diferencas same paralele kun la varioj en la aspektoj kaj personaj karakteroj de homoj.

Certe en ĉiuj skriboj de la mondo ekzistas malperfektecoj kaj problemoj. La kialo estas tio, ke lingvo ĉiam rapide ŝanĝiĝas kaj evoluas, sed skribo ne ŝanĝiĝas samrapide. Ŝanĝo en skribo tiam estas neevitebla kiam la lingvo multe evoluas kaj disvastiĝas en aliajn landojn. Ekzemple la araba lingvo komence ne havis punktitajn literojn en sia vortaro, kaj ankaŭ ne havis manierojn por prezenti ĉefajn vokalojn (a, e, o). En la Greka lingvo en ekzistis signoj por intonacio kaj akcento. Tiuj signoj aldoniĝis al la Greka lingvo post ĝia disvastiĝo kaj populariĝo en Egiptio, por ke ne-grekoj, kiuj deziris lerni la lingvon, tion povu fari pli facile. La punktitaj literoj prezentiĝis en la araba lingvo post ĝia penetro en la persan

lingvon.

Ne eblas ĝuste paroli iun lingvon sen havi eblecon por aŭdi ĝin. Diferencoj kaj malperfektecoj inter la lingvo kaj skribo, kiu aperas tre malrapide pro la evoluo de lingvoj, estas problemo de ĉiuj nacioj. Vortoj kaj sonoj ŝanĝiĝas dum la tempo. Tiu ĉi ŝanĝiĝo okazas en parolo, sed ne samrapide en skribo. La skribo ĉiam konservas la malnovan prononcon kaj formon. De tie ĉi komenciĝas la diferenco inter skribo kaj parolo. Alia kialo estas tio, ke ĉiu lingvo prenas vortojn de aliaj lingvoj, kaj se la literoj estas la samaj en ambaŭ lingvoj, tiam la fremda vorto aperas per la samaj literoj, kiuj ofte havas diferencon kun la simila vorto en la dua lingvo, de tie estiĝas diversaj skrib-signoj por similaj paroloj. En la persa lingvo tiu ĉi fenomeno estas klare evidenta. Multaj arabaj vortoj envenis la persan kaj skribiĝas per la sama ĉefa skribo, sed pers-lingvanoj neniam prononcis tiujn vortojn same kiel arab-lingvanoj eldiras. Simila problemo estas evidenta en la franca kaj angla lingvoj.

Klasifiko de problemoj en rialto de skribo kaj parolo

Resume, ni povas klasifiki problemojn en skribo de diversaj lingvoj en kvar kategoriojn:

1-Sama skribo montras plurajn sonojn.
Ekzemplo:
Angla: “si” en vortoj “sing” kaj “mission”.
Franca: “-ille” en vortoj “ville” kaj “fille”.

2-Unu sono skribiĝas per pluraj formoj.
Ekzemplo:
Persa: Ekzistas tri simboloj por la sama “s” (س-ص-ث).
Franca: Jenaj vortoj prononciĝas same: saint, ceint, sein, seing, sain

3-Sonoj (simboloj) kiuj skribiĝas sed ne prononciĝas.
Ekzemplo:
Angla: “gh” en “high”
Franca: “ent” en “chantent” …

4-Sonoj kiuj prononciĝas sed ne havas simbolojn por ili.
Ekzemplo: En la ordinara persa kaj araba lingvoj oni ne uzas simbolojn por la vokaloj (a, e, o)

Iomete pri la problemoj en la persa lingvo

La persa lingvo apartenas al la Indo-Eŭropa familio de lingvoj, kiuj havas radikon de la Sanskrita lingvo. La plej evidenta specifikaĵo de la persa lingvo estas ĝia buŝa kaj parola formo. Nome, la persa lingvo havas grandegan diferencon inter parolo kaj skribo.



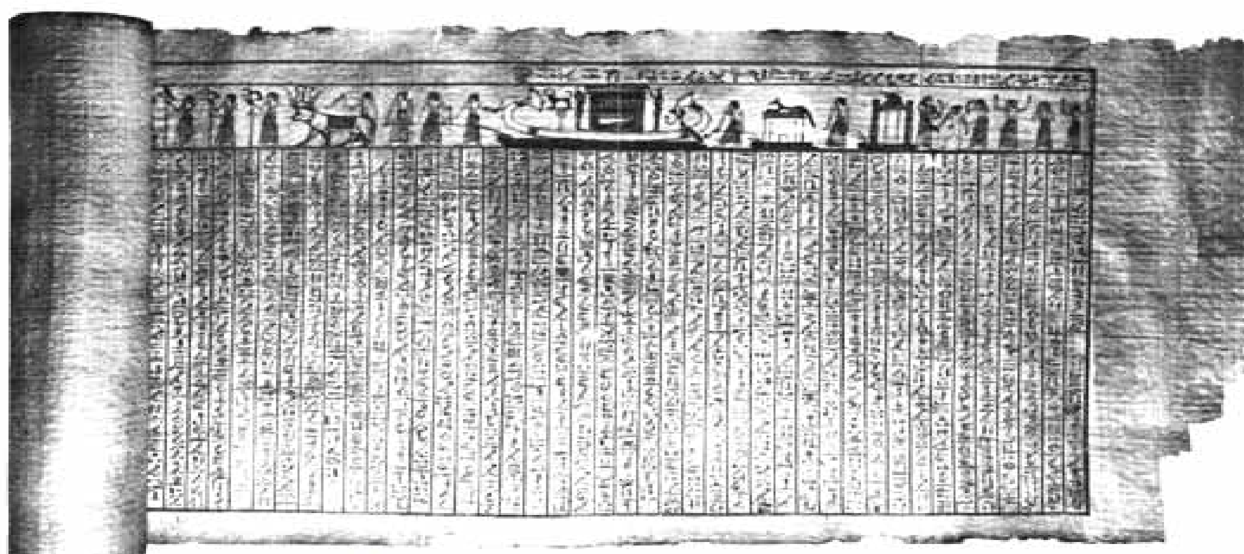
Kojnoskribo *La antikvaj popoloj de Okcidenta Azio utiligis kojnoskribon, sistemo de skribado sur la argilaj aŭ ŝtonaj tabeloj, kio probable komenciĝis en Sumero. Sciencistoj povis eklerni la legadon de la kojnoskribo, nur post kiam oni trovis tian skribaĵon en Bistuno, en okcidenta Irano. La Bistuna Skribaĵo estis en tri lingvoj : persa, babilona kaj elama (iam nomata ŝuŝa aŭ suza), kiuj ĉiuj utiligis kojnoskribon kiel skribsistemon. Tradukado de la skribaĵo ebliĝis ĉefe per simileco de la persa kaj babilona lingvoj al la modernaj lingvoj, kaj ankaŭ la fakto ke ĉiuj tri skribaĵoj enhavis la saman tekston.*

Fakte unuafoje la brita asiriologo kaj diplomato kavaliro Henry Creswicke Rawlinson, elp. Henri Krezŭik Roŭlinsen (1810-1895), sukcesis deĉifri la parsan parton de la Bistuna Skribaĵo en 1846, kaj nur post tio, oni povis legi la du alilingvajn tekstojn, kio enhavis saman materialon pri la geneologio kaj venkoj de la persa ŝaho Darjuŝo I (Darius I, 558 ?-586 ? a.K.).

Tiu ĉi diferenco ne nur estas en skribo de vortoj kaj sonoj, sed eĉ la formo de la vortoj kaj frazoj diferencas en skribo kaj parolo. Laŭ la lingvistoj, la kialo de tiu ĉi granda diferenco, kiu eble ne havas similon en la tuta mondo, estas tio ke la persa lingvo dum la historio ne havis propran skribon. Iam la persoj skribis per la sumera skribo (kojnoforma skribo) kaj poste aliaj skriboj estis uzataj, kaj laste ili uzis miksaĵon de antaŭaj skriboj kune kun la araba skribo. Tiuj ĉi kaŭzis ke oni tre facile povas trovi multajn ekzemplojn de ĉiuj kvar supre menciitaj problemoj en la persa lingvo. Kiel preskaŭ ĉiuj aliaj lingvoj, nuntempe ankaŭ en Irano estas granda diskuto pri la ŝanĝoj kaj reformoj en lingvo mem kaj ĝia skribo.

En serĉo de la plej perfekta lingvo

Ĉiu lingvo havas munimume unu el supre menciitaj problemoj. Ni ne povas trovi perfektan rilaton inter parolo kaj skribo de naciaj lingvoj. En la serĉado ĉirilate, ni povas



Hieroglifa Papirusa Skrib-rulaĵo
Antaŭ inventiĝo de papero, multaj popoloj skribis sur skrib-rulaĵoj faritaj el papirus-planto. Oni povis fari bonan surskribeblan surfacon el la planta celulozo. Tiu ĉi hieroglifa skribrulaĵo estas parto de la Libro de la Mortintoj apartenanta al la antikva Egiptujo. Ties detalaj ilustraĵoj bone elmontras restivon kaj kvaliton de papiruso.

nur trovi Esperanton kiu havas la plej perfektan rilaton inter skribo kaj parolo. En Esperanto ĉiu skribo montras nur unu sonon kaj ne ekzistas litero kun pluraj sonoj. Ankaŭ ne ekzistas sono kun pluraj skribaj formoj. Ĉiu sono havas unikan prononcon. Krome ne troviĝas skribaj sonoj kiuj ne prononciĝas. Nu restas evidente ke Esperanto ne solvas la kvaran kategorion de problemoj inter skribo kaj parolo, nome estas sonoj kiuj prononciĝas sed ne ekzistas simboloj por ili. Tiu ĉi problemo ne estas en Esperantaj vortoj, sed en vortoj kiuj envenis Esperanton el aliaj lingvoj.

Certe Esperanto sukcese solvis grandan parton de tiuj ĉi problemoj, sed eĉ Esperanto ne atingis perfektecon en la rilato de skribo kaj parolo. Tamen ŝajnas ke ĝi estas la plej perfekta lingvo ĉi-rilate. Tio signifas ke oni skribas per simboloj kiuj estas ĝuste tiel legataj kiel ili estas parolataj. Do, ĉiu skribaĵo estas legata perfekte same kiel ĝi estas parolata. Ne en ĉiuj lingvoj tio estas ebla. Se oni scias la alfabeton de Esperanto, oni povas legi kaj skribi ĝin tute ĝuste, sed en multaj lingvoj, eĉ post jaroj da studado, oni ne povas atingi tion. En multaj lingvoj diktado estas tre grava lern-temo en lernejoj kaj universitatoj. Instruisto legas tekston kaj studento devas skribi ĝin ĝuste. Tio estas malutiligo de tempo kaj kaŭzas mutle da elspezo por igi studentojn por nur skribi tiel, kiel estas norma skribo en la socio.

Do, kiel ni povas skribi perfekte kion ni parolas, kaj ĉu entute la problemoj estas solveblaj? Ni povas trovi lingvojn, kiuj estis adoptitaj kaj pasis grandajn ŝanĝojn por solvi partojn de tiuj ĉi problemoj. Ekzemple en la turka lingvo, oni ŝanĝis la tuton de la alfabeto de arab-devena al latina alfabeto. Tiu ĉi ago rezultis al pli simpliĝo kaj pliklarigo de la lingvo. Nun en la turka lingvo preskaŭ ne estas problemoj en legado kaj skribado por tiuj, kiuj scias la alfabeton. Do, ŝanĝi alfabeton al pli simpla kaj sen-escepta alfabeto povas helpi nin atingi pli perfektan rilaton inter la skribo kaj parolo. La persa alfabeto havas 36 literojn, sed preskaŭ 9 literoj estas senutilaj kaj oni povas tre simple forigi ilin de la alfabeto. Ili ofte estas arab-devenaj literoj, kiuj aldoniĝis al la persa alfabeto post la invado de araboj al Persio. Sed ĉiam estas malfacile ŝanĝi la alkutimiĝintan situacion. ★

Bibliografio:

Zabanshenasi va zabane farsi (Lingvistiko kaj la persa lingvo), d-ro Parviz Natel Ĥanlari, Tehrano: Tus eldonejo, 1994.

The study of language: an introduction (La studado de lingvo), George Yule, Cambridge University Press, 1985.

Zaban va tafakkor (Lingvo kaj penso), Mohammad Reza Bateni, Tehrano, 1999.

Microsoft Encarta 2004, far ĉirkaŭ 700 kontribuantoj kaj 100 konsultantoj, versio: 13.0.0.0531, Usono: Microsoft, 2004, 5 CDs.

Deponado

Tiel mi aûdis ke viro eliris de la domo frumatene por iri la banejon. Survoje, li vidis el siaj amikoj unu. Li demandis: "Ĉu vi akompanus min eniri la banejon?". La amiko respondis: "Mi venos kun vi ĝis la banejo, sed mi ne povos eniri ĝin ĉar al mi estas alia laboro. Kaj li akompanis lin ĝis la ĉirkaûaĵo de la banejo. Atinginte vojduiĝon la amiko nesciiginte lin, daûrigis vojon alidirekten.

Hazarde, malantaû la viro ŝtelisto postiris por plenumi sian ĉiutagan laboron. La viro sin turnis al la ŝtelisto kaj pro mallumeco, li imagis la ŝteliston kiel la amikon. 100 dinarojn li havis en sia maniko fermita en tukaĵo. Li elprenis ĝin el la maniko kaj donis al la ŝtelisto kaj diris: "Ho! frato! Ĝi estas deponaĵo ĉe vi. Tiam, kiam mi elvenos de la banejo redonu ĝin al mi." La ŝtelisto prenis la oron de li kaj atendis tie ĝis kiam li eliĝis de la banejo: jam estis lume. Li sinvestis kej elvenis rekten. La ŝtelisto vokis lin kaj diris: "Ho! Bonviro! Reprenu vian oron kaj iru, ĉar hodiaŭ mi ne povis fari mian laboron pro tenado de via deponaĵo. La viro diris: "Kio estas tiuj ĉi oraĵoj kaj kiu estas vi?" Li respondis: "Mi estas ŝtelisto, vi mem donis la oron al mi."
Li diris: "Se vi estas ŝtelisto, kial vi ne ŝtelis mian oron?"

La ŝtelisto diris: "Se laû mia profesio mi forprenus de vi la oron - eĉ se ĝi estus 1000 dinaroj - neniel mi timus pro la forprenado kaj neniel redonus ĝin, tamen, kiel deponaĵon vi donis ilin al mi, deponanto ne indas perfidi, ĉar forprenado de deponaĵo ne estas justa.

El: **Gabusname** (Gabus-libro) far *Onsor-ol-maani Kejkavus Ebne-Eskandar Ebne-Gabus* (11a jc p.K)
Tradukis: (F-ino) *Mansure Fazel-zade*

امانت داری

چنان شنودم که مردی سحرگاه از خانه بیرون رفت تا به گرمابه رود. به راه اندر دوستی از آن خویش را دید. گفت، موافقت کنی تا به گرمابه شویم؟ گفت، تا در گرمابه با تو همراهی کنم لکن اندر گرمابه نتوانم آمدن که شغلی دارم، و تا نزدیک گرمابه بیامد. به سر دو راهی رسید. بی‌آن‌که این مرد را خبر داد بازگشت و به راه دیگر برفت.

اتفاق را طراری از پس این مرد می‌رفت به طراری خویش. این مرد باز نگرید. طرار را دید و هنوز تاریک بود، پنداشت که آن دوست وی است. صد دینار در آستین داشت بردستارچه بسته. از آستین بیرون گرفت و بدین طرار داد وگفت، ای برادر! این امانت است به تو. چون من از گرمابه بیرون آیم به من باز دهی، طرار زر از وی بستد و آن‌جا مقام کرد تا وی از گرمابه بیرون آمد روز روشن شده بود. جامه بپوشد و راست همی رفت. طرار وی را بخواند و گفت، ای جوانمرد! زر خویش بازستان و پس برو که امروز از شغل خویش فروماندم از این نگاه‌داشتن امانت تو، مرد گفت، این زر چیست و تو چه مردی؟ گفت: من مردی طرارم. تو این زر به من دادی، گفت، اگر تو طراری چرا زر من نبردی؟

طرار گفت: اگر به صناعت خویش بردمی، اگر هزار دینار بودی، از تو یک جو نه اندیشیدی و نه باز دادمی ولکن تو به زنهار به من دادی. زینهاردار نباید که زینهارخوار باشد که امانت بردن جوانمردی نیست.

از قابوسنامه، نوشته: عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندربن قابوس، قرن پنجم.
ترجمه: منصوره فاضل‌زاده – تهران

Floroj el "La Florejo" de Sadio

Estas printempo kaj denove kresksas floretoj ĉie en la naturo. En tiu ĉi rubriko ankaŭ estas elektitaj floretoj el la libro "La Florejo" de la granda irana verkisto, Sadio. Temas pri la lasta ĉapitro de la libro kiu enhavas maksimojn por ĉiutaga vivo. Ĝuu ilin kaj havu bonan novjaron iranan.

Inter du malamikoj tiel parolu ke vi ne hontu se ili fariĝos amikoj.

سخن میان دو دشمن چنان گوی که گر دوست گردند شرم زده نشوی.

Dek homoj pace manĝas ĉirkaŭ-table sed du hundoj ĉirkaŭ-kadavre bojas malafable. Postulemulo ne satiĝas eĉ per oceano sed kontentiĝemulo satiĝas eĉ per pano. Saĝuloj diras: "Riĉo per kontento pli bonas ol riĉo per arĝento."

Eĉ havunte la mondon postulemul' sentas malsatecon,
sed kontentiĝema intest' pleniĝas manĝante pan-pecon.

ده آدمی بر سفره ای بخورند و دو سگ بر مرداری با هم بسر نبرند. حریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر. حکما گفته‌اند توانگری به *قناعت به از توانگری به بضاعت.*

روده تنگ به یک نان تهی پرگردد

نعمت روی زمین پر نکند دیده تنگ

Esti feliĉulo malriĉa pli bonas ol esti reĝo malfeliĉa.
Se vi gajiĝu post malgajo,
Pli bonas ol malgaj' post gajo.

گدای نیک انجام به از پادشاه بد فرجام.

غمی کز پیش شادمانی بری

به از شادیی کز پسش غم خوری

Tiu admonas reĝojn kiu nek timas teroron nek ŝatas oron.

Ĉu verŝi sur diista pied' oron,
ĉu meti hindglavon sur lian koron,
lin ja ne timigas iu krom Dio,
tial ke diism' baziĝis sur tio.

نصیحت پادشاهان کردن کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد یا امید سر.

موحد چه در پای ریزی زرش

چه شمشیر هندی نهی برسرش

امید و هراس نباشد زکس

بر این است بنیاد توحید و بس

Maldecas momento-rapide amikon ĉagreni kiun oni povas viv-daŭre preni.

دوستی را که به عمری فرا چنگ آورند نشاید که به یک دم بیازارند.

Akcepti konsilon de malamiko estas erare sed aŭskulti ĝin estas prepare por agi male kaj tio ja estas ĝusta.

Kion malamiko diras, evitu
por ke poste pro tio vi ne pentu,
Ne iru se li montras vojon rektan,
sed vi iru vojon alidirektan

نصیحت از دشمن پذیرفتن خطاست ولیکن شنیدن رواست تا به خلاف آن کارکنی که آن عین صوابست.

حذر کن زانچه دشمن گوید آن کن
که بر زانو زنی دست تغابن
گرت راهی نماید راست چون تیر
از و برگرد و راه دست چپ گیر

Al ĉiu, sia saĝo ŝajnas perfekta kaj sia filo belaspekta.

همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.

Eminentulon oni demandis:”Malgraŭ la meritaro ekstra havata de la mano dekstra, kial oni metas ringon sur la mano maldekstra?”
Li respondis:”Ĉar meritantoj ĉiam estas senigitaj.”

Kiu kreis feliĉon kaj vivtenon
tiu donas aŭ meriton aŭ ŝancon

بزرگی را پرسیدند با چندین فضیلت که دست راست را هست خاتم در انگشت چپ چرا کنند؟ گفت ندانی که اهل فضیلت همیشه محروم باشند.

آنکه حظ آفرید و روزی داد
یا فضیلت همی دهد یا بخت

Ĉiu sidanta kun maliculoj eĉ ne alprenante ilian karakteron, kondamniĝas al imiti ilian agmanieron kaj se por preĝi li iras ruinon, oni diras ke li celas drinki vinon.

هرکه با بدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان در و اثر نکند به طریقت ایشان متهم گردد و گر به خراباتی رود به نماز کردن منسوب شود به خمر خوردن.

Pres-eraroj en la titoloj de la antaŭa numero

Pro ankoraŭ-ne-sciata(j) kialo(j) ekestis pres-eraroj en la titoloj de kelkaj artikoloj de la antaŭa numero de nia revuo. Tamen, ili iam estis ankoraŭ diriva, kiel «Ĉiam **Iva**» anstataŭ «Ĉiam **Aktiva**»; ili iam estis ridiga, kiel «Noŭruzo, la **rana** novjartago» anstataŭ «Noŭruzo, la **irana** novjartago», iam pensiga, kiel «La **istika** ebrieco» anstataŭ «La **mistika** ebrieco », kaj fine, ili iam estis eĉ pli poezia, kiel: «Nenio **rava**» anstataŭ «Nenio **grava**»!
Ĉiu(o)kaze, ni pardonpetas de vi pro tio, kaj esperas ke la nunan numeron vi trovos sen tiaj signifohavaj preseraroj!

La Red.

Konatiĝu kun la Internacia Muzeo de Paco kaj Solidaro unika institucio en la monda Esperanto-movado en 2750-jara Samarkando

Anatoli I. IONESOV
(Samarkando, Uzbekistano)

Historio de fondiĝo

Ĉio fakte komenciĝis de la Lingvo Internacia Esperanto kaj de la kreita en 1977 en Samarkando Klubo de Internacia Amikeco "Esperanto", poste fariĝinta unu el la plej aktivaj en la lando. Ni komencis internacian korespondadon Esperante, ni ekhavis amikojn en multaj landoj, el alsenditaj de esperantistoj materialoj ni ekis organizi diverstemajn ekspoziciojn, inkluzive la ciklon de la internaciaj ekspozicioj "Paco - Espero de la Planedo", kiuj sukcese eksponiĝis en Samarkando, Taŝkento kaj ankaŭ en kelkaj urboj de Rusio. Alsenditaj eksponaĵoj - afiŝoj, desegnaĵoj, bildkartoj, dokumentoj ktp - intertempe formis kolekton de Samarkanda Esperanto-Klubo kaj bazon de la estonta Internacia Muzeo de Paco kaj Solidaro, kiu estis inaŭgurita de samarkandaj esperantistoj la 31-an de decembro 1986 honore al la Internacia Jaro de Paco. La muzeo situas en la administra konstruaĵo de la Centra Parko de Kulturo kaj Ripozo de Samarkando (Mustaqillik Strato, 56).

En 1989 per la decido de estraro de Ministerio pri kulturaj aferoj de Uzbekistano la muzeo estis distingita per la honora titolo "Popola Muzeo". Ties moto iĝis la vortoj de la elstara uzbeka poeto kaj humanisto Aliŝer Navoi, kiu jam antaŭ kvin jarcentoj alvokis:

Komprenu, homoj de la tero, Malamikeco - ja malbeno.Vivu do ĉiam amikece, Senkverele kaj fratece.

Misio de la muzeo

La Internacia Muzeo de Paco kaj Solidaro estas senprofitcela neregistara organizo, korformita al universalaj homaj valoroj kaj celanta:

1-firmigon de paco, interkompreniĝo kaj interpopola amikeco pere de civila diplomatio, arto kaj arta kreado;

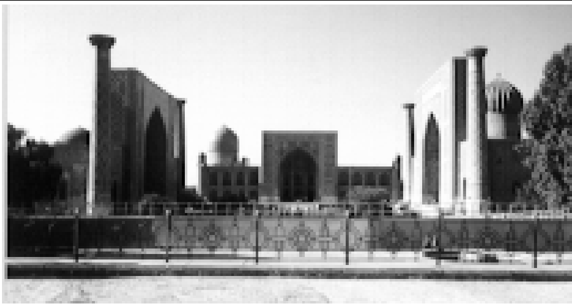
2-pliprofundigon de konsciiĝo kaj kompreno de la globaj defioj, evoluigo de la sento de la persona respondeco pri la solvado de tutmondaj problemoj, de kiuj dependas la estonto de de la mondo kaj pluvivado de niaj posteuloj.

3-demonstron de la multkultura varieco de la homaro, de novaj vizioj de la pli bona mondo kaj de neceso de globa solidaro.

Estante frukto de la civila diplomatio kaj siaspeca internacia inform-komunika packrea centro, la muzeo realigas diversajn edukajn programojn, internaciajn projektojn kaj artajn ekspoziciojn samkiel ĝi posedas konstantan ekspozicion.

Kolekto

La muzea fondaĵo formiĝis ĉefe el koresponde ricevitaj materialoj, reflektantaj praktike ĉiujn problemojn de la homaro, ricevintajn la nomon "globskalaj", antaŭ ĉio problemoj de pluvivado, malarmado, homrajtoj, evoluado, mediprotektado, sana vivmaniero ktp. La muzea kolekto ampleksas pli ol 20.000 eksponaĵojn el pli ol 100 landoj de ĉiuj kontinentoj - afiŝoj, flugfolioj, desegnaĵoj, pentraĵoj, tapiŝoj, flagoj, fotoj, dokumentoj, libroj, periodaĵoj, insignoj, medaloj, poŝmarkoj, slajdoj, KD-oj, muzikkasedoj, gasbalonoj, gluetikedoj, T-ĉemizoj, sunenergia forno kaj multaj aliaj. Ekzemple, japanaj amikoj donacis pecetojn de tegmenta tegolo el Nagasaki (fandiĝintaj post la atoma eksplodo kaj trovitaj je unukilometra distanco de la eksploda centro). Ĉi tie ni povas vidi kapsulojn kun la tero el la loko de Stalingrada batalo, el la fifama Koncentrejo *Auschwitz*, el la Paca Parko en Hiroŝimo... La fragmentoj de la detruita Berlina Muro - falinta simbolo de konfrontiĝo inter Oriento kaj Okcidento - oni alportis el Germanio. La Defend-ministerio de Usono - Pentagono - transdonis donace al la muzeo du partojn de la usonaj mezdistancaj nukleaj raketoj "*Pershing - 2*" malmuntitaj konforme al la kontrakto inter USSR kaj Usono, la "restaĵoj" de sovetiaj nukleaj raketoj SS-20 venis de unu el partoprenintoj de ties likvidado. Samloke oni trovas la donacon de la germana astronaŭto *Reinhard Furrer*: suveniro farinta kun li en la kosmoŝipo "*Challenger* 112 cirkaŭflugojn de la Tero. Kortuŝas per sia belo kaj vivamo la originalaj pentraĵoj de franca pentristino Denise Legrix, speciale kiam oni ekscias, ke ili estas pentritaj per la broso tenata en la buŝo de la virino naskiĝinta sen kruroj kaj



brakoj. Same impresas la pentraĵo "Trankvila akvo" far usona buŝpentristino Cindi Bernhardt.

En la ekspozicio estas multaj mirindaj per sia fantazio, heleco de farboj kaj talento infandesegnaĵoj kun iliaj infane senperaj kaj sinceraj meditoj pri si kaj pri sia percepto de la mondo, pri la mondo nuntempa kaj estonta. Peceton de ruĝa briko, uzita meze de la 19-a jarcento por konstruado de la ĉefa sidejo de Smithsona Institucio en Waŝington-urbo (nune plej granda muzeo en la mondo!), donacis usonaj kolegoj. El ĉia urbo *Xi'an* (kiu siatempe rolis kiel starta punkto de la Granda Silka Vojo!) venis bela 7-metra tapiŝo "Ni volas pacon. Ni amas pacon", farita de tieaj mezlernejanoj uzintaj 2000 eltranĉitajn el ŝtofo blankajn packolombojn. Infanoj el malproksima Nov-Zelando sendis al la muzeo ilian kolektivan verkon - 23-metran surŝtofan artaĵon pri paco. Inter multenombraj eksponaĵoj estas unikaj dokumentoj, raraj libroj, afiŝoj...

La tuta ekspozicio substrekas la prioritaton, kiun homoj en la tuta mondo atribuas al universalaj homaj valoroj kaj vivnecesa tasko, ke tiu prioritato estu rekonita en internaciaj rilatoj. Verdire, ni mem estis surprizitaj kiel rapide kaj vaste la ideo pri fondo de tiu ĉi muzeo estis akceptita kaj subtenita en la tuta mondo. Mi pensas, ke tio montras, ke ĉiuj homoj, sendepende de iliaj loĝlokoj, antaŭ ĉio zorgas pri la problemoj de paco, homrajtoj kaj konservado de la vivo sur nia planedo.

La muzeo havas vastajn kontaktojn kun multaj internaciaj kaj naciaj (interregistaraj kaj neregistaraj) organizoj kaj kun miloj da homoj de bona volo sur ĉiuj kontinentoj. Siajn publikaĵojn al la muzeo sendas UNO, OSKE, Europa Konsilio, UNESKO, ICOM, NATO, Internacia PEN-klubo, Norvega Nobel-Instituto, Monda Konsilio de Eklezioj, Monda Banko, Internacia Komitato de Ruĝa Kruco kma. La muzeo estas membro de la Internacia Paca Buroo en Ĝenevo kaj de la Internacia Reto de Pacmuzeoj. Materialoj el la muzea kolekto estis eksponataj en Cipro, Francio, Nederlando, Rusio, Usono, Japanio, Belgio kaj aliaj landoj. Estas interese, ke la unua numero (N 1/2000) de la revuo "ICOM News" eldonata en Parizo sub aŭspicio de UNESKO de la Internacia Konsilio de Muzeoj en la angla, franca kaj hispana lingvoj kaj disvastigata en 148 landoj malfermiĝis per la artikolo pri la Internacia Muzeo de Paco kaj Solidaro en Samarkando. Ĉiu vizitanto de la muzea ekspozicio sentas sincerecon kaj universalecon de ties organizantoj samkiel de tiuj kiuj helpas al la muzeo kaj sendas ĉi tien eksponaĵojn. Oni tuj sentas, ke paco kaj sana medio - estas tio, kion homoj plej multe volas kaj ke ili pretas kune labori por humanigo de la internaciaj interrilatoj kaj por konservado de nia unusola komuna Hejmo - planedo Tero.

Dum tiuj ĉi jaroj la muzeaj aktivuloj formis kelkajn agadterenojn, en kiuj ni laboras. Ni nomu ilin konstantaj projektoj.

Ĉefaj internaciaj projektoj de la muzeo

1. "Aŭtografo de Paco"

Aktivuloj de la muzeo kreas unikan kolekton de subskribitaj fotoj, personaj mesaĝoj, vizioj kaj aŭtografiitaj verkoj de mondaj eminentuloj, signife kontribuintaj al konstruado de la pli bona mondo sur nia planedo. Jam estas ricevitaj pli ol 1000 reeĥoj kaj eksponaĵoj de nuntempaj elstaruloj, inkluzive ŝtat- kaj registar-estrojn, gvidantoj de internaciaj organizoj, grandaj verkistoj, poetoj, sciencistoj, muzikistoj, astronaŭtoj, 'steloj' de teatro, kino, sporto, Nobelpremiitoj ...

Laŭpete de Fondaĵo Magenta el Amsterdamo, parto de tiu ĉi unika kolekto en majo-junio 1996 estis eksponata sur la speciala eduka ŝipo kaj vizitis 25 nederlandajn urbojn. Laŭ vortoj de reprezentantoj de Magenta, la kolekto faris "fantastan impreson".

Estonte estas planata malfermo de speciala galerio/ biblioteko/ muzeo "Autografo de Paco", kie ni eksponos aŭtografiitajn librojn, muzikajn registraĵojn, artaĵojn, arkivajn dokumentojn ktp, alsenditajn de renomaj agantoj de monda politiko, scienco, kulturo, arto...

2. "Infanoj de X-Lando: Rigardas la Mondon"

La celo de tiu ĉi projekto - ebligi al niaj samlandanoj konatiĝi kun diversaj landoj, popoloj, kulturoj tra la okuloj de infanoj de tiuj ĉi ŝtatoj. Dum lastaj jaroj la muzeo aranĝis infanartajn ekspoziciojn el Francio, Suda Koreio, Australio, Egipto, Tajvano,



Nov-Zelando, Filipinoj, Irano, Albanio, Tibeto, Japanio, Sud-Afriko, Rusio, Malto ... En proksima futuro ni planas fondi ĉi tie la konstantan Internacian Infanartan Galerion.

3. Infana Festivalo de Paco kaj Malarmado

En la centra urba parko kaj la regiona Infana Palaco de Artoj ĝis nun ni okazigis ses similajn festivalojn. Kutime ni organizas ilin dum la Semajno de UN por malarmado. Moto de la festivalo: "Milito ne estas ludo. Kial do ludi militajn ludilojn? Paco komenciĝas de mi." Tiamaniere ni invitas infanojn interŝanĝi iliajn militajn ludilojn je pacaj. Infanoj redonas siajn aŭtomatpafilojn, pistolojn, pafilojn, tankojn, katapultilojn ktp, subskribas la Internacian kontrakton pri infana malarmado kaj interŝanĝe ricevas je sia elekto diversspecajn senperfortajn kaj edukajn ludilojn, ekzemple, molajn animalojn, konstrukciilojn, kreivajn ludojn, librojn, farbojn, krajonojn, pilkojn k.a. Tiuj infanoj, kiuj ne posedas militajn ludilojn, alportas siajn poemojn, manartaĵojn kaj desegnaĵoj pri paco. Ĉiu partoprenanto estas distingata per la speciala Diplomo de paco kaj malarmado. Krom interŝanĝo de ludiloj, kadre de tiu ĉi populara festivalo okazas origami-metiejoj, koncertaj programoj, konkursoj, ekspozicioj, filmoj, loterio de paco, plumamika servo k.c. Sukcesa okazigo de tiuj ĉi festivaloj montras, ke tiujn packreajn aranĝojn necesas daŭre organizi. Ja stereotipoj de "senmalutileco" de militaj ludiloj daŭre nestas en infanoj kaj en plenkreskuloj kaj superi ilin estas sufiĉe malfacile. Ni opinias, ke militaj ludiloj ankaŭ povas kontribui al militigo de konscio de infanoj kaj gejunuloj, tial ni strebas konigi tion kaj al infanoj, kaj al iliaj gepatroj kaj proponi al ili alian alternativon. La ĉefa celo de la festivaloj de paco kaj malarmado estas inokuli al infanoj ekde frua infaneco konstruktivan kaj kreivan vidhorizonton de la vivo kaj naturo por ke ili vivu en paco kun si mem, kun pozitivaj rilatoj kaj valoroj, kiun ili povu kunpreni al ilia plenkreskula vivo kaj por ke ili neniam volu detrui tiun ĉi mondon.

4. "Belo Savos la Mondon"

Ni organizas en Uzbekistano ekspoziciojn de eksterlandaj pentristoj kaj de samarkandaj artistoj eksterlande. En tiuj ĉi ekspozicioj estas demonstrataj pentraĵoj kaj aliaj artaĵoj, malkovrantajn belon de la naturo, belon de amikeco, belon de amo, belon de kreado, belon de paco inter nacioj. Parto de tiuj ĉi artaĵoj estas en la konstanta muzea ekspozicio, ni okazigis personajn ekspoziciojn de artistoj el Francio, Anglio kaj Germanio. Sed verŝajne la plej hela elmontro de la projekto fariĝis okazigo (en Samarkando) de la internacia konferenco de artistoj "Belo Savos la Mondon" kaj de la internacia ekspozicio "Arto kaj Belo" (kunlabore kun la Asocio Artistoj por Paco), dediĉitaj al la 10-jariĝo de nia muzeo. Longtempa celo estas fondo de la Internacia Arta Galerio "Belo Savos la Mondon" en Samarkando.

5. "La Mondo Tra la Okuloj de Handikapitaj Infanoj"

Tiu ĉi projekto celas organizon de la internaciaj artaj ekspozicioj de la infanoj kun limigitaj fizikaj aŭ mensaj malordoj, viktimoj de malsanoj, perforto, krimoj, militoj, poluciita medio kaj aliaj kataklismoj. Ni volas ne nur demonstri en Samarkando kaj en aliaj urboj de Uzbekistano iliajn kreajn kapablojn, fantazion kaj inspiron, sed ankaŭ grandan spiriton de tiuj ĉi knaboj kaj knabinoj, iliajn sentojn, revojn, strebojn, vizion de la pli bona mondo tra ilia kreado.

6. "La Mondo de Ridetoj"

Ni preparas la tutmondan kolekton de ridetoj kaj invitas vin ekrideti kun ni, vin, viajn parencojn, amikojn, kolegojn, najbarojn, hejmbestojn kaj ĉiujn vivantajn estaĵojn sur la Tero. Tio povas esti ĉiuspecaj ajnformaj ridetoj, je via propra elekto (fotoj, pentraĵoj, desegnaĵoj, gravuroj, karikaturoj, komputilaj grafikaĵoj, poemoj, anekdotoj ktp). La aĝo de ridetontaj partoprenantoj kaj kvanto / dimensio de sendataj materialoj estas NELIMIGITAJ. Dum proksima tempo en la muzeo estos malfermita speciala Internacia Halo de Ridetoj. Do, komencu rideti plejeble baldaŭ, hodiaŭ, ĝuste nun...



7. Klubo de Internacia Amikeco "Esperanto"

Tiu ĉi klubo funkcias ĉe la muzeo por popularigo kaj utiligo de la internacia lingvo Esperanto kiel efektiva neutra rimedo de la internacia komunikado kaj kiel grava instrumento de pacedukado. Aktivuloj de la muzeo preparis kaj eldonis la unuan uzbeklingvan E-studlibron. La klubo "Esperanto" ankaŭ inkluzivas plumamikan servon asistantan al infanoj kaj plenkreskuloj de diversaj landoj establi senperajn reciprokajn kontaktojn, kiuj pli bone ol io kontribuas al interkompreniĝo, amikeco kaj paco sur nia planedo. Tiucele estas planate eldoni internacian gazeton de la plumamikoj.

8. "Granda Silka Vojo"

La muzeo strebas per siaj rimedoj de la popola diplomatio revivigi la tradiciojn de la Granda Silka Vojo, evoluigi kulturajn interŝanĝojn, internacian turismon, establi partnerecajn ligojn kaj kunlaboron inter lokaj kaj eksterlandaj entreprenistoj kaj specialistoj en diversaj sferoj.

9. "Samarkando en Ĉiuj Kontinentoj"

Nia hejmurbo estas parto de la Monda Heredaĵo de UNESKO. Ni kolektas ĈIUSPECAJN materialojn (leterojn, vojaĝrakontojn, gazetartikolojn, librojn, broŝurojn, poemojn, kantojn, fotojn, desegnaĵojn, dokumentojn ktp) pri Uzbekistano kaj Samarkando. Fakte, CHION AJN pri la temo, inkluzive fotojn de startoj, vendejoj, restoracioj, hoteloj, komunumoj, kompanioj, varoj ktp estos tre bonvena. Ĉiuj senditaĵoj estos eksponataj en la speciala ekspozicio en la muzeo. Ni ankaŭ publikigos la plej interesajn materialojn en nialanda gazetaro.

Perspektivoj de evoluo de la muzeo

Dum pasintaj jaroj la muzeo pruvis sian vivkapablon kiel neordinara muzeo de la nova tipo, ne havanta analogiojn en la landoj de KSS kaj Baltio. Tamen necesas agnoski, ke pro la manko de respektiva materia-teknika bazo, ties grandagaj potencialaj ebloj estas ankoraŭ ne plene utiligataj. Ni iom ekrevu. La futuron de la muzeo ni volus vidi kiel multfunkcian, ekipitan per ĉio necesa, Internacia Paccentro, laŭeble konstruita laŭ speciala projekto - kun kelkaj haloj por konstanta ekspozicio, aparta lokalo por provizoraj ekspozicioj, galerioj "Autografo de Paco", "Belo Savos la Mondon", "La Mondo Tra la Okuloj de Infanoj", Internacia Halo de Ridetoj kaj ĉambro de pacaj kreivaj ludiloj, negranda konferencejo por okazigo de renkontiĝoj, prelegoj, seminarioj kaj kreaj metiejoj, por demonstro de slajdoj, kino- kaj video-filmoj; biblioteko, arkivo, ĉambro por malstreĉiĝo kaj interna paciĝo, malgranda komputila centro kun modernaj komunikiloj kun la tuta mondo kaj eĉ mini-hotelo por volontulaj helpantoj alvenontaj ĉi-tien el diversaj landoj. Sur la planko estas muntita grandega mondmapo, ĉirkaŭe troveblas floroj kaj dekoraciaj plantoj el multaj anguletoj de la terglobo, mallaŭte sonas agrabla muziko, voĉoj de naturo, kvazaŭ kun ni parolas la planedo Tero mem...

Sed evidente ĉio-ĉi estas el la sfero de revoj. Kvankam, kiel oni diras, ke ĉio komenciĝas ekde la revo. Kaj kiu scias, povas esti iam tio efektiviĝos...

La tuta aktivado de la muzeo plejparte baziĝas sur la volontula laboro de ties aktivuloj kaj helpo de amikoj tra la tuta mondo, kiujn ni konsideras plenrajtaj "akciuloj" de la muzeo. Se vi kaj viaj amikoj dividas kun ni niajn strebojn kaj volas subteni la muzeon, via helpo estos dankeme akceptita. Nuntempe estas organizata la Societo de amikoj de la Internacia Muzeo de Paco kaj Solidaro kiel grupo de subteno de niaj iniciatoj. Kaj kompreneble, ni ĉiam tre ĝojos akcepti vin kaj viajn amikojn en antikva kaj eterne juna Samarkando kaj en nia Pacmuzeo. Bonvenon!

Niaj koordinatoj

Poŝta adreso:
Internacia Muzeo de Paco kaj Solidaro
P.O. Box 76, UZ-703000 Samarkand
Respubliko Uzbekistano.
Kontakta telefono/ fakso: +998 (662) 33 17 53.
Retpoŝto: imps@rol.uz (kutime por mesaĝoj en simpla TEKSTA (.txt) formato, SEN suplementoj).

Interreto:
http://www.aliaflanko.de/urbo/samarkand/muzeo.html
http://www.civilsoc.org/nisorgs/uzbek/peacemsm.htm
http://www.aliaflanko.de/urbo/samarkand/samarkand.html
http://peace.museum.com
http://satamikarohm.free.fr/esperanto/iniciatoj/samarkando.html

Rio-de-Ĵanejro

Tiu bela, moderna kaj vigla ĉefurbo de ŝtato Rio-de-Ĵanejro kun 5,880,544 loĝantoj situas ĉe la golfeto Guanabara inter la montaro kaj la atlantika oceano. Tre grava kultura, komerca, turisma kaj industria centro prezentas belajn placojn, parkojn kaj avenuojn.

La plej interesaj vidindaĵoj estas: Korkovado kun la bela statuo de Kristo, superreganta la urbon, kaj Pão de Açucar kun rava panoramo de Rio-de-Ĵanejro.

Kopakabano, Ipanemo, Leblono kaj Barra de Tiĵuko estas la fame konataj kaj vere allogaj plaĝoj de la urbo.

Aliaj nepraj vidindaĵoj estas la centro, la kvartalo Glorio, Flamengo, Botafogo, Tiĵuko kaj en la golfeto Guanabara, la romantika insulo Paketo (Paketá).

En la urbo troviĝas bonaj teatroj, kinejoj kaj kunvenejoj por ĉiuj kiuj ŝatas vesperdistraĵojn. Tie funkcias tri modernaj universitatoj. Ponto Prezidanto Costa e Silva, longa je 14500 metrojn ligas Rio-de-Ĵanejro al Niterojo kaj estas majesta verko de brazila inĝenierarto.

Tre bela, kolorema kaj popola festo estas la karnavalo en Rio-de-Ĵanejro. La Esperanto-movado pli kaj pli vigliĝas en AERĴ, Kooperativo de Esperantistoj, Societo Vladimir Lorens. La brazilanoj kiuj loĝas kaj naskiĝis en Rio estas kariokaj. Koncize kion ni volas aludi pri Rio-de-Ĵanejro estas "la mirinda urbo".

D-ro Helio F Aderne, Brazilo



Tuso

La memoraĵo de mitoj "Ferdoŭsio kaj Ŝahnameo"

"Tus" estas urbo en la provinco Ĥorasano kaj situas 30 km-jn nordokcidente de Maŝhado.

La situo estas 36°28′ norde kaj 59°31′ orient-longe de Grenviĉa meridiano.

La remparo de malnova Tuso malgraŭ eroziego ankoraŭ bone montras ĉirkaŭaĵon de la urbo. Laŭ du vojoj eblas alveni Tuson de Maŝhado, la malnova vojo Maŝhado-Guĉano kaj la nova vojo ĉe kiu ekzistas multaj historiaj monumentoj kaj konstruaĵoj. El Tuso oni povas atingi al vilaĝoj kiuj havas kulturajn rilatojn kaj komunikajn mitojn kun maŭzoleo de Ferdoŭsio kaj lia fama libro "Ŝahname". Oriente de Tus-remparo estas vojo direktita al "Paĵ" naskiĝvilaĝo de Ferdoŭsio. Historia turo "Afangan" troveblas dum ĉi tiu vojo, alirante oni atingos la monumenton de "Ĥaĝe Rabi" kaj fine al Maŝhado.

Okcidente de la remparo ĉe alia vojeto oni povos viziti la fonton "Gilas (ĉerizo)". Tiu fonto estas la loko kaj bordo kie okazis iuj malnovaj iranaj fabeloj kaj dum pasinto Tuso ricevis akvon de ĝi.

La menciita urbo famkonate lokas en historio kaj mito de Irano kaj laŭ iuj skribaĵoj, Ĝamŝid Piŝdadi (reĝo el Piŝdadidoj, legu la numeron: 10 p: 5, 9) ordonis ĝin konstrui. Kiam la urbo ruiniĝis "Tus Nozar" refaris kaj nomis la novan urbon laŭ sia persona nomo.

En Ŝahnameo oni legas ke (reĝo) Kejĥosro donacis ĉi tiun urbon al Tus la filo de *Nozar* kaj *Kejkavuso* (alia reĝo) kaŝis trezoron nome "Arus (bofilino) en ĝin. Kiam li estis forpasinta, rekomendis tiun trezoron doni al "*Zal*, *Giv*, kaj *Rostam* (la herooj de la libro)".

Dum Sasanida imperio Tuso estis el la



plej gravaj regionoj kaj eĉ havis ian specialan limgardiston nome"Konarang". Ankoraŭ ne estas difinite kial Tuso detruiĝis de post fino de la tria jarcento de Islamo en Irano, ĉar Ŝahid Balĥi (poeto) en siaj poemoj memorigas pri ĝia ruiniĝo dum la fino de la 3a kaj la komenco de 4a lunhiĝria jarcento.

Ĝis la fino de 4a jarcento la granda parto de Irano estis nomata "Tus" havante 4 urbojn, "Taberan, Radekan, Nogan kaj Torgabez". Ĉi vasta parto situis inter du montaroj **Hezar masĝed** (mil moskeoj) kaj **Binalud** en la nordo kaj la sudo de Irano. Sed nun la nova Tuso kie kuŝas maŭzoleo de Ferdoŭsio estas tiu malnova Taberano. Radekano ankoraŭ estas granda vilaĝo en kiu la historia Radekan-Turo okulfrapas. Kaj Torgabezo hodiaŭ estas Torgabe plus Nogano ankaŭ vizitindas en Maŝhado.

Tuso en la mezo de la 6-a jarcento pro atako de Gazanavidoj detruiĝis kaj en la komenco de la 7a Ĝalal-ed-din Miranŝah, kruela filo de Tejmuro tiel ruinigis Tuson

ke ne plu restis eĉ unu vilaĝeto. Ŝahroĥ Tejmuri kaj liaj anstataŭuloj klopodis rekonstrui ĝin sed preskaŭ vane, la tre grava problemo estis pro akvo. Renversigi la akvon de Gilas aŭ Golasb-fonto el Tuso al Maŝhado en la 9a jarcento okazis per "Aliŝir Navai" kaj atakoj de Ŝibak-Ĥano el uzbekoj dum jaroj 913- 915 lunhiĝriaj, malgraŭ tio ke li poste volis rekompensi sed ne trovis tempon kaj mortis. Forlasita Tuso sen iu registro, sen akvo pli kaj pli detruiĝis.

Sed maŭzoleo de Ferdoŭsio rolis kiel fortiga povo. Ferdoŭsio irana epopea poeto kiu dum 30 jaroj gardis persan lingvon kaj ne permesis forgesiĝi la nomo de Tuso. La vizitantoj kaj liaj dankemuloj ĉiam venis kaj venos al li. Do estas dirinde Tuso en nuna periodo estas grava nur pro kar-memoro de sia famekonata literatura trezoro Ferdoŭsio. La maŭzoleo en remparo de malnova Tuso situas en vasta ĝardeno kies parto apartenis al la poeto mem. Kial oni Ferdoŭsion entombigis en lia viv-loko, estas historia aventuro pri kio rakontas Nezami Aruzi en jaro 510 kiam venas al Tuso.

La maŭzoleo en la jaro 1313 sunhiĝria (1934) per Asocio de Naciaj monumentoj estas konstruita kiam samtempis kun jarmila naskiĝdato de la granda poeto. Ĝi inaŭguriĝis al pli ol cent sciencistoj, orientalistoj kaj poetoj de Irano kaj aliaj landoj.

La arkitekturo estas kiel Persepolo. Molaj malsupraj tavoloj de la tero kaŭzis iom subfleksiĝon de la konstruaĵo kaj aliflanke la interna parto de maŭzoleo por vizitantoj ne estis sufiĉa, do ĝi fermiĝis en 1343 sunhiĝria (1964) kaj post 4 jaraj riparadoj laŭ sama stilo kaj arkitekturo, la pordoj malfermiĝis al entuziasmo de sia vizitantoj.

La nova konstruaĵo estas unu kaj duon etaĝa kies skeleto estas el ferbetono kaj la fasado el tiu Ĥalaĝ-ŝtono de Maŝhado kiu estis uzita en unua konstruaĵo.

Ankaŭ novan bulvardon de envena vojo de Tuso ĝis la ĝardeno de la maŭzoleo samtempe vojfariĝis, subkies eble la restaĵoj de la malnova Tuso (Taberano) povas ekzisti.

La aliaj vidindaĵoj de Tuso estas:

- Malnova remparo aŭ Tus-citadelo.
- Harunia monumeto.
- Historiaj pontoj de Kaŝf-rivero.
- Tur-forma maŭzoleo.
- La pordegoj de Tuso inkluzive: Rudbar, Marv, okcidenta kaj nordorienta pordegoj.
- "Paĵ" naskiĝvilaĝo de Ferdoŭsio.
- Turo Afangan.
- Gilas fonto.





Fotoj de maŭzoleo de Ferdoŭsio en la historia urbo Tuso

Indekso *de la 1-a ĝis la 10-a numero*

personoj

organizoj